

# مكتوبات مولانا جلال الدين





Anadolu Selçukileri gününde

Mevlevî Bitikleri

2

# MEVLÂNÂNIN MEKTUBLARI

Kastamonu Saylavı Veled İzbudak'ın Mukaddimesi, Nafiz Uzluk'un  
Önsözü, bir Levha, bir Resimle birlikte.

Düzelten

AHMED REMZİ AKYÖREK

M. F. Nafiz Uzluk yönünden bastırıldı.



# مكتوبات مولانا جلال الدين





## دستور یانور

مثنوی شریف که آخر تألیفات حضرت مولانا است، همچو ذات شریف خود صیت بلند او جهازا پر کرده است، و همچو وجود مبارک آن حضرت در عالم حکمت و عرفان مثل آن کتاب هم نیامده است، بنده فقیر در بعض تألیفات خود این معنی را آن قدر که عقل و احاطه خودم برسد بسط کردم، حتی درین باب رساله مستقله بنوشتم. از بهر آنان که کتاب مثنوی را مثلاً همچون تألیفات شیخ محی الدین عربی از باب تصوف پندارند. مثنوی کتاب حکمت و عرفانست. کتابیست که هر که این را خواند و اسرار معانی و حقایق او را داند، انسان کامل شود، از زمره حکما و عرفا باشد، شخصی بسیط را نکته دان، دور بین، کاشف اترار، مظهر انوار ابرار و واصل جهان دیدار کند، آنچه دیگران در آینه نینند، این مثنویخوان دیشان در خستی بیند، و درین عالم حیات بهشتی بگذراند. و طالبان قدر دانرا بر همه مطالب عالیہ برساند والسلام.

بعد از مثنوی بزرگترین آثار مولانا (دیوان کبیر) است که در هر حرفی از حروف هجا دیوانی گفته و از مجموع آن دواوین یک دیوان کبیر بوجود آمده است که همه ابیات او بالغ بر عیونست. صاحب (مجمع الفصحا) در باب شاعری مولانا با اصالت بیان چنین گوید که: در میان فصحای فارسی زبان غزلسرائی همچون مولانا هرگز نیامده است در این باب ذات شریف او یکنه آفاقت. و از دیوان کبیر برای دلیل مدعای خود در قطعه یک دیوان مختارات خود را در آن اثر مفصل بنویسد و در جای دیگر باز درین موضوع معاودت نماید دیوانی دیگر هم باز بنویسد.

بعد ازین دو اثر مبارک آنچه در میان عارفان عاشقان شهرت یافته است، کتاب (فیه مافیہ) است که بعضی از محبان ترکی ترجمه کرده است، غیر ازین آثار شریفه حضرت مولانا رساله ایست که آنرا به (مجالس سبعه) نامیده اند نیز آن حضرت را کتابی دیگر است که او را (مکتوبات) می گویم که آن حضرت برخی از اعظم و اکابر را و محبان عاشقانرا و اولاد و یاران خود را نوشته اند: این هم کتابی مدون شده است.

توانم گفت که: لسان و بیان؛ در آثار مولانا چنانچه موجب موضوعش تنوع کند، آنان که «دیوان کبیر» را مطالعه کنند، ببینند که زبان عاشقانه و بشرط آنکه موافق شود به مدلول لفظ (غزل) مثلاً کسی در آن شعر جانان را با همه اوصاف او، و بر اصول شاعرانه توصیف کند، سرایای وجودش را بانواع تمثیلات و تشبیهات و استعارات و انواع دیگر یاد کند و معاشقه خویش با جانان چه گونه شد و دران زمان از درد عشق چه‌ها کشیده و چه‌گونه آرام و مجاهدات دیده الی آخره در هر غزل بعضی را ازان حالات عاشقانه بگوید، و بانواع ترینات و تنویرات نقش و نگارش تمام فرماید. یعنی کرچه در اندازه مقام معنای خود گوید، لیکن هر کس بیند که اینها همه اشعار است عاشقانه و ادیبانه و بس، و نیز بیند که حضرت مولانا پیش از آنکه شعر گوید و در همه وادی غزل سراید آثار ادبیه عربیه را و دواوین مشهوره فصحای عرب را دیده و خوانده است. در دیوان شریف جابجا مضامین نادره و نکات باریک ایشانرا با تصرف رنگین در اشعار خود ایراد کند، و بعضاً مصرعی و یا بیتی از ایشان تضمین کند. کذاک در ادبیات فارسیه نیز آثار مشهوره اساطیر عجم را سرایا خوانده است. چنانچه این معنی در نزد آنانکه آثار ادبیه این دو زبانرا تتبع کرده اند، همچو آفتاب جهانباب ظاهر و بیدار شود چنانکه صاحب «مجمع الفصحا» فرماید: در زبان فارسی آنچنان که به تعبیری (غزل) استحقاق یافته است. دربار غزلسرایان را حضرت مولانا کشاده و در هر وادی بسیار غزل فرموده و مجموع آثار دیوانی عظیم شده است. باقی شعرا درین باب دواوینی بوجود آورده اند.

اما چون بر مبحث «مثنوی» بیایم. باید گفت که: کرچه ادبای فارسیه در وادیهای کونا کون مثنویات بنوشته اند. چنانکه همه فارسی خوانان ما می‌دانند و برخی از اساطیر ادبا (خمس) ها گفتند و دیگران آنرا جوابی بوجود آورده، لیکن هیچ یکی از ایشان بر سر برای مثنوی نرسیده است. و هیچ شاعری در این باب تجربت قلم نکرده است تنها این را کرده اند که با کمال خشوع و حیرت این شش دفتر مثنوی را با ختمات بسیار تلاوت کرده اند و از دریای مثنوی بقدر زور و قه خویش نصیب آورده اند، اما هرگز هیچ یک از ایشان به جهت تنظیر مثنوی زفته اند، چه‌گونه روند که راهی که همان مولانا رفته است هیچ کس آن راه را زفته و ندیده و نشنیده اند. نمی‌بینی که بسیار اعظم مولانا را همچو دیگر شعرای صوفیه پندارند. و مثنوی را کتابی از قبیل کتب صوفیه توهم کنند. چنانکه در مناقب نویسنده؛ مولانا را در آخرت هم تفهمیده اند. مولانا با چه زبان گوید و با چه‌گونه تعبیرات افاده مرام می‌فرمایند. دیگران را این زبان و بیان نیست؟ این فقیر؛ بدان سؤالرا به ادات نفی جواب خواهم داد.

مولانا را زبان‌بست و بیانیست که: این فقیر ناچیز در هیچ یکی از اعظم عرفای فصیحای فارسیه ندیدم. و این ثروت معانی و وفرت مضامین ولایتناهی معارف حقائق را در هیچ آثار عرفا ندیدم. و توانم گفت که آثار معارف عرب و عجم نیست که کزیده‌های آنان از پیش چشم این درویش زرفته است. هرگز دل دانا نکوید که فلان ذات، یا فلان کتاب، مثل مولانا است، یا مثل مثنویست. و الحاصل مولوی را زبانی، مثنوی را بیانی‌هست که هرگز آنرا مثال و همال نتوان نمود والسلام. این معنی تنها فکر این درویش نیست. همه اعظم و عرفا که مثنوی خوان و مثنوی‌دان توان گفت، این معنی را بزبانهای کونا کون گفته‌اند. این دلیلست که مدعای ما کفایت کند.

(فیه مافیه) و (مجالس سبعه) را لسان و بیان همانست. بزبان عارفانه، بدلائل کونا کون وافادات جاذبه آیات واحادیث واقوال کبار و وجایز ابرار طالبان عاشقان را براه حق ارشاد کند. اگر از این دو اثر نیز فرقی باریک بجوییم. خواهیم گفت که (فیه مافیه) عاشقان درویش‌انرا خطاب کرده و نشئه معارف دروغ‌البتست. اما (مجالس سبعه) در محضر خلق ایراد فرموده‌اند. و بناء علیه، موعظه آمیز افتاده است. اما درین هر دو نیز نشئه مولانا نمایانست.

اما (مکتوبات): اینها را ب همه ذوات عالیه از صنوف امرا و مأمورین و کتاب و تجار و اشراف و سائر نوشته‌است. مضمونش توصیه‌های کونا کونست در بعضی از مکتوباتش و از دیگر آثار و مناقب نموده شود که: مولانا هرگز نیاز و التماس کسی را نتواند رد کردن و بناء علیه توصیه‌هایش به نهایت التزام و حتی بعضی ازان در جاشئی اصرار نموده‌آید. یعنی: این را تو قادری، بکن و در ضمن این قبیل نیازها آیات واحادیث و سائر ایراد کند و منافع صوریه و معنویه خیرات و حسنات را، حتی بکلمه طیبه دل بدست آوردن را بزبانی نوشین بفهماند. در میان این مکتوبات مکتوبی مختصر هست که به هر دو پسر خود یعنی سلطان ولد بهاء‌الدین و چلبی علاء‌الدین را نوشته‌اند، آزا شاه اثر خواهیم گفت.

بادی تسطیر این مقدمه استادبست، حکیم از خانمان مولانا حکیم شفائی مخلص و به «فریدون نافذ» بنامست. از جهت فرط نسبت خود بجانب جد پاک خویش؛ این دو کتاب (مجالس سبعه) و (مکتوبات) طبع و نشر کرده‌اند. از دیرست که این حکیم جسم و جان یعنی فریدون مثنویخوان این فقیر حقیر را توجهی بسیار نمایند؛ بدین دو اثر را مقدمه نوشتن طلب کردند و من بنده نیز این چند صحیفه را برنک سیاهی تسطیر کردم.

این دو اثر (مجالس سبعة) و (مکتوبات) از جهت تاریخ اسلام و تاریخ مولویان و معارف اسلامی و ادبیات و از راه تربیت نورسیدگان و تحلیه ایشان با انواع عرفان و ظرافت و نکته‌دانی و باریک‌خوانی بسیار نفی دارند. دعا کنیم که این نوبوه کلزار مولوی پسر پسر هزما فریدون امثال این دو اثر را که هنوز زیور طبع آراسته نشده است؛ طبع و نشر کند. و جهان انسانیت را خدمات نافع‌ه یآوری کند. ان شاء الله تعالی

فی ۱۲ ربیع الاول ۱۳۵۵      ولد چلبی



از آثار مولانای جهان عرفان محمد جلال الدین بزرگ این (مکتوبات) همچون مثنوی و دیوان کبیر در نزد همه کس معلوم و مشهور نیست و چگونگی این کتاب از مقدمه دانای بزرگوار ولد چلبی از بوداق بیعت قسطنطونی فهمیده میشود.

این نسخه را از کتبخانه نافذ پاشا که ملحقست بکتبخانه سلیمیه در استانبول مقید در فهرست بانمره [۱۰۵۵] استنساخ کردیم و آن دو نسخه را که در «کتبخانه اونیه‌درسته» موجودست بانمره [۲۰۷۰/۴۲] و [۱۹۱۶/۲۸] دیدیم و مطالعه کردیم اگرچه نام نویسنده و تاریخ تحریر در نسخه نافذ پاشا مضبوط و محرر نبود از خط و کاغذش نمایانست که نسخه قدیم و از دیگران صحیح ترست و هر سه نسخه فرقی مهم ندارد جز آنکه بعضی مکتوبها در این دو موجود نیست.

در چاپ این کتاب مستطاب خدمت تصحیح همچون (مجالس سبعة) بعهده این فقیر مفوض گشت.

هر چند ورزش نمودم که از سهو و خطا وارسته شود میسر نشد چشم دارم که اصحاب دانش و ینش معذور دارند و عفو نمایند.

باعث مشغولی این بنده با چنین کار خطیر و فرخنده طابع و ناشر این کتاب ادیب حکمت نصاب بای فریدون نافذ را شکران بی پایان عرضه دارم خدا از ما و او بخشنود بادا.

مصحح: مأمور کتبخانه حاجی سلیم آغا

در اسکدار

احمد رمزی



جناب دوكتور (فریدون نافذ بك) كه «مكتوبات» و «مجالس سبع» مولانا در اثر قدردانی و اهتمام ایشان بزبور طبع آراسته شد نوشته در آن باب از بنده خواسته بودند. لهذا مقاله ذیل را كه موضوعش مختص باوصاف نویسنده بزرگوار كتابهای مذکور است تقدیم میدارم :

بسم الله تعالى

سر پنهان است اندر زیر و بم فاش اگر گویم جهان برهم زخم  
آنچه میگویم بقدر فهم تست مردم اندر حسرت فهم درست

كسانیکه بوجود يك روح مستقل در نفس انسانی قائل نیستند و پای از عرصه مادیت فراتر نهاده اند و عقلشان هنوز پابسته بزنجیر منطق و حواس و شعور طبیعی و سایر قوه های جسمانی است بیشك منكر مقام جلیل جلال الدینند و در سخنان او جز جوش و خروش يك عارف شیدا چیزی نمی بینند. اما بر كسانیکه دیده دلشان با نور علم لدنی بیناست و برای كشف حقایق بزرگ دماغ مظهر فیض وحی و الهامند مبرهن و هویداست كه مولانای رومی حقیقتاً پیرا فاش میکند كه بهر كسی نمیشود اظهار كرد و روی سخن او بر كسانیت كه نفوذ نظر در استكناه اعماق روح انسانی دارند و بوجود يك عالم باطنی دیگری در عین جهانیت بشری معتقد میباشند یعنی از مشعل توفیق الهی روشنائی میگیرند و در تاریکی قدم نمیزنند.

اگر حالات این اشخاص بزرگ همواره بريك نظم نیست و اطوار كونا كونا در زندگانی نشان میدهند این امریست بسیار طبیعی. زیرا كه از جوب درست هرگز نبات نرویده است. باید نخست حال و شكل دانه در خاك بگردد تا قابل نشو و نما شود. باید اول از دست خویشتن برهند تا با حق و حقیقت آشنا گردند. ایشان برای نغمه سرایی محتاج زیر و بم نیستند. گاهی باواز مرغی یا بزمزمه آب جویی بناله می افتند. باقتضای احساسات رقیقكه دارند جهان را بر زعشق و شور

ومستی می بینند و آنچه را که زمینگیران و دلگوران مشاهده نمیکنند ایشان بفروغ هدایت ربّی کشف مینمایند. آری:

ریشان شود کل بباد سحر      نه هیزم که نشکافدش جز تبر

از اینجاست که عطیه وحی در دنیا نصیب مردمان بزرگ است و رشته وحی و الهام هرگز بریده نیست. یکی آن را میگیرد و بوبت خود بهر شخص قابلیکه میخواهد مدهد و این سلسله مادامت الادوار دوام دارد. چنانکه حضرت پیر معنوی گوید:

گفت پیغمبر که نفخهای حق      اندر این ایام میآرد سبق  
نفخه آمد مرشها را دید و رفت      هرگرا میخواست جان بخشید و رفت

تا روزیکه دایره علوم و فنون و کشفیات و اختراعات در عالم تمدن باندازه وسعت یابد که اذهان و عقول مردم استعداد کامل بشنیدن حقایق علوم باطنی کسب نماید و بکلام (لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً) گویا شود. مردم هنوز در حساسیت باطنی این مرتبه را نیافته اند. چنانکه شیخ هادی سبزواری میگوید:

موسیٰ نیست که دعویٰ انا الله شنود  
ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست.

فی الجمله، مولانا چه در مثنوی، چه در دیوان کبیر، چه در شمس الحقایق، چه در فیه مافیه و چه در مکتوبات و غیرها این را تعلیم میکند که حیات انسان عبارت از همین چند روزه توقف در این توده خاکی نیست و رجعت ارواح بروی زمین برای چیدن ثمره اعمال گذشته خویش یکی از قوانین لایتغیر طبیعت انسانی است و تا مردم بان نگروند حلی و جوابی بمسأله آلام و مصایب بشری و بهزاران مسائل غامضه حیات پیدا نخواهند نمود. چنانکه خود مشارالیه گوید:

کدام دانه فرورفت در زمین که نرست  
چرا بدانه انسانیت این گمان باشد؟

بنده بحضه خود از جناب دوکتور (فریدون نافذ بك) که همت بطبع و نشر «مکتوبات» و «مجالس سبع» مولانا گاشته و آنها را در دسترس ارباب فضل گذاشته اند تشکر میگویم و توفیق ایشان را در نشر و تکثیر اینگونه مؤلفات مفید از خدای میخواهم.



این رسائل عالی و وسائل معالی و مکاتبات هایون و مراسلات میمون که  
بر انواع فواید و فحای و محیط و حاوی تواند بود درر و غرر و جواهر منورست که  
از بحار زخار علوم الهی و معارف نامتناهی حضرت خداوندکار سلطان اعظم  
المحققین کاشف حقایق الانبیا والمرسلین شارح رموز الاولین والاخرین مولانا  
جلال الله والحق والدين قدسنا الله بسمه المقدس بلفظ مبارك كوهربار هر ساعت  
وهربار درسلك كلك كشيده اوقات مهمات بخدمت امرای کبار که در آن عصر  
بصدق صادق واعتقاد موافق محب خالص و مرید مخلص آن حضرت بود رقم  
اخلاص در صفحه دل و سینۀ بی کدورت کبر و کینه نکاشته سیرت مخالفت می ورزیده اند  
ارسال می شد و هر یکی بمطالعه مشرف و مباهی کشته امتثال می نمودند و مفاخرت  
می افزودند



الله مفتوح الابواب

باری تعالی چون خواهد که عنایت و لطف و نصرت و دولت و سعادت را بر بنده از بندگان خویش مقیم و پیوسته گرداند او را توفیق شکر دهد که اگر صد بار تلخی بذورسد و یکبار شیرینی آن یک شیرینی را صدبار بصد عبارت بصد مقام بازگوید و آن صد تلخی را یکبار هم بازگوید الا تلخی فراق یاران دین که افغان کردن از فراق یاران دین تسبیحست و قرآن خواندنست و سنت انبیاست صلوات الله علیهم که ایوب علیه السلام باچندان رنج که هیچ دل طاقت ندارد عظمت بلای او شنیدن با آن همه زبان او شکر دران هشت سال روزی خالی نکشت چو دروفراق یار دین یعنی عیال او که همنفس و هم درد او بود در دین بدورسید فریاذ بر آورد که ( مننی الضر ) قدر یار دین مرد دین داند قدر و ذوق یاران دین هرک خواهد که آموزد از فرزند اعز امیر سپاه سالار عالم عادل مقبل نجم الدین دین پرور خدای ترس حلیم کریم روح الامرا مقرب الملوك و السلاطین المستغنی عن الثناء لشهرته فی الدین والصدق والصفاء والیقین حق علمست و کواهی دهد که آن فرزند عزیز چنانک درین سفر دراز غریب بوده است در شهر خویش و میان خویشان و تحمل خویش هم غریبست خدای می داند که این بذرا آغاز دولت عالم آرای شهریار راستین النادر بین سلاطین الاولین و الآخرین بجر العدل و الاحسان مهدی الرحمة فی آخر الزمان عم مناقبه فاستغنی عن الشرح والبيان اخاف علیه من غیرة الرحمان والاثنیت علیه ببعض ما یلیق باقباله واقت البرهان خلدالله سلطنته و جدد دولته ما تجد الجدیدان انه المحیب المستعان طبعاً و عشقاً از اندرون دل و جان هوا خواه دولتش بوده ام الله تعالی بی علتی اگر چه ملازم صورت نبوده ام ملازم هوا خواهی و دولت جویی بوده ام دران حضرتی که همه حضر تها دم بدم محتاج ومدد خواه و در یوزه کر آن حضرتست و این عرض دوستی و هوا خواهی بدستوری و فرمان صدر رسالت صلی الله علیه و سلم افتاد که یکی از صحابه بخذمت رسول نشسته بود بزرگی از در مسجد گذر کرد آن محبابی

گفت یا رسول الله من از دل دوست می دارم این عزیز را که گذشت رسول علیه السلام فرمود که بروا را اعلام ده و اگر حکمة و سر این اشارت را در قلم آرند درازتر شود مقصود دیگر آنک هر باری لطفی و رحمتی و پادشاهی از جناب مستطاب شاه عالم اعلی الله رایته نوبنو بسمع این پذیرمی رسید شاذ می شدم از دو وجه یکی فرط محبت و هواخواهی که محبت هرگز در بند کمال و نیکونامی محبوب باشد و بدان شاذ باشد و این مسئله ایست از درس مدرسه عشق نمی توانم در این غلو کردن که سیلاب این بحث مرا در ریابد و نامه را وهم نویسنده را شیخ المشایخ حسام الدین امین القلوب ادام الله برکته که درین مدت یکدم ازدعا و ثنا خالی نبوده است دیگر موجب شاذی این پذیر باوازه احسانهای این شاه اعلی الله دولته این بودی که کفتمی الحمد لله که محبت و هواخواهی من این اقبال را لازال متضاعفاً بموقع ولایق افتادزین از صفای جوهر محبت باشد که محبت او بر جوهر لطیف افتد زیرا هر که هست در هجده هزار عالم هر یک محبت و عاشق چیز است شرف هر عاشقی بقدر شرف معشوق اوست معشوق هر که لطیفتر و ظریفتر و شریف جوهرتر عاشق او عزیزتر « شعر: ضروب الناس عشاق ضروباً... فا کر مهم اشقهم حیياً » مرغ روز را بر مرغ شب ترجیحست چندانک نور را بر ظلمت که آن عاشق نور آفتابست و مرغ شب عاشق ظلمت و شرح این مسئله هم اطناب عظیم و شاخ و بیخ بسیار دارد « شرح الله صدورکم و ایدکم بروح منه » از جمله آنچه فال کرفتم بر بالا گرفتن آتش اقبال و دولت شاه عالم و غالب شدن شمشیر نفاذ فرمانش انقذاً الله و امضاها و اعلاها مادامت الشمس و ضحاها یکی آن بود که آفتاب عنایتش بر بنده اش فرزند عزیز روح الامرآ و افضلهم نجم الدین لازال نجمة مستیراً من شمس دولة سلطاننا فضله الله علی السلاطین بالاقبال و الکمال و حصول الآمال افزون شد و او را مخصوص تر کردم در بارگاه حکم و یایه تخت و هم در بارگاه حلم و رحمت دل مبارکش خود چه جای اینست که خود جله اشارات و اندیشهای شاه عالم خجسته است و هاپون و میسر اقبالست دم بدم که همه خاطر مبارکش سوی ضعیفان و مظلومان نکران و چشمش سوی داذخواهان و محتاجان ملتفتست لاجرم نظر عنایت (من جاء بالحسنة) بجناب جاه و دولتش نکران باشد و از عیرت الهی بود و عنایت که این همه بی مرادها بدولتش درین مدت راه یافت تار جوع دن مبارکش از همه سلاطین بحضرت سلطان سلطانان جل و تعالی دم بدم افزون باشد حضرت حق بانک برزد بملک دنیا که برهنه شویش شاه تا عیهای بی وفائی ترا بیند و فروشوی از خود جیفه و رقه خود را بآب مکروهات تا آنچه شاهان دگر رنگ فئات را در آخر دولت خود دیدند و عشق بازها بانو و مهر پیوستن بانو پشیمان شدند این شاه در اول دولت بیند و دل مبارک تمام در حضرت ما بندد



تا هر دو ملکش از دیگران بیفزاید و مخد شود « و من يتوكل على الله فهو حسبه » و هر سطری از این نامه نکته ایست که شرح می باید کردن تا ظاهر بینی بفهم ریک خود تا ویلش نکند اما از عیب تطویل تر سام و از خدا خواهانم که بر خاطر عاطر و ضمیر منیر واضح و مکشوف گردد « انه ولي الاجابة ودعوة المخلصين مستجابة آمين يارب العالمين »

( ۲ )

الله مفتوح الابواب

ملك تعالى جل جلاله که مالك الملكست یکی را بملك دنیا مخصوص کردند و تاج عزت بر فرق او نهاد و بر تخت مملکت نشاند و بقاع و بلاد را مسخر و رام فرمان و اشارات او کردند و دلهای سرکشان را طوعاً و کرهاً خاضع و منقاد او دارد و خزاین و عسا کر را فدای مرادات او کردند تا بلفظ خزاین و قهر عسا کر مکافات هوا خواهان ملك خود کند و صدر منیر و نقد نقره و زر را بنام و القاب و خطبه و سکه او مرسوم کردند و در زمان اندک این همه رقوم عجب را که بر لوح خاك مهندس قدیم نقش کرد هر شبی محو کنند که « فحونا آية النهار » [۱] تا در بی خبر شب نه امیر ماند نه مامور نه حاکم ماند و نه محکوم نه ملك ماند و نه مملوك تابدانند که این خطوط محکوم دست مهندس است و چون بوی نبردند بشب مراك بکلی محو کنند تا همه را معلوم شود که این غواص ملك نا پیدار نمونه ایست و اصطرلابیست از بهر اعلام ملك پایداری تاج و تخت و عسکر و مخزن پایداری که هر خیالی نمونه حقیقیست و هر خوابی نمونه تعبیرست و مصروف بودن همت عالی ملکانه بیغامبرانه ملك الامراء پروانه معظم و شوق او بلقای حضرت لایزال و اجتهاد و رضا طلبی و دلداری فقرا و عاقبت اندیشی و اعتماد بوعدهای حق خوابیست که تعبیر این علو مرتبت و کمال عنایت و حسن عاقبت آن یکانه حضرت ادام الله علوه است خصال خوب او کواه کمال اوست این سعادت توفیق که بخشیده استش بی نهایت و بی انقطاع با لطفهای فرمود در حق فرزند اعز صدر الدین معلوم شد شکرها گفته آمد امید داشته می شود که در تأخیر نیفتد که فی التأخیر آفات الحیز لایؤخر عجلو بالصلاة قبل الموت نواب می گویند که از جگا دهیم و چون کنیم حضرت می گوید

استاذ عشق است جو آنجا برسی او خود بزبان حال گوید چون کن

چاره نفس خود و فرزندان خود که عدوی اند و عدوی جان و ایمان وی اند و مانع و حجاب وی اند بصدق لون می تواند کرد و چاره اهل حق و نکو بندگان و نازنینان حق که از بهر امتحان حق تعالی ایشان را

حواله کرد بکسانی که ایشان دعویٰ محبت حق می کردند و قرآن و اوراد می خوانند بامناقان گفتند [ انظم من لويشاء الله اطعمه ] جنین خدای که ایشان دعویٰ اختصاص می کنند بوی نمی تواند مهمات خاصان خود را بر آوردن که بغیر حواله می کند جواب می فرماید که :

[ ولله خزائن السموات والارض ولكن المتأقين لا يعلمون ]

نمی دانند که از بهر ابتلاست که رضای این بندکان مراضای ماست که مراضای خود را در رضای ایشان پنهان کرده ایم اگر بحیل بهفت آسمان بر آبی رضای من نیابی ابلیس وارد در مقام قهر باشی و اگر تاب پشت کاو و ماهی فرو روی در تواضع هوا و هوس خود رضا نیابی

[ قال ماوسعني ارضي وماوسعني سماءي وانما وسعني قلب عبدی المؤمن ]

ورضای خود و رضای ایشان نهاده ام رضای ایشان جو که عاقل و مقبل آنست که هر چیزی را انجا بجوید که من نهاده ام

شعر: از صدف در طلب زاهو ناف دل ز مردان طلب زندان لاف

والباقی مکشوف و معلوم الله الله درین باب بنواب حواله نکنند

شعر: وما غلظت رقاب الاسدحتی بانفسها تولت ماغناها

( ۳ )

### الله مفتاح الابواب

هان خدای که ما را طریق هجر نمود امید دارم کآسان کند طریق وصال

خدای جل جلاله و توالی افضاله کوا هست و مطلع « و کفی بالله شهیداً و من اکبر شهادة قل الله » که صورت و تصویر فرزند عزیز فخر الایمه و المعیدین تاج الفضلاء و المفیدین ذوفنون انیس الاولیاء ولی پنهانی جوهر کانی انوار الالهه مفخر الاجله جمال الدین بلغه الله تعالی اعلی مراتب البصیره و الیقین و فضله علی کثیر من عباده المحیین و خیال فرح افزای صدیق سیاهای هایون منظر مبارک مخبر یاک بازشریف راز لیللاً و نهاراً در پیش نظرست نه چنانست حلاوت صحبت و صدق آن عزیز که هبوب غبار نسیان آثار تصور عزیزش را از نظر دیده و دل بمرور زمان و توالی هجران محو تواند کردن که اخلاق ملکانه آن عزیز ناسخ طول العهد منسیست و با این هم استسقای اشتیاق و جوع البقرآر زومندی هیچ بوفاداری و غمگساری تصور و خیال سیر نمی شود و راضی نمی گردد و هیچ جمع یاران و مجالس ذکر و مراقبت نیست که تمنای حضور آن فرزند مختلف کشته است امید از جامع شتات و منزل البرکات و قاضی الحاجات جل جلاله داشته می آید که عن قریب غیر بعید صوارف و موانع را از میان بردارد و چون تحت بلقیس و جسم ادریس

[ آتیک به قبل ان یرتدالیک طرفک انما امرنا لشیء ادر دناه ان نقوله که کن فیکون ]

اسباب لطیف نظریف فراهم آورد که دیدهای تشنه بذیدار آن فرزند مسرور روشن گردد « انه علی ذلک قدیر وبالاجابة جدیر » آنچه از نفقات کم باشد علینا و آنچه در بایست آن فرزندست حوالینا طمعست که تاخیر نفرماید

قال النبی صلی الله علیه وسلم « ان لله فی ایام دهر کم نفعات لا تقترضوا لها »

زرد محققان این نفعات انفاس برادران دین است که سبق یافته اند بر برادران دیگر انفاس ایشان ونظرهای ایشان و آمیزکاری بایشان نفعات وموایب وعطایا و خلعت حق است غنیمت داشتی است وغیر آنرا سهل داشتن عین آنرا غنیمت داشتن است

شعر : بر مدار از مقام مستی سرهانجامنه که خوردی می

مستان سلامت می کنند آن مستان هزارند یکی اند علیک السلام آن باشد که بیانی نی آنک از دور بکوی و بنویسی بلك بدان وصال که دریک خانه ایم قانع نباید بوذن بلك بدانک دریک پیرهن جمع باشی قانع نباید بودن که بشیانی آرد باری جل جلاله که جامع احباب ومؤلف اصحاب ومزیل احزان ورافع هجرانست وکارساز زمین وآسمان عالمست وشاهدست « وکنی بالله علیاً شهیداً » که اگر ممکن بودی در این مدت وفرصت دست دادی وموانعی که در قلم نمی آید وبای بندهای محکم که خاطر روشن برادر اعز فخر المدرسین والمعیدین اعلم اعدل امجد اسعد اشرف اورع اروع افضل اکمل مجد الامیة سراج الامیة ملکی الاخلاق صفی الاعراف النجم الزاهر والبدر الفاخر مع بقية القابه واوصافه الاصلیه الجلیة ادام الله علوه وفضله وتوفیقه وارشاده الی سلوک احسن السنن وتقبل حسناته وتجاوز عن سیئاته واسبع علیه کراماته وضمیر منیر خیر اندیش شفقت یشه سخاشعار وفادار مبارکش داند که حق تعالی چه موانع وبانندهایش نهد چون چیزی را محبوس کرداند و وابسته جای کند بندی نه از آهن نه از تخته نه از موکل نه از شهر بندالا بندهای روحانی که از بندهای آهنین مخلص بود و از موکلان ترک کربختن ممکن بود واز آن روابط روحانی که

[ انا جعلنا فی اعتاقهم اغلالاً ]

این اغلال روحانیست که نامش قضا وتقدرست در کردن خاص وعام تایک کام توانند از محکوم و مقدر یرون نهادن که اگر چنین موانع نبودی برین برادر صد بار عزم کرده ام ومستعد شده ام تا بدان مقام آیم بخودی خود بی رسالت و بی کتابت از بی صبری و کثرت اشتیاق وطول فراق و کدت اطیر من شوق الیکم وکیف یطیر مقصوص الجناح

توقع از وفاداری وبرادری وحسن عهد ومودتی ورابطه که بقلم شرح نتوان کرد ونه زبان در بیان

آید و آن مودت موکد شده بسوابق الفت و جنسیت که « الارواح جنود مجنّدة

بیت : دراصل یکی بدست جان من و تو خامی باشد که کویم آن من و تو  
پیدای من و تو و نهان من و تو برخاست من و تو از میان من و تو

اگرچه این را عوام بطریق تأویل و تشبیه فهم میکنند دور از روح شریف و فقیر صفت  
درویش عنصر آن برادر که بسمع تأویل و تحریص در این کلمات تأمل کند چندانکه امکان  
دارد علایق را سهل گیرد و توقع نفعی که از جایگاههاست عدم انکار و از آن توقف و طمع  
اعراض کند و از حقوقی که وسیلت ساخته است و منتظر مکافات آنست از آن طأفه آن توقع  
را قرض دهد بحضرت که ،

[ من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً ]

و بدین طرف تشریف دهد اضعاف آن حق تعالی پیدآورد از آن حلال پرازان یا کیزه ترکند

[ ان الله یرزق من یشاء بغير حساب ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ]

و معلوم باشد که

الجماعة رحمة والفرقة عذاب

لاسیما فرقت ما که بفرقههای دیگر نسبت ندارد

فرق است میان عشق کز جان خیزد با آنک بریسمانش بر خود بندی

الله الله محتاج نکر داند بنوستن نامه بار دیگر بعد ازین نامه تا ثواب آسمان و زمین بیابد و امام  
یکانه برادر اعز سراج الدین مجاهد طالب الحق امم الله مراد و مراد اجته لیلأ و نهاراً منسم اخبار  
و آثار آن برادرست از صادر و وارد و بهر کس وصیت می کند که تحریض کنید ببالغ مایمکن  
و شرایط نیابت از آن دور تا اکنون هیچ کم نکرده است و سلام می رساند علی التجدید و می گوید که  
همه چیزها را سهل گیر بر عادت علو همت خویش که آن همه را عوضهاست و ملاقات بقیه عمر را  
سهل مکبر :

بیت

خود را چود می زیار محرم یابی در عمر نصیب خویش آن دم یابی

زنها که ضایع نکنی آن دم را زیرا که چنان دمی دگر کم یابی

و باقی یاران از فقها و درویشان باجمع مشتاقند و منتظرند که انتظار را بلامطار السما زیرا ربارا هیچ  
مدد از جوی نیست مدد او از آسمانست ان شاء الله تعالی باسرع الازمان و ابرک الاحوال ملاقات

حاصل شود آمین یارب العالمین غنایم و ارزاقی هست در خزینۀ کرم که توتنها هر چند آنجا بکوشی دست ندهد و ما هم بی تو آنجا بطیلم نیایم چنانکه این مقدمه هر چند تنها بی سنک حرکت کند ستاره آتش بدید نیاید و همچنین سنک بی آهن و همچنین هردو بی سوخته و همچنین هر سه بی دست عمل کننده که «الجماعة رحمة» و این سخن را تمثیل نداند بلك تحقیق و واقع داند و بدین عمل کند «متوكلاً علی ربه» آب را بر سر زنی سر نشکنند خاک را بر سر زنی سر نشکنند آب را و خاک را بر هم زنی بر سر زنی سر بشکنند

الرفیق ثم الطريق - الجار ثم الدار [الذین یقا تلون فی سبیلہ صفأ کانهم بنیان مرصوص] چنان بر هم چسبیده که دیوار مرصوص که باد در میان نکنجد و سیخ بولاد هم بجمله راه نیابد از غایت التصاق ایشان با همدیگر چون نصرت موقوف چنان التصاقست بشهرهای پراکنده بودن از همدیگر خدا بر امید نصرت وجهی ندارد می فرماید «کز زرع اخرج شطاء» پس اجتمع خوشها شرط نشوونماست که همان يك دانه را در همان زمین و در همان هوا بکاری تنها آن نشو نیابد و اگر نظایر و شواهد این نبشته آید در طوامیر نکنجد

قل لو كان البحر مداداً الا ولو تاملت فيه قليلاً تبين لك من قليله كثيراً قليله يدل علی كثيره از انبار مشتی و از کلاستان دستۀ بیش نتوان نمونه بردن انبار را و باغ را نتوان ببازار آوردن نمونه بستان را نتوان بشهر آوردن

الهمه الله وایانا ما یحقق آمالنا ویصلح به اعمالنا آمین یارب العالمین

( ٤ )

— الله مفتح الابواب —

الله یجمع بیننا ویرفع البعد عن بیننا فهو مفتح الابواب و مسبب الاسباب ایام و اوقات فرزند عزیز مخلص روشن دل ذوفنون روحانی و واسع الصدر رفیع القدر افتخار العلماء و العارفين صلاح الحق والدين ادام الله علوه در بهترین مکاسب و در عالی ترین مطالب کذا را ذ و رفیع الدرجات سیران روح مطهر مقدس او را در عالی المراقی سایر دارا ذمینه وجوده سلام و تحیت ازین والد مخلص مطالعه فرماید و معلومست که قسمت ربانی و تقدیر آسمانی احوال اجتمع دوستان و محبان را چون موج دریا در جدر ومد می دارد و بهر دو حال چون بحقیقت بسکری جمعند من حیث المعنی

در تکمیل حال همدیگرند چنانکه جذر و مد واجتماع و افتراق امواج در هر دو حال مکمل حال دریا و اهل دریا اند و چنانکه کروفر مبارزان مکمل حال ایشانست در طلب ظفر و نصرت اگر چه بظاهر یکی در کرباشد و دیگری در قرآن بمعنی مخالفت نیست

بیت: خر فروشانه یکی باد کری درجکنند

لیک چون در زکری متقی یک کارند

با این همه قادر بر اطلاق که قدرت او مقصور نیست بر یک صفت بلک شاملست بر همه اوصاف و همه احوال قادرست که ظاهراً و باطناً دو ستان را جمع دارد و این غرض معنوی را موقوف ظاهر صورت ندارد بصورت و معنی جمعشان دارد تا نه ظاهر کریان باشد از فراق و نه باطن کریان باشد از فوت مقصود قدرت عظیمست که هر چه کوی از لطف و رحمت و بخشایش ازان افزون باشد حدث عن البحر و لا حرج ایام مفارقت صورت آن فرزند سالها نمود در شدت و کراهت التماس میروز از لطف فرزندی که در آن کوشد که بدینجانب مراجعت فرماید که سنة الهجرسته و عهد مواصلت شیرین لطیف خود را هدیه آرد مقبول و مبرور خواهد بود ان شاء الله تعالی و علائقی پیش نیاید که فواید آمدن را پوشیده گرداند ارواح مجبان منتظر اند امیدست که شاد شوند بی توقف بلقا و مکالمه و محادثه و افادت و افاضت لطایف عزیزش که کفو ندارد لازال متضاعفاً متضاعفاً «وان الی ربک المنتهی» جاوید واسع الصدر باد آمین یا رب العالمین

( ۵ )

— الله مفتاح الابواب —

امیر امیر زاده محسن مخلص عالی همت المتوجه لطلب العلوم الحریص علی احراز الفضائل ظهیر الدین حصل الله مراده و شرح صدره و اقرعینه و عیوننا برؤیتکم و لقا کم و عن اعیننا لا اخلا کم شفیع گرفت والد وداعی را در مبالغه کردن و الحاج کردن لیک تطویل رفت از خوف ملالت جسم نحیف مرتاض ولدی ادام الله علوه امیدست که شفاعت این والد مقبول باشد و سخت شایق و مشتاقست و محتاج بارشاد و معاونت این والد وعدهها دارد که نفس و مال فدای شما دارد و هیچ دریغ ندارد و والد را خود این دعوت کار خود بود

بیت: مادر موسی ام که از شاهم شیر فرزند را بها خواهم والسلام



— الله مفتوح الابواب —

عالم السر ومافی الحجاب

الم یحذروا مسح الذی یمسح العدی  
 ویجعل یدی الاسد یدی الخزائق  
 وقدعنا ینوه فی سواهم وربما  
 اری مارقاً فی الحرب مصرع مارق  
 تعودان لایقضم الحب جنوده  
 اذ الهام لم ترفع جنوب العلائق  
 ولاآرد الغدر ان الا وماؤها  
 من الدم کالریحان تحب الشقایق

فرزند عزیز فخرالدین وروح المدرسین اعلاء الله ورعاه ومن الخیر والسعادة لااخلاء سلام  
 و دعای این یذر را منقطع نداند نه روز نه شب نه درفراق نه درتلاق لیکن این دم چنانم که  
 پروای سلام علیک نیستم ازحیرت حیرت آفرین که او را خطاب این کنند سلام کنند کان که  
 انتالسلام والیک یرجع السلام یامنتهی الاوهام تبارک وتعالی ودرچنین حالت ناپروای اوکمال ونور  
 وغلیان شفقت وفرط مهرکه درحالت مرک وعقب مرک هیچ آن مهرآن کوشش نمی آramدکه  
 [ یالیت قومی یعلمون بمغفرلی ربی قیل قتلوک وقطعوک ولم یقطع النصح عنهم لاجیاً ولامیتاً لانک ناصح  
 لامنتصح ] برسته در نصیحت ومهرنی بر بسته از فرط این شفقت این چند حرف مشوش نبشته  
 بی دل و بی دست نه هشیار ونه مست نه نیست ونه هست دروصیت جهت رعایت شاه زاده ما  
 وروشنای دل و دیده ماوهمه عالم که امروز درحواله وجاهله آن فرزندست « وکفلها زکریاً » جهت  
 امتحان عظیم امانت سپرده شد توقعت که آتش دربنیاد عذرها زند ویک دم ویک نفس نه قصد  
 ونه سهو حرکتی نکند ووظیفه مراقبتی را نکراند که درخاطر ایشان یک ذره تشویش بی وفای  
 وملاکت درآید خود ایشان هیچ نکویند ازیک کوهری خود وعنصرشاه از دکی وصبرموروث برسته  
 بیت : بچیه بط اگرچه دینه بوذ آب دریاش تا بسپنه بود

اما حذر ازمرصاد واشهاد وشاهد ومشهود ارواح الہی که مراقب ذریات طیبات ایشانست که  
 « الحقناہم ذریاتہم » الله الله الله الله الله طلاله الله واز بہر سبید روئی ابدی این یذر وازآن  
 همه قبیلہ خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد وهر روز را وهر شب را چون روز اول وشب  
 زفاف دارد درصید کردن بدام دل وجان ونپندارد که صید شده است ومحتاج صید نیست که آن  
 مذهب ظاهر بینانست

[یعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا]

که ایشان نه ازان عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان وافرترست که در ودیوار ایشان منور و معطر نباشد که

[والتین والزیتون وطور سینین]

که قسم بجماداتیست که روزی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتباً [یا علی لورایت کبیدی یخبر علی الاض ایش تصنع به قال لاستطیع الجواب یا رسول الله اجعل نجف عینی ماؤاد وحشوفوادی متواہ واعد نفسی فیہ من المجرمین المقصرین فقال النبی علیہ السلام فاطمة بضعة منی اولادنا ا کبادنا تمشی علی الارض ووالله الذی لا اله الا هو] که هیچ کله ننکرده اند وپیغام ننکرده اند نه بایمانه باشارت نه تعریض بلک شکرها ودعای متواتر ومتعاقب وصد آزادی از حسن معاشرت ومرؤت ودلداری ودقایق مراقبت الابی گفت خلق و اشارت ایشان چند روزست که از صدای عالم جان وورای عالم صورت صوت بی صورت بهموشم می آید ومرا می خلد ندانم که حکایت حالست یا آمال امتحان تقدست یا نسیه فی الجمله حرسها الله [من شرالنفاثات فی العقد وآفات الشبکات فی الحال والمآل بحق محمد وصحبه خیر صحب وآل] آزار آن ارواح یک آزار نیست وصد نه وهزار نه

بیت:

برخاستن ازجان وجهان مشکل نیست مشکل زسرکوی تو برخاستن است  
 ماذالفراق فراق الوامق الکمد هذا الفراق فراق الروح والجسد  
 من خود دانم کنزتو خطائی ناید لیکن دل عاشقان بداندیش بود

واین وصیت را مکتوم دارد ومحفوظ وبا هیچ کس نکوید حدیث این نبشته که در این سریست وسخنهای دیگر. تتمه این ومخلص این درخاطرست امکان نوشتن نیست اما چون یاس این بدارد ونکوید که می دارم دگرچه کنم ازبرکت آن یاس داشتن آن باقی که معلوم او نیست معلوم او شود وچیز دیگر نیزمزید

[من عمل بما علم اورثه الله علم مالم یعلم]

جاوید بیدار باد وهشیار دراین کمین گاه بااخطار آمین یارب العالمین هرکرا دوست دارد حضرت [یحبههم ویحبونه] اندک زلت اورا صدهزار مکافات کند وآن دیگران را بکوهها نکیرد هرکرا سربصحرا دادند آن بیکانکیست این کله یاذکارست از سلطان الففزا عظم الله قدره

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

[ والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس والله يحب المحسنين وفقه الله على العفو الكريم والحلق العظيم وكانوا احق بها واهلها ] اكر خاطر فرزند قرة العيون افتخارالمدرسين مونس الفقرا زاد الله علوه از تقصير والد درسلام وپرسش تغیری کرده باشد از تعجیل جماعت درآمذن از باغ بشهر او میدست که این مکروهات را بخلق خوب وخلق محبوب خود احتمال کند و عفو کند وزود بشهر آید ونقل کند بمبارکی وشاذی تا همه را یقین شود که در خاطر عزیزش تغیری وآزاری نمانده است از مخالفتهای مخالفان واین والد بار دیگر ممنون منت عظیم باشد و بر اقیادها واحسانهای سالف مضاعف ومنضم شود ان شاء الله تعالی

هر چند که یاران نوت محتشمند یاران قدیم را فراموش مکن

یار نوت اکر یکانه است یار قدیمت هم از خانه است

شعر: صبا بتنا اليك وشوقنا وارحم بنا تك انهن صغار

و پوشیده نباشد بر عقل دراك آن فرزند عزیز که در نقل کردن بتعجیل اینجا بزودی درین وقت وسایه افکندن بر فرزندان عزیز و بر شاگردان و متعلمان مصالح بسیارست که بتفصیل نتوان نوشت و بستن دهان بذکویان و ابطال کید ایشان و مصالح تسلی و دفع ملامت خلق و خلوت و استرواح بعزالت افزونست بلک اضعاف آنست و هر چه فوت شود از مصالح باغ استیناس و استرواح بخلوت برعایت اجتماع و معاودت آن همه مجبور شود باضعاف آن [ من جعل الهموم هما واحداً كفاء الله سائر همومه و عسي ان تکرهوا شيئاً وهو خير لکم و عسي ان تحبوا شيئاً وهو شر لکم حفت الجنة بالمكاره و حفت النار بالشهوات ] من بدکنم و تو بدمکافات کنی، پس فرق میان من و تو چیست بگو الله زود زود چون باز از نشیمن آشیان و چون تیر از قبضه کمان این دعوت را اجابت کند

بقلب منشرح و عارض منفسح الجماعة رحمة جل المصطفى عن ذلك

اگر این رحمت مخفی نبودی از آدمی ذکر آن بی فایده بودی آخر مجمع اشجار و نامیات دون مجمع حیواناتست و مجمع حیوانات دون مجمع آدمیانست و مجمع آدمیان دون مجمع یاران هم دردست و اکر کسی را انسی بود بخلوت بایاران هم درد افزون شود

[ الحلوة خير من جليس السوء و جليس الخير خير من الوحدة ]

این ضعیفان را از مذلت غم و وسواس فرقت خلاص دهد و آزاد کند

ومن احيها فكانما احيها الناس جميعاً

بیت : آزادی را بلطف خود بنده کنی به زانک هزار بنده آزاد کنی  
جاوید محسن وعافی وصافی ومصنی باذ آمین یا رب العالمین وصلى الله على المصطفى امام الحسنات ونظام  
الكرامات وعلى آله واصحابه واهل بيته اجمعين  
شعر : لوان الريح يحملنى اليكم تشبثت باذيال الرياح  
وكدت اطير من شوق اليكم وكيف يطير مقصود الجناح

( ۸ )

الله مفتاح الابواب

سعادت نامۀ مبشر راحت افزای دل و جان از خدمت افتخار الامرا مختص الملوك والاسلاطين  
عالم عادل ملكى الاخلاق وفخر الآفاق يكانه عالم نادر الزمان الحسيب النسيب ولى الايادى والاحسان  
مجد الدولة والدين علاء الاسلام والمسلمين ناصر الهدى واليقين معساير القابه التى فى الاضهار وبجلها  
عن الافشاء والاظهار ادام الله علوه وكبت عدوه واحسن عاقبه ويسره لليسرى وجنبه عن العسرى  
رسيد بمباركى وشاذى وصد كونه روشنائى چشم بدان حاصل شد دلداريها وكهتر نوازيها وموالات  
ومواخات بالفاظ ظريف لطيف مہر افزای غم سوز روح افروز چند دركستان روحانى كشاذ  
ومنطق الطير سليمانى خلد الله دولته واتم بعثته وانصرا حبه كوش را حلقهاى زرين مصوغ بنحشيد  
وهوش را منظر مد بصره در باز كشاذ شعر :

لاذى كتاباً فى سطور كانما مخائق در فى صدور الكواعب

واعذب من ماء الغمام على الظما واطيب رياً من نسيم الجنائب

حمد خدای بی نهایت وشكر او كه كل وجود از ادای آن عاجزست كه

[ لا احصي ثناءً عليك انت كما ائتيت على نفسك ]

بقدر امکان بشرى كه [ القليل عند الله كثير وما لا يدرك كله لا يترك كله ] گفته آمد كه

الحمد لله على فضله قد وصل الحق الى اهله

شعر : معشوق بسامان شد تا باذ چنین باذا كفرش همه ايمان شد تا باذ چنین باذا

ملكى كه پريشان شد از شومى شيطان شد بازان سليمان شد تا باذ چنین بازا

فاتحه خوانده آمد تا خاتمهاى اين بشارت جز بمزيد مقرون نباشد وآية الكرسي خوانده آمد تا اين

تخت بخت بدان نیکو خواهان دین و دولت دائماً مثبت باشد مقبول باذ ان دعوات را که محبان آن دولت و هوخواهان آن سعادت فی مشارق الارض و مغاربها درخلا و ملامی گویند فضل و پذیرنده بی نهایت حق آمین کننده باذجه منت باشد وجه وصیت حاجت آید بهر دعا کردن در این باب که هر کرا اندکی بیداریست داند که دعای آن دولت دعای خویشتن است از وجود نه از یک وجه یکی ازان وجوه آنست که در نظر تحقیق ماهمه یک نفسیم [ ما خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحده ] و هر عضوی که ریش ترست او و افقرتست برین اتحاد لاجرم همه رنگ صلحست نه جنک باری تعالی آن مزده را مقدمه مزده اکبر کرداند که همه مزده های عالم پرتو آن مزده خوش است و اگر پرتو و تاب آن مزده اکبر نبودی درجه آن هیچ مزده را مزه نبودی مزه خلك و گاه داشتی آنکس که پرتو عطای او گاه را کندم داد و دوزرا انجم داد و خاک را حسن مردم داد تاب آفتاب مزده وصال ارواح جزوی را بآمال و مرادات خود مزده داد تا عاقلان بدین قناعت نرکنند طالب اصل و معدن و کان بی پایان این مرادات و حصول مقصودات شوند تا ازین فروع بان اصول وصول یابند و ازین مجاز بان حقیقت حصول روند و هر کسی اکبر را بزبانی ولغتی ستایند و محبت نمایند که لغت و زبان هر قومی نوعی دیگرست ارمنی زبان ارمن و اصطلاح ارمن ستاید و ترک زبان ترکی و ورای ظاهر لغتهای مختلف زبانهاست تازی کوی زبان آن تازی کوی دیگر فهم نکند بصد ترجمان بسبب اختلاف روشن آن هر دو اما ترک تازی را بترجمان فهم تواند کردن

[ وان من شیء الا یسبح بحمده ولكن لا تفقهون تسبیحهم ]

دایما ضمیر مبارکش مستغرق تماشای گلستان بی نهایت دلربای جان فزای پنهان آشکارا بعید قریب نیست نمای هست بیکانه نمای آشنا طرب فزای جوانی انگیز زندگی افروز باد

[ و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره ]

چون سلام آن مخدوم لازال مخدوماً رساندم بحضرت خداوندگار بحق ادام الله ظله مستبشر کشت عظیم سلام و دعا می رساند و بلقای منیر آن مخدوم لازال مخدوماً آرزو مندست دایما و بدعوات صالحه مشغولست مقبول باد عند الله تعالی و اصحاب جمله صغیرهم و کبیرهم بدعوات صالحه در عقب خمس صلوات ذا کر می باشند و تضاعف و تزیاد آن دولت که نفاع عالمیانست می خواهند مقبول باد مراجعت و معاودت عزیزان و بزرگان دولت ما مبارک و همایون و سبب امن و امان اهل اسلام باذ رنجهای سفر که کشیدند و منزلهای خشن که تحمل نمودند و صحبت بیکانگان و خشونت ایشان احتمال کردند جهت آسایش درویشان و بقای بقیه اسلام مستمتر کرامات و عطیات باد

وسبب توفیق شکر کافه مؤمنان برین سعی و افتادن مهر و ختم و محبت مسلمانی در دل بیکانکنان  
ببرکت این سفر محصل باد تا ثمرات آن سعی آن بیکانکنان را باشنای ابدی کشد و مؤمنان  
روشنائی شکر و آن سعی

[ کعبة انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ]

بوز و بوز که اکابر این رفتن را جهت دفع فتنه کرده باشند و باری تعالی بذین بهانه در دلهای  
آن بیکانکنان عشق و شور و آشوب این دین بحق پیدا آوردد باشد چنانک آن اعرابی دوان بجانب  
چاه رفت جهت آنک قریه پر کنند و جگر خنک کند و بتقدیر الهی آنک پیغامبری پیغامبر زاده از چاه  
تاریک برآید و بر تخت سلطنت نشیند « العبد یدر والله یقدر کما قال »

شعر :

یا تشنه چو اعرابی در چه فکند دلوی در دلو ننگاری چون تنک شکر یا بد  
یا موسی آتش جوکارذ بدرختی رو آید که بر آتش صدصبح و سحر یا بد  
یا همچو سلیمانی بشکافد ماهی را اند رشکم ماهی آن خاتم زریا بد

ورای غرض آدمی در هرکاری صد هزار فوایدست ارادت حق را و آن غرض مهاربینی او کرده است  
[ لیقضی الله امرأ کان مفعولاً و عنده مفاغ الغیب لایعلمها الا هو ]

( ۹ )

حقیقۃ الله مفتاح الابواب

همواره ایام و اعوام صاحب اعظم دستور معظم آصف زمان نظام الملك وقت افضل اعلم  
اعدل ظهیر الملة محمدیه الیف القرية الاحدیه منیر العدل علی الهمم مغیث الامم مجدالدولة والذین  
اب الملوك والسلاطین ادام الله علوه در توفیق افضل اعمال واکرم خصال و تحصیل رضای حضرت  
ذوالجلال که [ و ما لاحد عنده من نعمة تجزی الابتغاء وجه ربه الاعلی ولسوف یرضی ]  
مصروف و مستغرق باز اولیای آن دوات مسرور و اعدای حضرت مقهور باری جل جلاله اولاً و آخراً  
حافظ و حامی و معین و غفور بحق محمد و آله سلام و تحیت و دعا و مدحت از خلوص عقیدت و وداد  
طویت مطالعه فرماید و آرزومندی بدیدار شاذی افزای همیون خوب سیاهی :

[ سیاهم فی وجوه من اثر السجود ] و تعظیم المعبود و بذل المجهود

غالب و باعث داند باری جل جلاله ملاقات ابدی که « اخواناً علی سرر متقابلین » میسر و مهیا کرداناد



انه على ما يشاء قدير وبالاجابة والمرحمة جدير

چون صادر و وارد زبان بشکر و ثنای آن عزیز کشاده اند علی التواتر و التوالی یقین تر می شود  
جد و اجتهاد و توقان و رغبت عنصر خلقی آن عزیز

تعظیم امر الله و طلب رضاء الله و شفقة على خلق الله

که آن هم بمعنی تعظیم امر الله است قال النبي صلى الله عليه وسلم

[ الخلق عيال الله فاحب الناس الى الله واعزهم واكرمهم انفعهم لعياله ]

عرض می رود حال فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره که فرزند قدر قدیم این داعی  
مخلص است و اخلاقی که آن ریاضت بسیار طالب را میسر نشود حق تعالی که وهاب و معطی النعم  
قبل استحقاقها و قدیم الاحسانست جل جلاله در نهاد او نهاده است پیوسته مکسب و مال او  
مصروف بفقرای ربانی بوده است و بن و بجان بخدمت فقرا یاریها و معاوتهای بی حد دارد (تقبل الله منه)  
توقع است از درویش پروری و کهنتر نوازی صاحت اعظم عظم الله اجزه فی الدارین که سایه لطف  
و رحمت و پادشاهی بر احوال او گستراند که بس زینها رسیده است بذواز و جوهی که بشرح آن  
خدمت شمارا تصدیق نمی دهیم تا ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر گردد و این عنایت و اعانت از عظیم  
خیرات خواهد بودن و مستثنا از خیرات دیگر که تعلق بفقرای راستین دارد جاوید محسن باد آمین،  
یارب الصالحین.

( ۱۰ )

الله مفتوح الابواب

رای عالی ملک الوزرا مغیث الاسلام ناشر الخیرات و الاکرام ادام الله علوه که امروز بنام  
اسلامیانست نور ربانی مویذ باد سلام و دعای و شکر ایادی رسانیده می آید هر لطف که می فرماید  
[ مالک یوم الدین ] اضعافاً مضاعفة مجازات و مکافات فرماید در اخبارست که یوسف صدیق  
علیه السلام دوازده سال روزه نکشاد و شب پهلو بر زمین نهاد گفتند که ملک دین و نبوت  
مسلم شد ترا و ملک دنیا مسلم شد وقت آسایش است بعد چندین مجاهده [ ان لنفسك عليك حقاً ]  
گفت تا جلوه برادران خود را خلعت نبوت پوشیده نبینم نیاسیم یوسف در سایه نشیند و برادران  
در آفتاب محرومی حاشا گفتند که ایشان چندان وفای برادری بجای نیاورند گفت من خواهم که  
ایشان را و غیر ایشان را برادری کردن و پادشاهی کردن بیاموزم حال فرزند عزیز نجم الدین  
ابن خرم جانش عجل الله فرجه و فرج المسلمین بخدمت عرض رفت لطفها فرمودیت و وعدها مکر

هنوز هنگام و وقت نیامده بود داعی التزام می کند که چون بسی مبارک ملک الوزرا عظم الله واران شاه عالم خلدالله مملکته ازوی تجاوز رفت و | ربنا ظلمنا | می گوید و التماس از حضرت نکنیم از که کنیم امروز ساعی خیرات و دافع بلیات از عرض مسلمانان رای صاحب اعظمست موید و مظفر باذ و موفق می دانم که هنگام تشویش است و مشغولها اما آتش قهارا جز آب خیرات نشانند | داؤوا مرضا کم بالصدقه | در عهد عمر رضی الله عنه در قصبه آتش افتاده بود و می سوخت اهل شهر بآب کشیدن مشغول شدند امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه فرمود بصدقات مشغول شوید که این آتش را صدقات نشانند و این در شان ملک الوزرا اولیتر که رحمت او از بهر خلقی که هنوز در وجود نیامدند رحمتها می فرماید و بناها می افکند توفیق مضاعف باد ،

( ۱۱ )

— الله مفتوح الابواب —

فتوحات غیبی و مواهب آسمانی و اقبال دو جهانی نثار دولت ملک الامرا و الاکابر مغیث المظلومین معین الفقرا المعظم لامرالله المصدق لوعدالله الذاکر لالاءالله الشاکر لنعماءالله کهف المستغیثین ملاذالمهلوفین ظل الرحمة الوافیه نظام الملك صاحب دولتین ذخر الحضرتین ادام الله علوه باذ ابدأ مخلداً سخر و حضرت نهضت و مراجعت رکاب همایونش که از بهر صلاح اسلام و امان و ایمنی اهل ایمان و دفع آفات و فتنها می فرماید مقبول و مبرور باذ و آرزومندی بملاقاتی که وهم و خیال جدایی و بیم ملالت و آسیب سامت و اختلاف طباع و خوف نعیق غراب البین و کید زمانه نباشد و بر سرارده آن مجلس اخوان صفا و اصحاب وفا بحفظ خلود و بقا بنشته باشد که

هذا وصال لافراق بعده وهذا حيوۃ لاموت يعقبه ذبح الموت ذبحاً لاردله

این چنین ملاقاتی میسر و مهیا باذ بان خوب خصال باک نهاد ان شاء الله تعالی صورت پریشان بی ادب دارم زحمتش را حضور اکبر دولت ایدهم الله و نصرهم دور می دارم و ضمیر مشتاق محب مخلص دارم بدعا کوی می فرستم تا بی ادبی صورت صفای مخلصی را مکدر نکرده اند این عذر مقبول باذ و لسلام ،

( ۱۲ )

— الله مفتوح الابواب —

اتم الله سبحانه و عز شأنه و تعالی مملکة الدنيا التي هي وسيلة الى مملكة العقی على ملک الامرا غوث الله في الارض ملاذ الضعفاء و المهلوفین المؤید بالعطية الابديه و الدولة السرمديه کریم التجار قليل العثار جمیل الخصال حمید الشیم مشروح الصدر رفیع القدر مداله جلاله في الدولة الدائمة المصونة

عن الائمة سلام و تحیت از این داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزو مندی بلقای همایون و طلعت مبارک که از « وجوه یومئذ مسفرة ضاحكة مستبشرة » باذغال و باعث داند و شا کر نعم و ذا کر کرم و احسان بی حد | تقبل الله منه و جازاه احسن ماجزاه محسناً ان الله لا یظلم متقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها و یوءت من لدنه اجراً عظیماً | اگر درخور شوق و محبت و ایتلاف قلوب مکاتبات نبشته شدی هر روزنامه مطول از این داعی بذان ولی الانعام رسیدی ولیکن عقل فتوی نمی دهد که در تصدیع و ابرام مفتوح باشد « المودة کثر بالاخفاء اولی و ان کانت المحبت لا تخفی » ،

شعر : یا حسرة للعاشقین تحملوا ثقل الحجة والهوى فضع

بیت : خود عشق و ضمیر دل چه پنهان ماند کز دیده برخ هزار صاحب نظر است

من القلب الى القلب روزنة

این محبت مستدام باذ که | احب الاعمال عند الله و افضلها الحب فی الله تعالی | سبهای خیرات که می فرماید تا این گوشه در امن باشد و اهل خیر ب فراغت و امن بمعالی الامور مشغول و متفرغ باشند و ثواب آن عایدست جمله بذان یگانه عالم

قیوم خیر الداب عن حریم الدین و الحراس لیضة الاسلام

ایده الله و نصره و کلاه و رعاه و من الفضل لا اخلاء آرندة تحیت بها الدین زاد الله بهائه متوجه خدمتست قال النبی صلی الله علیه و سلم من جمع شمل متفة جمع الله شمله امیدست که بنظر عنایت منظور گردد و شا کر و ذا کر باز گردد چنانکه کافه محتاجان تا بنای جمیل و ثواب جزیل مدخر گردد

ان شاء الله تعالی

( ۱۳ )

الله مفتوح الابواب

سراج الذا کرین تاج الشا کرین را یض مطیة النفس فاسخ صفت البخس و ارث الفلاح سالک نهج الصلاح النیب الی الله التوکل علی الله خالغ ثیاب الدنس عامر ارکان خیر الکنس صاحب الوفاء و الاستقامة قبل یوم الندامة معدن الحیا خالغ الریا طالب بشارة المعرفة المعتصم بحبل الله المعتمد علی فضل الله سالک سنن الانبیا ناصر زمرة الاولیا طالب محو الاوزار بحسن الاعتذار مستقل الفاسدات مستکثر الصالحات مرسل النفس فی احکام الله مدخر الخیر لایام الله الراضی بالقضاء الثابت فی الرضا ساکن القلب بموعود الله الوائق بمجود الله المستظهر بنعم المولی و المقدم علی الافاضل و الاولی الصافح عن عثرات الحوان المنجج لحاجات الاخوان راجع النفس عن الحصال المهان الصادق عند الجفا الثابت

عند الوفا كفاف الاذى بازل الندى تارك الشكوى الي الفالح رديف الصدق المركب باحسان التركيب  
 والمرتب بايمن الترتيب احسن جواهر الحيوة تزيق سموم البليات ثمرة شجرة العقول محرق ربيع الفضول  
 ذى الحاصل الكريمة حافظ عهد المودة القديمة تاج ارباب الدول قاطع حبايل الأمل سايس رعية  
 الحواس باسط طريقة الاستيناس مطيبة الحال كيس المال المتناس بالذکر المصيب في الفكر رافع هفوات  
 الانسانية قامع خطوات الشيطانية البعيد عن الدنيا القريب الى المولى المفرغ نفسه عن اربه المقبل  
 بوجهه الى ربه المتبرى من قوته وحوله التمسك بفضل الله وطوله محمود الخلق المحتوم بنحائم الفلاح الفارس  
 على مركب النجاح طالب الآخرة والمناسك الفلاخه والسلام،

( ١٤ )

الله مفتاح الابواب

تحيت وسلام صدر كبير ملك الحكماء اصفي جواهر الحيات تزيق سموم البليات ثمرة شجرة  
 العقول قامع عوايل الفضول ذى الحاصل المحموده والحطرات المقصودة رضى الصديقين ينبوغ اليقين  
 ذى التقى والورع خير منهل ومكترع على الافكار سنى الاذكار اكمل الحق والدين راح الروح مفتاح  
 الفتوح ادام الله فضله وحوله واولاده ومنحه واعطاءه خير ما اعطى محسناً رسيداً مشابهاً لكرمه وفضله  
 مشاكلاً لنبه وسودده موازياً لشرفه ومحدثه واصله ونسيم مودت وخلص محبت ازان بمشام رسيد  
 وبشكر ودعا مقابل افتاد

شعر : فما كل من قاد الجياد يسوسها ولا كل من اجرى يقاله مجرى

والحمد لله الذى خصه بالفضل وايده بالسبق ورداه من المجدوزاده برأ وفضلاً وقدمه الى الخيرات قولاً  
 وفعلاً هيجان شوق افزون شد ومتضاعف كشت

[ ووددت ان اعظمى المنى فاطير من شوق اليه مع الحمام الطائر ]

سلام وتحيت ازاين طرف مطالعه فرمايد وآرزومندى وتعتش بدان ديدار عزيز كه [ يرتاح له  
 النفس ويتكامل به الانس ويحل موقعه من العقول ويعمر ما سلف من برة ويحل عندى محل النعم  
 الجسام والمواهب العظام ] غالب وباعت داند ملاقات في ايمن الاوقات ميسر ومهاياذ والسلام

( ١٥ )

الله مفتاح الابواب

فقربك من صوت السحابي اجمع واجدى على اهل البلاد وانفع  
 فعش للمساعي والمائر والعلى فان حماها ما يفيد مستمنع

عزم الله له على الرشيد الاعظم و فقهه و تولاه به انى لم املك من الله الا الدعاء المرجو بركنه  
 المامول اجابته سمعه الله و قبله و استجاب فيه صالحه و افضله درين وقت فرزندان امير سيف الدين  
 حماء امير عالم سلمهما الله لا به كردند نبشته بخدمت ملك الامرا مقبول الحق محمود الخلق ادام الله  
 علوه جهت دستورى دادن اوبدين طرف تا ايشان اورا ببيند و آرام كيرند و وصيت رفت كه اين  
 نبشته را بخدمت شما تسليم كنند تا باحسن العرض فى اوانه عرض روز حاجت آن محتاجان برآورد  
 ان شاء الله تعالى معلوم باشد كه امسال سيد المشايخ جنيد الزمان ابازيد الوقت امين القلوب مشرف  
 الحقايق حسام الحق والدين ادام الله بركنه بسبب عمارت ديوار باغ كه ويران شده بود بسيار زحمت ديد  
 و خرج بسيار رفت و معلوم شاست كه خاطر اين داعى آويخته آن بود كه در خرج آن معاوتى روز  
 اكبر اينجا نبوذيذ و خاطر اشرف شما متاسيست با خاطر اين داعى [روحى بروحك مزوج و متصل] فكل  
 عارضة توذيذ توذيذى | اين اتصال افزون باذ و المقصود معلوم

[ و ما تفعلوا من خير تجدوه عند الله لا يزيد منكم جزاء ولا شكوراً ]

انت لنا فى الرخاء جمال و زينه و فى الشدة عدة و ذخرة و ذخيرة ،

( ۱۶ )

### الله مفتوح الابواب

و فرالله قسط ملك الامراء التبرى من قوته و حوله المستمسك بفضل الله و طولاه الختوم  
 بخاتم الفلاح الفارس على مركب النجاح طالب دار الآخرة و المنازل الفاخرة اليك العدل و الاحسان  
 رديف الصدق و الايقان المقبول عند الحق المحمود عند الخلق معين الدولة و الدين ادام الله علوه و اخلصه  
 لطباعته و تابع السرور و ظاهر لديه الجبور و كثر قسمة من سعادة الدارين و كرامة المنزلين روضة الانوار  
 و زهة الابصار تقربه العيون و يسره المحزون الذى جعله الله للسرور نظاماً و للنعمة تماماً غالب و باعت داند

شعر : ان كنت لست معى فالذكر منك معى قلبى يراك وان غبت عن بصرى

العين تفقد ان تهوى و تبصره و ناظر القلب لا يخلوا من النظر

دراين وقت ملتسان اين تحيت و جاذبان اين ايرام بدان حضرت فرزند ان عزيز و عشاير بنده  
 متق محرر سيف الدين كه معفو و مغفور شد و تشریف عفو و ومغفرت شما پوشيد ذريات و فرزندانش  
 زنده شدند و حيات نو يافتند و در ركوع و سجود و صلوات و خلوات شكران نعمت و دعای آن  
 دولت كفتند و مى كويد و مى خواهند آنچه بكوش و هوش رسيد از لطف شاهانه و احسان بى كراهه  
 شما بچشم نيز مشاهده كند [ قال اولم توه من قال بلى و لىكن ليطمنن قاي ] خليل وار نعره مى زند كه

[ ازنی کیف یحیی الموتی ] بدان کرم عمیم که خود را چون شجره طیبه سپر سطوات آفتاب آفات کرده اند تا خلائق در سایه شما ازان سطوات آسوده اند [ جزاکم الله خیراً ] اگر درخاست و آرزوی دل بدین ضعیفان برسد که چون ماهی می طیند در آرزوی آنک امیر آب رحمت و عاطفت کند لازال امیراً و آن آب را باز روان کند این سوی نواب بی نهایت باشد [ ارحم من فی الاض یرحمک من فی السماء ] جاوید مستغات ضعفا و قوای عالم باذ [ فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل ولا تنهر ] و صلی الله علی محمد و آله و اهل دینه الطیین الطاهرین قاله خیر حافظاً و هو ارحم الراحمین

( ۱۷ )

الله مفتوح الابواب

توفیق خیر و طاعت که سرمایه همه سعادت هاست [ و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون ] مبشر روزگار مبارک امیر دیندار ولی الایادی و النعم و الاحسان و الکرم [ اشداء علی الکفار رحماء بینهم ] مرئی المظلومین مغیث الملهوفین مجد الدوله و الدین ادام الله علوه دایم باذوازد تبارک و تعالی در همه افعال و اقوال و احوال مرشد و هادی و موفق و مسدد بمحمد و آله سلام و تحیت که از واجباتست مطالعه فرماید و آرزومندی بدیدار مبارکش بی حد شناسد [ جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین ] رافع تحیت فرزند عزیز جمال الدین کمال الله سعادتیه از فرزندان مخلص این داعیست و مشغول بطاعت و اوراد و اندیشه آخرت و لاشک چون درین داعیه کسب را و کجا حرص راست کرد بسی زیانها در مال افتاد و ام دارد و معیلت توقعست که آنچه طرح می کند بر عامه او را ازان معاف دارد که [ ائیس علی الحزاب خراج ] تا بدعای دولت مشغول باشد و بزین داعی منتهی باشد و بر احسانهای بسیار بی شمار سلبق منضم گردد جاوید محسن و منعم و مفضل باد آمین یارب العالمین

( ۱۸ )

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال دولت و توفیق طاعت و تسیر عبادت که [ فسنیسره لیسری و جنبه عن العسری ] مقیض و مشیر ایام همایون ملک الامراء و الخواص مغیث المظلومین [ قلیلاً من اللیل مایهجمون و بالاسحار هم یستعفرون ] عالی همت لطیف ادراک صادق الفراسه ینظر بنور الله الغ قتلغ نادره الزمان ناشر الاحسان نایب بک ادام الله علوه پیوسته باذ اولیا منصور و اعدا مقهور و طاعات مبرور سلام و دعا از سر صدق و صفا رسانیده می آید و آرزومندی بملاقات مبارکش دم بدم افزونست [ جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین ] آمین یارب العالمین آرندۀ تحیت شمس الدین محمد پسر جمال الدین فرزند



عزیز مخلص سبخت مقل الحال و بی نواست و پدر او جمال الدین امیر احمد رحمة الله از کوچکی فرزند و پیوسته این داعی بوده است توقعست از مکارم اخلاق | خیر الناس من ینفع الناس | پادشاهی فرماید و او را بشغلی که لایق او باشد از بندگان خود کرداند تا مشرف گردد و بر ابنای جنس خود افتخار نماید و مباحث کند و بدان فراغت بدعای دولت مشغول باشد جاوید مغیث خلایق باز داعی منت دار این خواهد بود و بلطفهای بی حد سابق لاحق کردد

( ۱۹ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

ادام الله ظل ملك الامراء سيد الخواص المعظم لامر الله ادام الله علوه سلام و دعا قبول کند و مشتاق داند و بدان جرعه تشنگی اشتیاق افزون شد و ساکن نشد | جعلنا الله اخواناً علی سرر متقابلین قال الله تعالی لموسی اذا رايتی علی بابك كيف تصنع قال يارب انت منزله عن ذلك قال اذا رأيت عبداً من عبادي علی بابك فافعل به ما انت فاعل بی فانی اصفیته من عبادي و نوره بنوری و احیته بحیاتی | بخذمت عرض رفت که اگر چه نماز عمل فضل مندست و لیکن جان نماز و معنی نماز از صورت نماز فاضلترست چنانکه جان آدمی بنامد و صورت نماز نماند و معنی و جان نماز نماند چنانکه فرمود | الذین هم فی صلواتهم دائمون | و از بهر این سخن آن حکایت شیخ گفته شد که آن جماعت چون ترک تعظیم شیخ کردند که اگر تو نماز شام نمی کنی ما بر خیزیم و بکنیم اگر چه این بزبان نکفتند الا درک مشایخ را کفتن بزبان حاجت نیست | انهم جواسیس القلوب یدخلون فی قلوبکم و ینخرجون من اسرارکم فاذا جالستموهم فجالسوهم بالصدق فمن اراد ان یجلس مع الله فیلجلس مع اهل التصوف

« تا یکی قوم بینی از خود پاک » با تو برخاک و برتر از افلاک

در صورت اگر چه بر زمین است معنیش بجزخ هفتمین است |

پس صورت نماز را فقیه بیان می کند اولش تکبیر آخرش سلام و جان نماز را فقیر بیان می کند که  
[ الصلوة اتصال بالله من حیث لا یعلمه الا الله ]

شرط این صورت نماز طهارتست بآب و شرط جان نماز جهل سال بمجاهدۀ جهاد اکبر دیده و دل خون کردن و از هفتصد حجاب ظلمانی برون رفتن و از حیات و هستی حق زنده شدن

یست:

کرچو شاهان بر سریر تخت نتوانی نشست همچو فراشان طناب خیمه شاهی بکیر  
[ چونک سلطان نه رعیت باش چون پیمبرۀ زامت باش ]

تادرتین داخل شوی که [الحقناهم ذرتهم] | واکر بصورت عمل خود مغرور شوی و طانغی شوی  
 واز قطبان وقت خویش که محرم دل و محرم روحند روی بگردانی و استغنائامی و چنان پنداری  
 خود را که در نمازی و روی بقبله آورده بحقیقت چنان باشی که آن درویش دید که امام و قوم پشت  
 بقبله بود چنانک حق تعالی بفرمود ابا یزید را قدس الله سره [اخرج بصفاتی الی خلقی من رآک  
 رآنی و من قصدک قصدنی] | و همچنین تا باقی آن سخن که پایان ندارد باری تعالی سرباک شمارا  
 منور گرداناد و واقف کناد بر جان و حقیقت ایمان و نماز که و رای صورت ایمان و نمازست  
 [انه الهادی الموفق] | در باب فرزند مخلص نظام الدین نظم الله اموره و عدهای خیر و احسان  
 و معاونت پیغام فرموده بودید متها داشته آمد و دعاها ی خیر کرده شد منتظر آتم و چشم  
 و کوش نهاده ام که آن احسانها تمام شود که [اتمام المعروف خیر من ابتدائه] نیت نماز و تکبیر بستن  
 نیکوست اما چون تمام کنند رکوعها و سجودها و قعودها خوبتر و لطیفتر نیکویی  
 و نیت نیک همچون ماه نوست و آنرا تمام کردن همچنانست که ماه نوبدر شود حق تعالی از راه زنان  
 ظاهر و ره زنان باطن خذلهم الله که نیکی کس نخواهند و همه کس را همچو خود نکوسار و نومید  
 خواهند

بیت:

[کسی کو را بود در طبع سستی نخواهد هیچ کس را تن درستی]

شمارا نگاه دارد والی نوجون با آن والی کهنه معزول مشورت کند بر کارهاش دارد که همچون  
 خودش معزول کند شیطان پنهان و آدمی شیطان صفت و ایان معزولند و حسودند و راه خیر  
 بر مردم زنند بصد سخن چرب و آن خیر را بدل او سرد کنند

[چون زبان حسد شود نخاس یوسنی بانی از کژی کرباس]

از ایشان حذر کنید و بخدا پناه گیرید و بجد تخم خیر کارید زان پیش که بروید و انبار پرکنند ناکشته  
 مرد در یک بماند

بیت:

[زان پیش که داده را اجل بستاند هر داد که داد نیست می باید داد]

توقعست که این خیر از حساب آن خیزات دیگر نشمرذ و این خیر را ازان خیرها جدا داند  
 بفضیلت که پیاز کاشتن همچون زعفران کاشتن نباشد جاوید محسن باد ازان محسنانی که دانند  
 و کنند و دانند که چه می کنند بی گمان و بی دو دلی و روند و دانند که کجا می روند و فقه الله و سنده  
 و ثبته و عصمه بفضله و کرمه و هو ارحم الراحمین و الصلوة علی نبیه محمد و آله الطیبین  
 الطاهرین و علی جمیع الانبیاء و المرسلین آمین یا رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

خیرات و حسنات و صدقات امیر سپه سالار اجل کبیر عالم عادل اسد الوغا مقدم الجیوش افتخار المجاهدین اغرلوالغ قتلغ بلکا دلکا اینانج [۱] خداترس ربانی همت شجاع الدوله والدین عضد الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و کبت بالذل عدوه بحضرت ذوالجلال والا کرام مقبول و مبرور باذ، [مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبه انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائه حبه والله یضاعف لمن یشاء] سلام و دعا و تحیت و ثنا مطالعه فرماید آرزومندی که فرموده بود علم الله تعالی و تقدس از طرف این داعی اضعاف والاف آنست باری تعالی جامع الشتات و محیی الاموات و مجیب الدعوات و قاضی الحاجات عز و جل ملاقات و موافات لطیف شریف شهارا باین داعی سببی سازد سریع [انه مجیب سمیع] و آورده اند که سلطان محمود قدس الله روحه در پیکار هند سخت مغلوب شد و سپاه هند سخت بسیار بود چنانکه لشکر سلطان محمود دست از جان شسته بودند در آن حالت ناامیدی سلطان محمود سجده کرد خدای را و گفت خدایاوند باتو عهد کردم اگر مارا نصرت دهی در این ناامیدی هر چه غنیمت ستانم جمله بد رویشان صدقه کنیم تضرع نمود سمیع الدعا دعا را مستجاب کرد و باذ نصرت وزان شد و ترس عظیم در دل سپاه هند افتاد و شکسته شدند و غنایم بی حد از سپاه هند رسید از خزاین و اسبان و بندکان که در هیچ پیکاری بدست نیامده بود پادشاه گفت که هیچ دست مکنید که من نذر کرده ام لشکر فغان بر آورند که سپاه سخت محتاجست پیکارهای کران کرده اند اگر نذری کردی که بد رویشان دهی اینها نیز درویش اند سپاه درویش شده است چندانی لابه کردند که شاه را وسوسه کردند که این نیز خیرست شاه دو دل شد و تأویل جوی شد ناگاه شوریده فقیری گذشت از فقرای الهی ربانی نه فقرای نانی سلطان گفت اورا بخوانید تا این نذر را با او بازگفت درویش گفت اگر ترا دیگر بحق حاجتی نخواهد بوزن این کن که اینها می گویند اما اگر بمثل این بازبا او محتاج خواهی شدن این ساعت را یاد دار و نذر را مکرد ان داعی نمی داند که موجب این حکایت که بقلم می رود چیست الا دانم که هم بموضع روز [یا ایها الذین آمنوا اوفوا بالعقود]

بیت : زان پیش که داده را اجل بستاند هر داد که داد نیست می باید داد

که هیچ مرده را حسرت موت نیست همه را حسرت فوتست چرا فلان چیز نکردم داعی بهتر از این موعظه نیافت تا بفرستد امیدست که قبول افتد جاوید موفق و مؤید باذ والسلام

[۱] این چندگله بزبان ترکی [اوغورلو اولوغ قوتلو بلنه دیلنه اینانج] فرموده است. ا.ر.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشرفه کريم فرزند مخلص مستبين العواقب نور القلوب فاروق الحق مصيب الظن صادق  
 الفراسة فطيم النفس نقي القلب واضع الخیر موضعه متقی الرب محاسب النفس علم الدولة والدين واهب  
 الدنيا للآخرة ادام الله معاليه رسيد مشتمل بر انواع لطايف و غرايب و دقائق و حقايق خوانده شد  
 مضمون آن همه اخلاص و مودت و دل پنداری و عاقبت بینی و آخرت طلبی بود زاده الله حرصاً  
 و شوقاً الى لقاءه و لجميع الطالبين سلام و دعا مطالعه کند و آرزومندی بديدار مبارك [سياهم في وجوهم  
 من اتر السجود] غالب و باعث داند حق تعالی ملاقات حقیقی نافع و شافع مونس في ايمن الاوقات  
 و احسن الساعات ميسر و مهيا کرداندا آنچه نمود از شوق آخرت و طلب سعادت باقی عين الهام  
 ملکيست و عنایت ملکی و فضل آسمانی و منبه رحمت آسمانی ان شاء الله که روز افزون باشد و صبح صادق  
 باشد و هيچ شکی نیست که اين همه عالم ويرانه است. و در و کنجيست عاقل بويرانه آرام نکيرد و بزدين  
 چفدان که عاشق ويرانه اند اقتدا نکند و معذور نشود [و آناه الليل و اطراف النهار] طالب آن  
 کنج باشد

شعر :

بقدر الكد تكتسب المعالي	و من طلب العلى سهر الليالى
تروم الغر ثم تنام ليلاً	يفغوص البحر من طلب اللألى
زان پيش که دادها اجل بستاند	هر داد که داد نیست می باید داد
طين کز و داشت ديو ملعون تنک	تو کرفتی چو دینش اندر چنک
آنک اوکوک و کوکنار خورد	کی غم بوسه و کنار خورد

ایده الله و سدد و فقه و احسن اقرانه و اتم بیانه و تقبل حسناته و رضی عنه و ارضاه و من الخیر لا اخلاه  
 بیت : روزی دوسه کنند برین جهانی زنده حیفست دلا اگر بجهانی زنده  
 بی عشق مباش تا نباشی مرده در عشق بمیر تا بمانی زنده  
 [ و الباقیات الصالحات ] عشق است دنیا چو کاهست عشق چو کندم باز اجل گاه را  
 بر دیک پره گاه نماند [ نورهم یسعی بین ایدیهم ] جاوید عاقبت باذن برین باش که نیت کرده  
 و دوستان را هم برین دار و نصیحت کن و یاری ده که اینست کار و باقی همه بشیانی  
 ملک دنیا چون دهلست خلائق از بانک او حیران بر و جمع می آیند و او میان تهی درو  
 هیچ چربشی نی و منفعتی نی خنک آنک طلبه عطار عشق یافت و از بانک طبل ملک دنیا دل سرد کرد

[ ملك عالم سر بسر جز درد سر نارد بسر  
 آفتاب و ماه اكر تاجى كنى بر سر نهى  
 اى سبك سردرد سر چندين منه برفرق سر  
 سر بخشتى بر نهى آخر چو عمر آيد بسر ]  
 جاويد متيقظ باد آمين يارب العالمين

( ۲۲ )

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال ملك الامرا امير ربانى كريم الذكر لطيف الفكر مغبوط الايامن مصباح  
 المساكن اعلم عدل مشهور الآفاق فخر خراسان وعراق صاحب الدولتين ولى السعادتین عدل كستر  
 مظلوم پرور احسان پيشه عاقبت انديشه امان البلاد وملاذ العباد مؤنس الفقرا تاج الحق والدين  
 [العافين من الناس والله يحب المحسنين ] ادام الله علوه وكبت عدوه وايدوه ونصره [ ويسرله اليسرى  
 وجبه عن العسرى ] در بروج سعادت وسيادت وشاذ كامى وبلند نامى مدام تابان باذ والهام ربانى  
 وتوفيق يزدانى در هر برى وبجرى هادى ومرشد ومسدد حافظان غيبى آسمانى [ له معقبات من بين  
 يديه ومن خلفه يحفظونه من امر الله ] حارسان ومراقبان آن دولت باذ سلام ودعا مطالعه فرمايد  
 وآرزومندى بلقاي شريف مبارك غالب وباعت داند [ شكر المنعم واجب ] اما چون انعام ودلجوبى  
 ودلدارى آن ولى الانعام از حد واندازه گذشت از شكران عاجزيم حواله آن بخزانة كرم  
 ومكافات بى نهايت ذوالجلال مفوض وموكولست [ وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لده اجرأ  
 عظيماً ] فرزند مخلص معتقد نظام الدين نظم الله اموره فرزند اين داعيست وحقوق فرزندى وخذمت  
 وجانبازى مخلصانه برين داعى بسيار ثابت دارد واز عهد صغر درباب فقرائى ربانى مال چه باشد كه  
 جان بذل كرده است زيرا در بندگى فقرا بر رسته بوده است نه بر بسته

شعر: [ فلأتحقرن نفسى وانت حبيها  
 فكل امرئ يصبوالى من يجانس  
 بجنس خویش دارد مرغ پرواز  
 ككبوتر باكبوتر باز با باز ]

ازروش مرد حاجت نيست پرسيدن در هم نشينانش نيكروند واز مال نبايد پرسيدن كه از كجا حاصل  
 كردى بمصرف خرجش نظر بايد كرد كه كجا خرج مى شود هر انعام ولطف ومساحت وپادشاهى كه  
 ملك الامرا ادام الله علوه از اول تا آخر درباب فرزند نظام الدين فرموده وفرمايد خاص درحق  
 اين داعى فرموده است ودرحق فقرا مقبول ومبرور باذ كه مال وتن او وغرض او از صغر  
 تا كتون وقف فقراست واين بنوشتن راست نمى آيد داعى مخلص مى خواست كه بخودى خود آيد  
 در مشافهه بخذمت بكويد ليكن بفرست ربانى خاطر اشرف كه [ المومن ينظر بنور الله ] اعتمادرفوت

ان شاء الله حاجت نیاید زحمت آوردن خود بمعنی حاضر خدمت که بدعاء دولت میان بسته ایم از انواع کسر و زیان افتاده است يك سبب رعایت شفاعتها که می کنند و استیفاء حقوق که تواند کرد با استیلا شرم و اعتقاد و محافظت جانب ضعفا و اهل خیر لابد مسامحتهاش لازم آمد هنگام آنست که پادشاهی فرماید این بار دیگر که این کشتی بی حمایت آن نوح کرم ادام الله علوه از کرداب طوفان خلاص نمی یابد

بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشته و ریست کنی همش بو افراشته

[ یا ایها الذین آمنوا ان تنصروا الله ینصرکم ]

خود ملک الامراء استاذ این آزمایش است که حق تعالی سریع الحساب و سریع الحسابست هیچ کس در این باب زیان نکرد و نخواهد کردن چشم می دارم که سایه عنایت ملکانه پادشاهانه مخدومانه درباره فرزند مخلص نظام الدین این بار دیگر مبذول فرماید و خداوندی کند تا از این عهده کران بیرون آید

[ یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة تجیکم ]

ولاسیما این خیر بخیراهی دیگر نماند از آسمان هفتم تا زمین هفتم فرقت میان احسان کردن بفقراى اهل نفس و تن با فقراى اهل دل و حقیقت و معلومست که خویش و پیوسته بخدمت ملک المشایخ جنید الزمان امین القلوب شمس الحقایق امام الهدی حسام الحق و الدین متع الله العارفين بطول بقائه الله الله این احسانرا از جنس احسانهای دیگر نفرماید شمرد [ لیس التکحل فی العین کالکحل ]

کودیده که کوه زرخشی بشناسد یا باز سید از مکسی بشناسد

الا چون کجایان برده باشند پاس آن داشتن عین فرض باشد تا چون ظاهر شود روز اجل که [ فکشفنا عنک غطاءک ] پشیمانی نیاید ان شاء الله تعالی دیده آن دولت بکحل هدایت و توفیق ابداً مکتحل باذ آمین یارب العالمین که [ اولیائی تحت قبای لا یرفهم غیری ] عابد بشصد هزار ساله کوه آدم را نشناخت و زاهد صاحب کرامات یعنی بلم با عور کوه موسی را نشناخت الا چون کجایان برده بود پاس آن نداشت مواخذ آمد آن که چون مواخذ آمد سر [ مرضت فلم تعدنی ] چه کارها کرد داعی را درین گواهینا غرض نیست جز شفقت و حق کداری ملک الامرا که می فرماید بایندکان من آشنایی و دوستی کنید درین عالم و غنیمت دارید تا چون روز دولت ایشان بیاید و دور [ من کان لله ] بگذرد که دنیاست و دور [ کان الله له ] بیاید که عقیست بشیمان نشوید و حسرت نخورید درین عالم دو روزه دروغین مهمات ملوک دو روزه چنین مخاطر است و چنین مهم آخر بطلبان عالم راستین کم از این نباشد اگر چه عذر گویند که مخفی بودند نشناختیم لاسیما که گواهان بی غرضی گواهی داده باشند که او آنست ،

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

صبح سعادت و اقبال صدر کبیر امیر اجل اعلم عادل صاحب الدولتین عدل کستر ولی  
 السمادتین مظلوم پرور احسان پیشه عاقبت اندیشه معین الفقرا مربی العلما جلال الدولة والدین عضد  
 الاسلام والمسلمین ذخر الملوك والسلاطین هایون صاحب دیوان الاستغنا ادام الله علوه وکبت عدوه  
 وایده ونصره [ویسرله الیسری وجنبه عن العسری] از مساء زوال عین الکمال مصون و محروس باذ  
 اولیا منصور و چشم روشن و اعدای آن دولت مقهور و باری جل جلاله لیلآ و نهارآ حافظ و ناصر  
 و شکور سلام و دعا مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای شریف و منظر لطیف از حد و حصر بیرون  
 شناسد ایزد تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [انه محیب سمیع] فرزند مخلص معتقد نظام الدین  
 که از هوا خواهان و محبان آن عزیزست و شا کر نعم و ناشر کرم و احسان شہاست متوجه شد بخدمت  
 بامید معاونت و احسان و تربیتی که معهود و مالوف و موظف دارد ازان خدمت [والمشرب العذب  
 کثیر الزحام] امیدست که بر عادت کھتر نوازی و بندہ پروری حسبہ لله تعالی و ذریعہ و وسیلہ الی  
 مرضات الله تعالی مخدومانه و شاهانه معاونت فرماید که اسباب شکست و زیان و اتفاقات ناموافق  
 بسیار و متواتر شد هنگام رقست و وقت عاطفت و از جمله اسباب انکسار که آرزوی دوازده هزار  
 عدد نواب سید الامرا زعیم الجیوش نورالدولة والدین ادام الله علوه ستنده اند و باقی در ولایت  
 مانده است توقعت که دست او قوی دارند تا احیای حقوق او باشد [ومن احياها فکانما احيا  
 الناس جميعاً] [ارحم من فی الارض یرحمک من فی الاسماء] هر پادشاهی که فرماید و لطفی که کند  
 حقیقت در حق این داعی کرده است و منت دار باشم تا بغایتست که اگر این داعی را ملکی بودی  
 قریب بوفای این بفروختی و آن را کزاردی جهت او و حقوق خدمت قدیم و بخدمت این زحمت  
 ندازی اما محمد الله حاجت خواستن از کرام افتخار باشد و مباهات [نصرکم الله و ایدکم و احسن عاقبتکم]

شعر: اکرام اهل الهوی من الکرم و امة العشق اضعف الامم

[انا عند المنکسرة قلوبهم فاطلبونی عندهم] باقی رأی عالی روشن شما نا نبشته بخواند [اتقوا فراسة  
 الموءمن فانه ینظر بنور الله] تا بر منتهای سابق و لطفهای پیشین منضم گردد الله الله او مید  
 داریم که از حضرت بی مراد باذ نیاید [لیس قرية و راء عبادان] از آن ولی الانعام کذری نیست  
 جزایس جاوید معیت مظلومان باذ آمین یارب العالمین،

الله مفتوح الابواب

فرزند عزیز قره العیون افتخار البنین عین الله علیه [ وایده روح منه ] از این پدر مخلص سلام و تحیت بخواند و بداند که در رنجم از انک از خانه بیرون می‌خسبد و دلداری آن ضعیفان نمی‌کند علی‌کل حال امانت خدای اند الله الله از جهت رضای دل این پدر ملازم خانه باشد و طرف ایشان را از شکر خانه خوی ظریف خود شکر فشان دلاذ تا شکران بمن رسد

بیت : ای دوست بدرد دیگران درمانی چون نوبت درد ما رسد درمانی

آنک بیکانه را تواند فریفتن بنده خود را هم تواند فریفتن

بیت : کر قم درد را مرهم نداری بده عشوه دروغی هم نداری

هوا و هوس فانی بی وفا آن نیرزد که مردی و مروت و دل دوستان را مجروح داری ان شاء الله حجاب غرور از پیش چشم آن فرزند زود تر برخیزد تا بداند که آن آب نیست که آن طرف که اسب را می‌دوانی و مرکب را سقط می‌کنی سر ایست که بسی چون تو آن سود و انیدند چون آنجا رسیدند آب نبوذ مرکب و سوار از تشکی و ماندگی دور از آن فرزند و از همه فرزندان ما هلاک شدند و دانست که اول عنان بکشد پیش از خراب البصره اگر نه خود همه ابلهان نیز عنان کشند مکن مکن مکن مکن والسلام

شعر :

از بی دانه مرغی صد بار      بنکرد پیش و پس یمن و یسار  
دل اوزان قبل بد اندیش است      کش غم جان ز عشق نان پیش است

والله که آن کرکین اسب بدین زین نمی‌ارزد نمی‌ارزد

بیت : آب زیری کشیده اند ز پوست تو کمی جانش خوانی و که دوست

فی الجمله توقعست از مردی و حلال زادگی و مروت آن فرزند که خاطرهایی که مشغولند بدعای دولت و سعادت و خیر تو مجروح و پراکنده نداری و این ضعیف ده بار با امیر سیف‌الدین سلمه الله تعالی و باهل او پایندان شدم و دست بر سینه زدم و عادت من نبوذ جهت شفقت تو کردم و اگر این ساعت در نظر تو آن مصلحت باز می‌نماید اما آن بهوای خود نکردم و اوقات دیده بودم و از غیب اشارت فی الجمله سرپوشیده می‌گویم و لا به می‌کنم الله الله ملازم خانه و ملازم آن جماعت باشد و با من ازین عذرها نیندیشد که چنین اند و چنان اند که آن سخت



سهلست که عقل ایشان چالیک عقل تست که چون خواهی بدان ببازی قادری بر مرغ هوای  
 صید کردن کبوتر آموخته را نتوانی نگاه داشتن [ جرمش اینست کاشتنای تو شد ست  
 ای زنده کش مرده زیارت کن من ] بهل تادل پدر فارغ باشد از رقه و اندیشه رقه نوشتن  
 عوض رقه بدعای خیر تو مشغول باشد

[ سوف تری اذا انجلی الغبار افرس تحتك ام حمار ]  
 زان پیش که داذه را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ  
 و سلام علیه و توفیقه و عزته

( ۲۵ )

بسم الله مفتح الايواب

[ ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ] زندگانی مجلس عالی امیر اجل خدای ترس  
 خیر پیشه باک اندیشه زاهد عابد طالب الآخرة صاحب الصفات الفاخرة المعظم لاوامر الله  
 الحافظ لحدود الله لطيف الافعال كريم الاقوال نورالدولة والدين اقتخار الامرا في العالمين ادام الله  
 علوه درغرایب خیرات و نوادر حسنات و دقایق تعظیم حق سالهای نا محصور باقی باذ سلام و دعای  
 فراوان ازین داعی مخلص علی تجدد الساعات و تواتر الاوقات پذیرد و آرزومندی اشتیاق بلقای  
 عالم آرای [ سیاهم فی وجوهم من اثر السجود ] غالب و باعث داند ملاقات خیر باد اعلام می رود حال  
 فرزند مخلص نظام الدین نظم الله امور که سخت زیانمندست بانواع دلهای دوستان همه خسته  
 و رنجورست و متوجه است بدان طرف امید از یاری و کهرت نوازی و لطف شما آنست که بر قاعده  
 مهود خود نوازش کنند و دستش گیرند و یاری دهند چنانک پیش از این لطفها فرموده است و بر خود  
 حیفها گرفته اند لله تعالی آن ترد حق ضایع نیست و قبولست [ ان الله لا یظلم مثقال ذرة ] دنیا  
 مزرعة الآخرة [ مثل الذين ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله  
 مائة حبة ] پیش از آن که هنگام زرع بگذرد و وقت زراعت منقضی شود از روی عقل و ایمان  
 واجبست و فرض است مبالغه کردن و مبادرت نمودن و هر نوعی تخم خیر کاشتن خاصه که فرزند  
 عزیز نظام الدین خویشی و مصاهره بخدمت ملک المشایخ ضیاء الحق امین القلوب جنید الزمان  
 حسام الدین متع الله المسلمین بطول بقائه دارد و این بخیرهای دیگر نماید [ ان لله تعالی عباداً امجاداً  
 محلهم فی الارض کمثل المطران وقع علی البراخرج البروان وقع علی البحر اخرج الدر ] امید دارم  
 فرزند نظام الدین بتربیت و احسان شما که در حق همه محتاجان مشهور و معروفست و همه شاگرد

وذا کردند ز خدمت شما [ طوبی لکم ] او نیز در جوار عصمت و حریم حمایت و فرط عنایت شما شادمانی سالم و غانم باز کردد تا برین داعی و فقرای مامنتها باشد و ثواب بی حد و سنای بی عد بحاصل آید ان شاء الله تعالی

( ۲۶ )

❦ الله مفتح الابواب ❦

سایه معدات ملک الامرا و الحواس عمده الملك القمر الانور و السحاب الامطر مرہی العلما غیات المظلومین مونس الفقرا الغ قتلغ اعظم ہمایون پروانہ بک ادام اللہ علوہ برکافہ خلائق مستدام باز اولیا منصور و اعدا مقہور امداد توفیق خیرات بر تراید بمنہ و کرمہ سلام و دعا ازین داعی مطالعہ فرماید و از ابرامات و تصدیعات داعی را خجل دادند و ذا کر و شا کر رافع تحیت فرزند عزیز معتقد فخر التجار شہاب الدین احسن اللہ عاقبتہ از ہواخواہان و دعا کویان آن در کاہست و بخیرات و عبادات چنانک آن یکانہ دوست دارد راغب و مولعت و لیکن کثرت عیال لازم می دارد مشغول شدن تجارت تالبسیواس و حدود آن و از سبب با جداران و تصدیع ایشان مدتیست تا از باز رکافی مانده است و خیرات ملک الامرا بہمہ عالم می رسد امید می دارد کہ بنشان مبارک از با جداران معاف باشد و آن را بحجت دارد و برابنای جنس خود مفاخرت نماید صدقہ باشد از صدقات ملک الامرا بروی و بر عیال وی و عتیق آن منت و مکرمت کردد و داعی منت دار باشد و بر احسانہای سابق منضم شود و ذخیرہ روز جزا جاوید محسن و معین و مغیث باد آمین یارب العالمین،

( ۲۷ )

❦ الله مفتح الابواب ❦

احسان و انعام و درویش نوازی و وعدهای خوب لطیف الخطاب و حسن الجواب و عفو و مرحمت پادشاہانہ ملک الامرا و الحجاب نظام الملك صاحب السعادتین معین الحق و الدین ادام اللہ علوہ بذین داعی مخلص رسید شکرها و دعوات خیر برای دوام آن دولت و تضاعف آن سعادت گفته آمد و هیچ شک نیست کہ وعدہ صادق ملک الامرا و الحجاب ادام اللہ علوہ در قبول این شفاعت معتمد علیہ است و صادقست و آرام دلہاست [ و الکریم اذا وعد وفا ] لاسیما کہ آن کریم سرچشمہ کرمہاست و سلطان ہمہ مروتہاست و بر آن وعدہ مزیدی نیست کہ زر کوار جهت رضای حق تعالی و ذخیرہ آخرت التماس و شفاعت این فقرا و ضعفا را باحسن القبول تلقی نمود و آنچه جهت رضای خدا باشد ازان ندامت و رجوع و پشیمانی ممکن نباشد دور از کمال اعتقاد و دین داری

همت عالی و خداپرستی و پادشاهی آن یگانه ادام الله علوه [ و جعل له لسان صدق فی الاخرین ]  
 ولیکن این ضعفا از حزن و ضعف دلی هر روز می نالند و می زارند و از این داعی مخلص که محترست  
 غایه الاحتراز از ابرام و تصدیع بدان حضرت تکرار شفاعت و لایه کری می خواهند داعی مخلص  
 معتمداً و متکلاً علی کمال حلمکم و احسانکم و طول روحکم فی اعانة الضعفا و العفو عنهم انها می کند  
 بخدمت که هر عفو و اعماض و رحمت که در این باب فرماید ذخیره آخرت و شکر نصرت خواهد بود  
 [ وقد نصرتکم علی عدوکم فان شکرتم بالفعو و الرحمة لازید کم و الکاظمین الفیظ و العافین عن الناس  
 و الله یحب المحسنین ] قال الحواریون لعیسی علیه السلام یا روح الله ای شیء اشد و اصعب قال  
 غضب الله قال فما الذی یحیی من غضب الله قال ان تکف غضبک و تعفو اذا قدرت [ حق جل  
 و علا ملک الامرا و الحجاب ادام الله علوه را ازان قبیل کرداند [ کجبة انبت سبع سنابل فی کل  
 سنبله مائة حبة و الله یضاعف لمن یشاء ] آمین یارب العالمین جاوید مستغاث مظلومان باذ و مؤید بروح القدس

( ۲۸ )

### الله مفتح الابواب

سلام حق و رحمت ابدی بذات شریف ملک الامرا باسط العدل ناصر الحق اب الملوك  
 و السلاطین ادام الله علوه بادئ ثنا و القاب آنست که حق تعالی می فرماید در حق بندکان نکوکار  
 خویش که ثنای حق مر بندکان صادق را خلعتی است که کهن نشود و بخششی است که روز افزون  
 باشد و دولتت نیست که ابد پاینده بود و کسی از ونستاند و کسی از و میراث نبرد هر جایی که رود آن  
 دولت و آن ثنا رفیق او باشد چنانک بندکان را می ستایذ و ثنا و القاب می شمرد در کتاب قدیم که  
 [ الصابرن و الصادقین و القانتین و المنفقین و المستغفرین ] ادام الله علوه و زاد توفیقه که آمدن و رسیدنش  
 مبارک باذ بسی خیرات را زنده کرد و مظلومان را شاد کرد و خلق را شاد و شا کر دیدم پرسیدم  
 سبب این شادی چیست گفتند قدوم و احسان ملک الامرا خواستم که بخدمت آیم و روی مبارک را  
 زیارت کنم الا هنوز قسمت نبود و بسبب ضعف و ناتوانی شیخ المشایخ ولی الله فی الارض ابایزید  
 الوقت قطب الزمان صلاح الحق و الدین مد الله برکاته علینا و علی المسلمین مشغول بودم چنانک شما را  
 معلومست خاطر مبارک ایشان با این همه رنجوری درازو با چنان استغراق دریای انوار رحمت حق که  
 اولیارا دم بدم موج بر موجست که فراغت سرخاریدن ندارد از غلبات موجهای نور حق قیاس کند  
 ملک الامرای دولت را و رعیت این ملک را چون حواله امروز بعنایت و اهتمام شماست از محافظت  
 مصالح فراغت ندارند پس آن بنده را که نایب و خلیفه حق بود در ملکوت آسمان وزمین که

[ انى جاعل فى الارض خليفه ] وجهه جانهاى روشن را حواله بدو بود چند استغراق و مشغولى باشد نامه برنامه بيك بريك كه [ والمرسلات عرفا ] اين سخن را نهايت نيست مقصود آنست كه با اين همه مشغوليهائى لطيف و نازك از بس كه خاطر ايشان متعلق بوده است بجانب ملك الامرا در اين مدت كم روز بوژه است كه بد عامد كرده نهد باري تعالى بركات اوقات ايشان را از ما و از شما و از اين دولت منقطع مگرداند و دعائى ايشان در دوام دولت شما مستجاب با آمين يارب العالمين

( ٢٩ )

الله مفتح الابواب

سعادت هر دو جهانى و حصول جله امانى و امداد آسمانى رفيق روزگار كمزيده خير انار احسان نثار سيد الامرا و الخواص مقرب الحضرة بالاختصاص مختص الملوك و السلاطين تمام الانس قوام الانس علم الهدى فخر الورى شجاع الدولة و الدين ادام الله علوه و كبت عدوه باذسلام و تحيت از خلاصه محبت و ولايك از تكلف و رياء موظف داشته مى شود و آرزومندى بدوام صحبت و موافقت غريب لطف او متجاوز الحدست باري تعالى اين مراد را سببى سازد سريع [ انه مجيب سميع ] مصور راى انور ايدى الله بنوره باذ كه آرند تحيت فرزند عزيز هزمند كافي نظام الدين را دامت معاليه داماد سيد المشايخ ابا يزيد الوقت جنيد الزمان خضر القدم مسيح الانفاس نور يمشى به فى الناس صلاح الحق و الدين كه فرزند جان و دل سيد برهان الدين المحقق و خليفه اوست باستقلال مدالله ظله و لا اخلا بر كته عن جنابكم و تحصيل اسبابكم درين وقت شنوده آمد كه طغرائى وقت و زرگان ملك بنيابت طغرا و انشا اختيار كرده اند توقع از مكالم اخلاق و لطف شامل شما ناست كه در تقرير و اتمام و تعين جامكى هر چه وافرتر و بيشتري سعى فرمايند مخدمانه و پدرانى كه تا بركات اين سعى عنایت همى تعالى ملك المشايخ كه متصرفست در كوني و فعالست در دارين سبب دوام دولت قاهره نسبتا الله كردد و سبب مزيد جاه و حشمت و حصول مراد و سعادت دو جهانى شما كردد [ همت از انجا كه نظرها كند خوار مدارش كه اثرها كند ]

جاويد در عمر و جاه ثابت باذ آمين يارب العالمين

( ٣٠ )

الله مفتح الابواب

آفتاب اقبال بخش لاشرقية ولاغربية ولا ارضية ولا سماوية بل الهمية ربانية ازلية ابدية بر ذات مطهر منور معطر لطيف شريف ولى الايدى و النعم ملك الامرا و الحجاب فلك العالى تاج

الاعلیٰ الدستور الربانی والحاکم الروحانی الغ قتلغ دین پرور پرورانه بك خداالله علوه تابنده  
 ومشرف باد رب الارباب وملهم الصواب درهراندیشه وترددی مرشد وهادی وآن ذات خوب  
 صفات را از شروشومی مکر و وسوسه قاطعان طریق دین وغولان ودیوان راه برین صراط مستقیم  
 نگاهش دارد تا همچون خود زشت و ناخوش و سرد و فسرده و محرومش نکنند حق تعالی می فرماید  
 در حق این راه زنان که راه نمایی دعوی می کنند | ان کثیراً من الاجبار والرهبان لیأکلون اموال  
 الناس بالباطل ویصدون عن سبیل الله | بیت :

اندرین ره صد هزار ابلیس آدم روی هست      تا هر آدم روی را زهار کادم نشمری

اندرین آستان پر تلیس      نان بلا حول می خورد ابلیس

حرس الله عنهم بحفظه وبا این همه کوری طعن زنند در اهل دین واحتیاط نکنند ونگویند

[ چو ما را چشم باطن بین تبا هست      کجا دانم که آن کل تا کجا هست ]

سلام ودعا وتحیت از صدق وولا و اخلاص و صفا رسائیده می آید وشکرهء بی حد داریم عذر  
 مکافات این احسانها از خزانه [ ولله خزائن السموات والارض ] بذات شریفش متواتر ومتواصل  
 باد آمین بارب العالمین

( ۳۱ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

[ سلام علیکم لاسلام مودع      ولکن سلام لایزال جدید ]

حق تعالی جل جلاله حلم وکرم وشفقت و رأفت واحسان ملک الامرا والکبرا المؤید  
 بالعطية الابديه والدولة السرمديه العروة الوثقی الرکن الاعلیٰ الشمس لایحقی فی الجود والضحی ظل  
 الرحمة الوافیة ظهر الملة الصافیة مختص الحضرتین مؤید الدولتین بلسکا دلکا دیندار پروانه بك  
 ادام الله علوه را کعبه محتاجان و قبله امیدواران دارد ابد او سرمداً سلام ودعایی که دران فتور  
 وانقطاع راه نیافته است نونو می رسانم و می نمایم وآرزومندی همچون فضائل وشماثل وفوائد الانعام  
 ولی الایادی تازه وشکفته ترست [ جمعنا الله وایاکم علی موائد فضله ] حق جل جلاله چون آن  
 ذات شریف را جهت مهمات درویشان ومحتاجان باختیار واضطرار انکشت نما کردانید هر چند  
 می خواهم تا غبار زحمت بر رکاب هایون نشینند ولیکن چون همت عالی مبارکش طالب دولت  
 آن جهان نیست کی [ من کان یرید حرث الآخرة نزله فی حرثه ] وطلب آن دولت جاودانی بی کرانی  
 نهداند [ حفت الجنة بالمکاره ] عرض می رود امیدواری و چشم داشت امیر عالم وفقه الله که بیوسته

در ظل عنایت و شفقت و رعایت ملك الامراء و الكبراء ادام الله علوه بوده است و آن مرخمت و رأفت را همچون اقبال بی زوال ملك الامرای در حق خود نو و تازه می خواهد که هر که بنای خانه و سرایی و عمارت کند تا آخر نظر شفقت درخلل و خیر و شر آن مصروف دارد و مکر در اقطاع او مداخلتی می رود و بسبب آن تراحم و انزاج رعایا می شود و در وظیفه اوزان ناپارء قلت و قصور روی می نماید کشت او مید را از مطار عاطفت قدیم که علی العموم است و در حق او خالصاً علی الخصوص می طلبد تا با شاگردان و احسان یا فتنگان دیگر بدعای دولت مشغول باشد جاوید پناه پناه خواهان باذآمین یارب العالمین

( ۳۲ )

### بسم الله مفتوح الابواب

بعد از اوراد سلام و تحیت و عذر زحمتها که داده می شود با اعتماد کرم آن حضرت منبع الفضل و الکرم قاضی القضاة افضل العالم الصدر الكبير البدر التحریر المحقق المدقق سراج الحق و الدین ادام الله فضله و متع العالمین بسعیه الجمیل و فضله الجزیل آمین یارب العالمین از زبان ناطق صادق مفیض الحقایق مفید الخلائق لازال ناطقا بما یرضی الاله و یزین الاسماع و الافواء و یزیل الظلمة و الاشتباه چنین نقل کردند بکرات بسمع این داعی مخلص که در ضبط و کد خدایی محقری که ترکۀ داعی زاده علاء الدین است رحمہ الله و ابقا کم جهت مصلحت ایتام او چون از خدمت مولانا التماس کردند مولانا چنین فرمود که دران باب آنکه سعی نمایم که فلانی یعنی داعی برمن بنویسد که چنین تیمارکن و چنین کد خدایی کن داعی چون این بشنود واجب نمود تجدید اعتقاد خود و اعتماد خود بر لطف و کرم عام مولانا که بر خاص و عام فایض است باز نمودن هر شفقت و مهتری و لطف که مولانا فرماید دل و جان داعی بدان شادست بلک فرهنک و تدیر و لطف و حسن حصانت و صیانت همه از خرمن فضل مولانا دزدند و استفادات کنند داعی بدعای مولانا مستغرقست توقست که موقوف کفت و شنود این داعی ندارد تا آن ضغفا بی نظر عنایت مولانا ضایع و محروم نمائند [الحلق عیال الله فاکرمهم عندالله انفعهم لعیاله] و بدین کستاخی معذ و رفرماید که اشارت مصطفوی داذاین کستاخی کردن [استغنیو اعلی حوائجکم من رحماء امتی] خاصه مولانا مفخر امام و مقتدای همه رحما و علمای امتست ایزدش مستدام داراد و السلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

ابواب سعادت و کرامت و عنایت بر ضمیر روشن مولانا العالم الفاضل قاضی القضاء باسط العدل ناشر الفضل مفخر العلما تاج الملة و الدین افتخار الاسلام و المسلمین ناصح الملوك و السلاطین ادام الله فضله و متع المسلمین بطول بقائه مقتوح باد و الهام ربانی و اقبال جاودانی عنان کش اندیشه و تحری رأی عالم آرای مظلوم نواز ظالم کداز دین پرورش باذ سلام و خدمت مخلص مطالعه فرماید و آرز و مندی دوام مصاحبت و مجاورت آن لطیف الصحاب فخر الاصحاب غالب و باعث ذاند باری تعالی و تقدس که جامع الاحباب و رب الاربابست ملاقات راسبی سازد سریع [ انه محیب سمیع ] عین الیقین می دانند دوستان که صدق رغبت مولانا دام فضله در رعایت فقرا و اهل الله و صفوته خاصه در باب حفظ جانب شیخ المشایخ ابایزید الوقت جنید الزمان العروة الوثقی و الرکن الاعلی امین القلوب مخزن اسرار العرش حسام الحق و الدین ادام الله برکته که بعضی از فضائلش بخدمت شرح کرده ام و قطره ازان بحر نموده و ضمیر مؤید و منور مولانا را این تأیید می دانم که از ورقی دفتری ضبط فرماید و خود نامه نانوشته بخواند که [ المؤمن ینظر نبور الله و قال الرسول صلی الله علیه و سلم [ من اراد ان یجلس مع الله تعالی فلیجلس مع اهل التصوف احسنوا الی الفقراء الربانیین و اتخذو اعندهم الیادی فان لهم دولا یقال له خذ بیدک من شئت و ادخله الجنة ان اولیاء الله لا یحتاجون الی شفاعتی و اتالمهم شفاعة فی الله ] عرض این معنی اگر چه از یک جهت بی ادیست اما ازین جهت که مولانا اصل فضائل و فوائدست [ وکل یرجع الی اصله ] هم بر موجب و عده کریم این مخلص را که کفیل آن معدن کرم شده ام روی سید کند و عنایت مخدومانه درین باب موهبت فرماید جاوید مصدر کرامات و مظهر عنایات باد آمین یارب العالمین و السلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

ملاذ الضعفا فی العالم مدالله علوه سلام و تحیت مطالعه فرماید و رافع این تحیت را و هو فرزند عزیز صالح متدین خوب اعتقاد شرح الله صدره از هوا خواهان و دعا کویان دولت خود دادند و مخفی نباشد استحقاق او و اضطرار او بکثرت حیا و مروت نفس و تعفف و از هیچ آفریده تا ممکن باشد التماس نا کردن نه صریح نه کنایت و روزگار او جمله مصروف بصر و شکر و طاعت

و قناعت و دعای آن دولت امروز که کار د ضرورت باستخوان رسید طلب وظیفه مبارک که بخلاق در مانده می رسد از آن جناب رحمت باضعف تن آمده است و اینجا اولاد و اطفال منتظر هنگام مرحمت و وقت عاطفت است توفیق خیرات اذان خاطر و ازان دست منقطع میاد آمین یارب العالمین

( ۳۵ )

الله مفتوح الابواب

دل خیر اندیش و جان عاقبت بین فرزند مخلص مقبل مجمل الصفات مشرف النعوت روشن دل حلیم کریم المعظم لامرالله المشفق علی خلق الله مخلص الملوك و السلاطين اکتی الکفافة قانع البغاة صاحب الاخلاق الجمیله و الفضائل الجزیله ادام الله علوه و زاده فضلاً و اقبالاً و حرصاً علی احراز الفضائل و ایده بروج منه پیوسته بر معارج قبول و مدارج قرب مترقی باذ اولیا منصور و آن اولیا ملائکه اندکه رقیبان ما اندکه ما را از مهالك هردو جهان نگاه می دارند [اولی اجنحة مثنی و ثلاث و رباع] و همچنین تاهفتصد بر قدر شرف آن محفوظ و اعدا مقهور و آن اعدا شیاطین اندهم برین مثال و اولیا و اعدای ظاهر فروع آن اولیا و اعدا اندکه صفت کردیم و در مشافهه بگویم که در رقعہ نمی کنند سلام و دعا ازین پذیر مطالعه فرماید و آرزوی مندی جذب کرد شمارا اما چون مقدر هست که از شما با نواع بیاسایند نصیهای ایشان نمی گذارد حتی حین یا وقت آید عن قریب ان شاء الله تعالی امام اجل فلان که رافع تحت است این پذیر را شفیع گرفت از جهت عنایت که از خلق خوب شما شادی با وهم بر سدا این پذیر ضامن شده که از این توقعست افزون کند خوی اومی دانم واقم بحسن عهد او توقعست که این پذیر را صادق گرداند از روی ظاهر نیز و اگر در باطن عتابی باشد که دزدیده و پنهان ازان عتاب لطف فرماید و افرو عنایت تمام در باب او موهبت فرماید و آن را از جمله صدقات مقبول داند و بمنت عظیم و بلطفها و ثناهای سابق منضم گردد [ آزادی را بلطف خود بنده کنی به زانک هزار بنده آزاد کنی ] که حق تعالی می فرماید [ ومن احباها فاکنما احبا الناس جميعاً ] الله الله این پذیر را سپید رو گرداند تا [ یجزیم با حسن الذی ماعملوا ] حاصل آید ان شاء الله تعالی

( ۳۶ )

الله مفتوح الابواب

لطف قدیم ناصر و معین برادر امیر اجل دیندار خوب اخلاق خدای ترس عاقبت اندیش مظلوم پرور مخلص الملوك و السلاطين فخر الدولة والدین ادام الله علوه خیرات و حسنات و اندیشهای



نیکو که بر او مید نجات آخرت می فرماید بحضرت [ مالک يوم الدين ] مقبول و پذیرفته و مضاعف کشته باذ سلام و تحیت مطالعه فرماید و این داعی را شاگرد اکرام و ذاکر انعام بر اذرائه داند اگر چه بآب و گل زحمت نمی دهم بجان و دل کمال آن برادر عزیز می خواهم احسانهای بی حد او مرا خجل می دارد از من مکافات عذر آن نیاید از خزانه نامتناهی و از فضل الهی هر یکی را هفتصد بلک بی عدد [ انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة ] و برین اقتصار نفرمود بعد از آن می فرماید [ والله یضاعف لمن یشاء ] اضعاف آن باشد آنرا که حق خواهد بحمد الله امیر اجل برادر اعز دران خواست و دران عنایت پناه گرفته است محفوظ و ملحوظ باد اعلام می رود که جماعت یاران ما که درین ایام صعب بعنایت شما از مطالبات و مصادرات فارغ البال بدعای شما مشغول بودند ازان همه جماعت پنج شش کس پیش نمانده است که در معرض مطالبه اند بزرگان و خاصان حق چنین گفته اند که آغاز خیر اگر چه مبارکست و بزرگ کاریست و علامت عنایت ازلی و سعادت ابدی اما تمام کردن آن خیر بهترست از آغازش [ اتمام المعروف خیر من ابتدائه ] و مثال آن چنان گفته اند بینایان که اگر چه ماه نو مبارکست ولیکن چون تمام شود بشب چهارده آن کامل تر بود سخن کوتاه کنم و بر دعا اقتصار کنم چشم می داریم که عنایت امیر برادر اعز ضاعف الله سعاده و توفیقه آن عنایت را با تمام رساند تا بر منتهای پیشین و احسانهای سابق منضم گردد سبب سعادت آخرت و ذخیره آن روز بزرگ باشد ان شاء الله تعالی

( ۳۷ )

### الله مفتوح الابواب

دیدۀ نادره بین ملک الامرا ناشر العدل باسط الفضل ملجاء الضعفا و المساکین محی الهدی و الیقین صاحب اعظم پروانه معظم مغیث الخلائق منیر الحقایق شریف الالقاب مفخر الاسباب معین الدوله و الدین ادام الله علوه و شرح صدره و ایده روح القدس بر اسرار غیب و عاقبت پایان کارها هر روز واقف تر و مطلع تر باذ کوش او مقناطیس نصیحت و سخن صواب باذقبه جان مبارکش نور توحید و خلوص تفرید فردانیت باذ خلق خوشش شاگرد شکرستان بی نهایت و لطف دانش ذاکر لطف دریای بی غایت که [ فاذ کرونی اذ کرکم و اشکروالی ] دعوت اکرام اوست سلام و تحیت مطالعه فرماید آرزومندی غالب و باعث و مهیج داند ولیکن [ الامور مرهونه باوقاتها ] و اگر از روی مطالعه صورت کرم و لطف نباشد خبر متواتر موجب علم قطعیت آثار خیر و خلق خوش و انعام عام و اکرام تام آن عزیز متواتر می شنودم و می دانستم و مزیدیش

می خواستم که [لذین احسنوا الحسنى و زیادة] [ و لیس الخیر کالمعاینه ] خبر اگر چه متواتر باشد هرگز چون معاینه نباشد آثار لطف و احسانش بعد از خبر معاینه دیدم و بدعای خیر مشغول و میخواستم که عرضه کنم محبت و دعایا تا بریا آمیخته نشود اما از بهر اشارت مصطفی صلی الله علیه و سلم که در مسجد نشسته بود کسی از در مسجد بگذشت یکی از یاران گفت یا رسول الله این مرد را که بگذشت دوست می دارم مصطفی فرمود که بر خیز و او را اعلام کن ازین دوستی اگر درین اعلام کردن آفت ریا بوزی هرگز آن دقیقه بین عالم و آدم فتوی ندادی باعلام کردن [من احب منکم احداً فلیعلمه] چنانک ملک الامرا محب حضرت حقست بظنی و احسانی و مسکین نوازی اعلام می کند از صدق و دوستی خویش آن حضرت را که او را اعلام حاجت نیست لیکن اعلام را دوست می دارد اگر چه آن خلق و آن لطف و رحمت و مسکین نوازی و عفو ملک الامرای را که حجاب شود از اعتماد و توکل و از مکر حق غافل کنند که یک توکل و جانب حق را کزیدن آن کند که صد هزار احتیاط نکنند فرعون صد هزار در طفل بی گناه را از بنی اسرائیل از بهر احتیاط و خرم سر می برد و آنک اصل بود و خصم سرای خود در کنار خود بهزار نازی پرورد مکر خود چنین چشم بندست و اگر اعتماد بر حق کردی حق تعالی آن همه او تاد ملک او را مؤسس و مثبت و دوستکام و نیکنام داشتی چون ملک داود و سلیمان توقعست که بنده مقصر فلان را خالصه الله از بهر دل این داعی بعفو و رحمت مخصوص کرداند و بر حق توکل فرماید در دفع شرها و آفات تا این داعی رهین منت باشد یک نشان سعادت آنست که چون ظفر و نصرت رو نماید آن را حواله بمحض عنایت حق کنند و ازان ببینند نه از تدبیرهای لطیف خویش و چالاکي خویش حق تعالی این توفیق را افزون دارد تا جهد در تحصیل رضای حق کند نه در جمع رأی خود [عطار بگفت آنچه دانست باقی همه برشود دارد] و الحمد لله رب العالمین

( ۳۸ )

بسم الله مفتح الابواب

بشارت رفعت و اقبال و سعادت ملک عادل ناشر الحیرات یکنانه عالم نادره زمان پادشاه کهان کنج نهان کزیده رحمان سلطان سلطان نژادامن و رحمت بلاد و عباد التوکل علی الله الخصوص بفضل الله قبه الاقبال کبه الآمال خلاصه الوجود فبخر آل داود عظم الله دولتهم بدین والد رسید و هم پیش از رسیدن مشرفه کریم و نامه عزیز از راه [نبأی العلیم الخیر]

از حال آن یکنه عالم دل این والد را خبر می دهند از سوی عالم غیب و از روی ظاهر مشرفه عزیز شریف و نامه شادی افزای رسید حرز شادمانی کشت و تعویذ خوش دلی و هیکل و آرام دل ساخته شد هزاران سلام و تحیت و ثنا از صدق و صفا رسانیده می آید آرزومندی بقلای مبارک و دیدن آن نور عنایت پیش از اجل ان شاء الله العزیز که [ ان الله یجمع من یشاء و یرفع البعد عن یشاء ] آسان کننده هر دشواری و سهل کننده هر مشکل بفضل و کرم بی نهایت فراق را بوصول مبدل گرداند و راه دور را نزدیک گرداند چنانکه اول ملاقات ما را بدان یکنه جهان عظم الله اقباله سبهای عجب ساخت که در وهم مانبود چنانکه یوسف صدیق چون بعد از فراق دراز وجدایی و نوید شدن از دیدار پدر و برادران باز ایشان مرا بیافت و رو با آسمان کرد و گفت یارب چه سبها ساختی تا پدر و برادران مرا بمن رسانیدی و بعد از چنان فراق وصال دادی [ ان ربی لطف لایشاء ] ایشان بولایت کنعان بودند و من در مصر و ایشان را از حال من خبرنی در عالم قحط انداختی تا برادران و پدر محتاج نان شدند که نان را هم سنک زر می خریدند و نمی یافتند و مرا که یوسف پادشاه مصر گردانیدی و آوازه من در عالم مشهور کردی که پادشاه مصر کندم می دهد و ارزان می دهد و بسیار می دهد و از درویش سیم قلب بجای سره قبول می کند و کندم می دهد و برادرانش بر این آوازه از اقصای کنعان بمصر آمدند و ایشان را وهم نی که سوی برادر خویش می رویم و این پادشاه مصر برادر ماست و اگر دانستندی کی آمدندی و بگذام روی آمدندی چه سبهای لطف غریب ساخت سازنده کارها یوسف صدیق را پدر و برادران جمع کرد در شبان روزی صدهزار چنین کارها می سازد و قومی را جدا کند و فراق می دهد و موج تقدیر هر یکی را بشهری می افکند و باز سبها می سازد و بموج دریای تقدیر این سبهای پراکنده کشته را باز جمع می کند امید داریم از رحمت این کار ساز که بعد ازین فراق در از اسباب لطف مبارک درهم پیونداند چنانکه وصال اولین میسر کرد که در وهم نبود [ انه علی ذلک قدير و بلاجابة جدیر ] حق تعالی علیمست [ و کفی به علیا ] که همان محبت و دعای خیر و هوا خواهی و غمخواری که در آن ایام وصال که می دیدیم صورت همدر را قائم بوده است و خیال شما و احوال شما پیش چشم بوده است در این ایام فراق و چنان نبوده که هر چه از چشم دور از دل دور و حاشا از لطف پادشاهی و فرزندی و ادب پیغامبرانه آن یکنه که از پیش چشم و دل این پدر غائب شود محبت که خاص از برای حق باشد و پذیری و فرزندی که خالصاً لله باشد هرگز متغیر نشود چنانکه حق تعالی می فرماید که روز قیامت در آن سیاست و زلازل هیت و نفسی نفسی همه خویشا و ندیها بریده شود و از هم دیگر خویشا و ندان کریزند و روی

کردانند که بوجه وقت خویشست الا آن خویشی و پذیری و فرزندی که از بهر الله بوده باشد زلزله قیامت آن خویشی را هرگز برز همدیگر را جویند و پرسند و بقدر و مقام و قربت خود دست گیرند که [ الا خلاء یومئذ یعضهم لبعض عدو الا المتقون ] این درجه خود متقیان مقلد راست که بدل ایمان و صدق دارند ولیکن چشمشان دوخته است چنانکه فرزند طفل نابینا مادر را می داند و شیر او می خورد ولیکن اگر او را پرسند که مادر تو چه شکل دارد اسمرست اشقرست کشاده ابرو است دراز بالاست کوتاه است شمشیر بینی است پخس است کردن دراز است هیچ از این نشانهها نتواند کففتن الا بتقلید و شنیدن اما متقیانی که ایشان را چشم کشاده اند و فرمان داده اند که هر کرا خواهند چشمش را بکشایند و کوششان بکشند و مرده را زنده کنند ایشان را خود چه گویم قیامت برای ایشانست تا آنچه با خلق گفته اند و تهدید کرده اند سخن ایشان راست شود [ فلا یحسبن الله مخلف وعده رسله ] پس قیامت بر دیگران روز و عیدست و بر بندگان خاص قیامت روز عیدست و روز مزید تعیین نمی کنم که این بنده خاص درین دور ما کیست الا از حق تعالی می خواهم تا چشم و دل آن یگانه جهان را بنور خود منور گرداند و برمزید دارد تا او را کفت کسی و تعریف کسی حاجت نباید بیت:

دلا تا کی درین زندان فریب این و آن بینی

یکی زین چاه ظلمانی بزور شو تا جهان بینی

ازین جهان و ازان جهان و از ورای هر دو جهان متمتع و برخوردار باد

آمین یا رب العالمین

( ۳۹ )

بسم الله مفتوح الابواب

کرامات و طیبیات و سعادات آسمانی که مطلوبست و مقصود عالمیانست و نصیب انبیا و اولیا و خاصانست و آنست که می ارزد بطلب کردن نثار جان پاك پادشاه علم شعار عدل دثار عالی همت ملك صفت عاقبت بین خدای پرست خیر کبتر فخر الملوك افتخار آل داود ادام الله علوه هم قرین ذات شریفش باد و ایزد جل جلاله اوتاد دولت و اقبال مکتسب و موروث را بتثبیت ابد مثبت و مشید دارا خیرات و حسنات و درویش نوازی و مظلوم پروری پادشاهانه آن پادشاه را سبب مزید عنایت و تضاعف کرامت گرداناد هزاران سلام و تحیت و دعا و خدمت از این داعی

مخلص مطالعه فرماید و شکر احسانها و نوازشها و دلداریهای پادشاهانه که در کفتن و نبشتن نکنجد تأمل نماید باری تعالی اسباب ملاقات را فراهم آورد تا در حضور شکرانها گفته آید امینست که آن را غنی مطلق و خالق بحق از خزانه بی نهایت بی کرانه بی حد خویش صد هزار اضعا فآ مضاعفه مجازات کند عرضه داشته می آید که برادر عزیز عالم فاضل معتقد شمس الدین و فرزندش قره العیون نورالدین تا از خدمت آن بزرگ مقارنت کرده اند يك روز بلك يكساعت نیاسوده اند کسی را که در خدمت و سایه آن پادشاه مکرّم عادت کرده باشد و لطفهای او دیده باشد پیش پادشاهان دیگر قرار نتواند کردن و می خواستند تا بخدمت رجوع کنند از خجالت نمی توانستند چون کار در باسنخوان رسید و فراق شما بترین زخماست بنهایت رسید این داعی را شفیع گرفتند بخدمت چون عنایت آن پادشاه را می دانند و اعتقاد بلك در حق این داعی اعتماد نمودند که شفاعت این داعی قبول شود و هر جرمی و تقصیری که بوده است آن پادشاه باز آن نکند و سایه عنایت اولین بر سر ایشان بکستند تا برین داعی از زمین تا آسمان منت باشد و بر احسانهای پیشین منضم شود که ایشان برین داعی حقوق خدمت و یاری قدیم دارند امید دارم از لطف آن پادشاه که داعی را عزیز فرماید بقبول این شفاعت کنیزکان و بندگان خرد و بزرگ مشتاق بیدار همیون می باشند و روز شب بدعا مشغولند تا باشد که سبب سازنده مشرق و مغرب ملاقات را سببی سازد که سیها ساخت تا ما را از قطره آب منی که نه کوش داشت نه هوش نه عقل نه چشم نه صفت پادشاهی نه صفت بندگی نه غم می دانست نه شادی نه خواری نه عزیزی آن قطره آب بی خبر را در ارحام پناه داد و بتربت لطیف آن آب را خون کرد و آن خون را بسته و فسرده کرد و آن خون بسته را گوشت تازه کرد در آن خانه خلوت که نه دست بود نه آلت بران گوشت پاره در بجه دهان و چشم و کوش بشکافت و زبان داد و از پس دهان خرینه سینه که در دودی نهاد که هم قطره ایست و هم عالمی هم کوه ریست و هم دریایی هم بنده است و هم پادشاهی کدام عقل دریابد که ما را از ان ولایت حقیری و بی خبری بدین ولایت آورد و فرمود که دیدی و شنیدی که ترا از کجا بکجا آوردم اکنون و هم می گویمت که ترا اینجا رها نخواهم کردن ازین آسمان و زمین ترا بیرون برم زمینی که از نقره خام لطیفتر باشد و آسمان که در و هم و صفت نکنجد از جان فرزایی و لطیفی که از کردش ان آسمان جوان پیر نشود و نوها کهنه نشوند و هیچ چیز نیوسد و کهنه نشود و هیچ چیز نمرد و هیچ بیداری نخسبد زیرا خفتن برای آسایش و دفع رنج بود و آنجا رنج نیست و ملولی نبود و اگر ترا باور نمی آید اندیشه کن که اگر آن يك قطره منی را بکفتی که خدای را عالمیست بیرون

این تاریکی درو آسانی و آفتابی و ماهتابی و ولایتها و شهرستانها و باغها و درو بندگانند بعضی پادشاهان و بعضی توانگران و بعضی تن درستان و بعضی مبتلایان و کوران اکنون خایف باش ای قطره منی تا ازین خانه تاریک چون برون آیی از کدامان خواهی بودن هیچ توهم و عقل آن قطره را این قصه باور نیامدی که جز آن تاریکی و غذای خون عالمی هست یا عذایی هست و بدانک آن قطره غافل و منکر بود هیچ برهید کشاکش آوردند و هذا کفایه سید المشایخ قطب الزمان امین القلوب جنید الوقت حسام الحق والدين ادام الله برکاته سلام و دعا می رساند و سلام و دعای مبارک او از فرزندان و معتقدان و متقطع نیست کار دوستی و پیوند بندگان خدا منقطع و ابتر نباشد باقی باشد همچون جان باقی ابدی ایشان که بهیچ علتی و مراعاتی از خلقان باغفلت ایشان دیگر نشود زیرا ایشان بدست و فرمان خود نیستند و دوستی و مهر ایشان با شارت حق باشد نه بهوای ایشان آن دوستی که بهوا و هوس باشد سرد شود و کرم شود همچون هوای این جهان که گاهی تابستان بود و گاهی زمستان اما آن دوستی که از هوا بیرون باشد بهیوت حق باشد سرد و کرم نشود که

[ لا یرون فیها شمساً ولا زمهراً لاشرقیة ولا غربیة ]

اگر غافلان و فانکنند بنده خدا این گوید [ اللهم اهد قومی فاهم لایعلمون ] جاوید بر ملک ایمان و ملک ارکان مستدام باد آمین یا رب العالمین

( ۴۰ )

الله مفتوح الابواب

ادام الله ایام مولانا ولی الایادی المولی العلامه المحقق الربانی رافع منار الهدی مطهر الذات مجمل الصفات عین الفضل و انسانه و ترجمان الحق و لسانه السرا لاکبر و النور الابهر و الحق الا شهر صاحب السعادتین فی الحیوتین برهان السفارة فی الحضرتین کمال الحق و الدین لازال السعدله زیلاً و المکارم بمحضرته عاکفه و العالم علیه واقفة و خلد الله فی جواب الفتاوی اقلامه و نشر فی مواکب الوجدانیه اعلامه و ینتهی الی جنبه العالی انه لایحقی علی العالمین ادراک خدمته الشریفه و التشریف زیارة الکریمه مفخر الاحرار و مقتبس الانوار الذی هو لعطاش الفضائل کالماء الفرات لاسیما لهذا الداعی الذی هو احرص الناس علی ادراک تلك الزیارة الباهرة فالتنائی علی ذلك الجناب لایکون نکسل بل لحجل و لایقع التقصیر عن قلة رغبة بل لاجلال و رهبة کلورد عن والد البشر آدم علیه السلام بعد ارتکاب المنهی کان یفر من مواقف المناجات [ فخطبه الجلیل منادياً افراداً منی یا آدم قال لایارب بل حیاء منک

وقولهم: ثم اختصرتم من الاحسان زرتكم والعذب يهجر بي الافراط في الحضر

تم لم يقنع عني صبري عن خدمته ابعاداً لتساقي اذا التمس مني الوالدان الاعزاز وهما الامام عماد الدين والامام مجد الدين دام توفيقهما وحرصهما على ملازمة حضرة المولى مدالله علوه وكانه نقل الى ذلك الجنب المخصوص باللعن والرأفة زائداً عما صدر منهما فالرجو من جليل كرمه ان لا يجمل ذنوبهما من الذنوب التي لا يغفرو تعفو عن خطيئتهما وان جلت ويثبت على الاستقامة اقدمهما وان زات ولا تشمت بهما العدى لاشمت الله اعداء دولته وحرصه في اقامته وسفرته وارتدت ان اجي لاجل هذه الشفاعة واشفي عليلي وشوق متعللاً بهذا التماس لكن قد علمت وجربت كثيراً اني كليل اللسان في حضرة السادات والموالي قليل البيان عند ملاقات العيان وان حرصت على ذكر المودة المحيية وشرح المحبة الالهية باللسان اذ قال قائل للنبي صلى الله عليه سلم [ اني احب فلاناً قال قم واخبره ] وقوله [ تكلموا حتى تعرفوا ] ولكن لا يطعني لساني ولا يتقادني بياني وارجع عن حضور المولى لانما نفسي مغاضباً لمنطقى وهما يشهدان الله على ما في سرها خير وهو مودة اهل الفضل لاسيما مولانا لانقصان في الولا والمودة ولكن اللسان عن بيانه مقفول عند ملاقات سيد الفضلا والفحول [ وكل ميسر لما خلق له ] لازالت فراسة مولانا مستغنية عن لحن اللسان وظاهر البيان مبصراً بنور الحق بسيماء الوجوه ولحات الاجفان ولازال دون احصه النجوم وقل اوصافه العلوم آمين يارب العالمين

( ٤١ )

الله مفتاح الابواب

ديباجة محياي همايون لقا خورشيد آسا مفخر الامرا والخواص عمدة الدولة القايره عماد السلطنة الباهره منبع المكارم والمعالى سيد الاكابر والاعالى ذوقون الفضائل شريف الشمائل مرابي الافاضل افتخار الامائل ادام الله علوه قبله اقبال مؤيد وكعبه اسمان ملك ممجد ومشرب ارواح مقدسه واميدكاه خواطر مصوره باد سالهاى افزون زا اعداد آثار اخلاق لطيفش واوصاف شيرينش چون اخبار حسن يوسف وملك سليمان عليهما السلام وجود خاتم منشرست وچشم ودل دوستان بكهتر نوازي واحسان كستري ونيك انديشى آن ذات شريف هر روز روشن ترست بر مزيد باد سلامي كه موصوفست در كتاب كريم وخطاب قديم كه

[ سلام عليه يوم ولد ويوم يموت ويوم يبعث حياً ]

تبليغ کرده مى شود و آرزومندى غالبست بلفاى آن ذات شريف كه در پرده مصالح و تدبر مهمات مستورست كه اكر اين حجب اشغال نبودى در آينه صفاء چهره خود بدينى چنان حيران خود

کشتی که بهیچ مصالحت و تدبیر نرسیدی ولیکن حکمت قدیم آن آینه را از پیش او برداشت تا هرکسی از ونصیبی یابد بحمد الله تعالی که نصیبه جوینان از آن جناب عالی شاکر و ذاکرند و تأثیر شکر شاکران دیگر از آن خدمت باعث شد بر التماس عنایت و رحمت دربارهٔ رافع این تحت فرزند بهاء الدین یسرالله له الیسری که پیوسته شاکر ابادی و ذاکر ثنای آن جناب عالیست از دل و جان در مجامع و مجالس داعی مزید آن دولتست و این ساعت کثرت عیال و متعلقات و قلت منال مانع می شود از مشغول شدن بدعای دولت و تحصیل سعادت که [ کادالفقران یکون کفراً ] اگر از میامن عنایت آن کریم لازال مکرماً مددی یابد و مدرسه که محلولست یا غیر آن آنچه لایق حال بیند بر قاعدهٔ کهنتر نوازی و دلداری و عالم پروری هیچ شک نیست که آن شکر باسماع دوستان برسد و در دعاها مدد کرده شود و ثواب عظیم خواهد بودن و سبب دوام دولت و سعادت و قهر اعدا و امن عباد و بلاد و دلهای جمعی از خلقهٔ اهل خیر بدین شاد خواهد شدن چنانکه بر رأی شما پوشیده نیست جاوید ناصر و منصور و ذاکر و مذكور باز آمین یارب العالمین

[ الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا ]

( ۴۲ )

بِسْمِ اللَّهِ مَفْتَحُ الْأَبْوَابِ

صرف الله المکاره عن مولانا الامیر الربانی الجلیل الاصلی ملک الامرا و الایمن پروانه بک ادام الله علوه و شرح صدره و احسن عاقبه سلام و دعا از این مخلص قبول فرماید معلوم باشد که چنانکه توانگران را کمی مال عیب است و از آن ننگ دارند درویشان را ذخیره داشتن و خمرهٔ سیم پنهان کردن صد چندان عیبست و از آن شرم دارند

[ درویشان را عار بود محتشمی بر خاطر شان بار بود محتشمی ]

چون سیل درآید رزقشان و نیاید بسبب این خلق راوام و قرض بهشت هزار و افزون رسیده است و امروزه مطالبهٔ استر می کنند جهت ترکان لله و فی الله عنایت ملک الامرا در حق این داعیان از صفت بیرون بوده است و فراموش نکرده ایم [ و ما کان ربک نسیاً ] مکافات اگر تأخیر شد بر حضرت فراموش نشده است [ تعالی الله عما یقول الظالمون ] هنگام رقست و وقت رحمتست که داعیان را از قبیل دیگران نشمرده که ایشان را آلت صید نیست و ما صید شده ایم صید شده صید نتواند کردن

شعر :

[ اکرام اهل الهدی من الکرّم و امة العشق اضعف الائم ]



در از گفتن حاجت نیست که در ضمیر پادشاهانه پروانه اعظم حسن الله عاقبت واکرمه شفیی داریم که در از کشد در نکو کوئی این داعیان بامیر جاوید محسن باد و این بخشش ملک الامرا باشد و هدیه بوقت حاجت مقبول باشد، ابواب اجابت و عنایت آسمانی قرین ذات مطهر منور ملک الوزرا آصف العدل دستور معظم منشی خیرات ادام الله علوه واهلك عدوه كشاده و پیوسته روزگار هایونش را از غرور دارالغرور معصوم دارد [انه حجب الدعوات و منزل البرکات وقاضی الحاجات سلام تحیت ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و تقصیر آمدن بآب و کل بخدمت بر بیکانگی و فراموشی حمل نفرماید که میان دلها تادلها راهیست در دیده [من القلوب الى القلوب روزنه بیت :

کرشش جهت بسته شود باک مدار کز قعر نهادت سوی جانان راهیست آفتاب را بلعلی که اندرون کانست راهیست مخفی مخصوص که اورا بتابش اعلی میگرداند آن سنگها و آن لعل ازان خبر ندارند همچنان آفتاب عنایت حق بکوه دل مؤمن که درکان قالب اوست راه پنهان دارد که سنک قالب و لعل دل ازان راه خبر ندارند همین راه آوردی بیتند که می رسد بیت :

خون می رود و جراحش پیدانست بوی جگر بریان می رسد و مطبخ نی این سخن همچون فضائل ملک الوزرا پایان و نهایت ندارد [ولکن مالایدرك کله لایترک کله بیت :

جاوید شی باید و خوش مهتابی تا باتو غم تو گویم از هر بابی

قال الله تعالی

[ انما نطعمکم لوجه الله لانزید منکم جزاء ولاشکوراً ]

یعنی آن محسنان که محتاجان را جهت رضای ما دست گیرند اگر ازان محتاجان شکران نیاید و جفا و بی شکری یابند گویند که ما بجفای شما و بی شکری شما این در احسان بر شما ننبدیم که ما آن احسان خالص جهت رضای خدا کردیم نه بر طمع شکر شما و حق شناسی شما و سبب نزول این آیت بر قول بعضی انست که در عهد رسول علیه السلام محسنی درویش را در سال قحط هر روز نان و وظیفه کرده بود روزی حاسدی گفت ای برادر تو از کلوی اطفال خود در چنین قحطی می بری بلوی می دهی او چنین ترانا سزا می گوید و می گوید صدقه او بروی او می ماند مرا نان سوخته داد که اگر پیش سکان اندازم بوی نکند و نخوردند و دیگر جفاها گفت که نوشتن آن بخدمت بی ادبیست آن مسلمان بعد ازان که این زشتیا بشنید ازان دلش درد کرد اما

وظیفه را دودو کرده بود هر روزی و بر خود نذر کرد و لازم کرد و گفت خداوندا بنده ترا امتحان می کنند که می گفته ام که خاص برای اومی دهم امروز و آن محسن ملك الوزراست و آن خواهند و صاحب وظیفه فرزند ما نظام الدین غریق آن نعم و عشق آن کرم ملك الوزراست اگر بد خدمتی کرده باشد حسبه لله تعالى و جهت رضای وجه الله که همه همت شما و امید شما آنست عنایت را از و کوتاه نکنند روی را مغضوب علیه نکر دانند و تمام انکاه شاد شوم که او را اطلاق فرمایند لله تعالى تا بیرون رود دست و پایی بزند و اگر امروز آن حضرت را ازین احسان زبانی باشد حقاً و تم حقاً صد خلف و عوض از درگاه حق برسد که بسی خاطرهای عزیزان بحضرت حق روز و شب بسته کاراوست هنگام رقتست و وقت مرحمت و شفقت [ و ما علینا الالبلاغ المین ]

بشنو سخن و بند سنایی و نکه دار کارزد سخن بنده سنایی بشنیدن

جاوید محسن و وهاب و موثر و مفضل باذ آمین یارب العالمین

( ۲۳ )

الله مفتاح الابواب

سایه عدل و رأفت ملك الوزرا ناشر الحیرات مغیث الخلائق اب الملوك و السلاطین برکافه اسلامیان سالهای نا محصور باقی باذ سلام و دعا از سر صدق و وفا و وقور هوا رسانیده می آید و شکر ایادی و احسان و عنایتها که فرموده است در حق این داعی و برادران و متعلقان این داعی در شرح و بیان و تسطیر بنان در نیاید چون خالصاً لله تعالى است شکر الله سعیه و اعلى ذکره ضد هزاران رحمت بران جان بلك مقدس روشن باد که هر دم در راه آخرت و روز عاقبت تخم سعادت می کارد و منت و سیاس می دارد و آن توفیق را خلعت آسمانی و کنج جاودانی می شمرد که [ افن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه ] و یقین داند که ازان دولت و سعادت و منصب این جهانی هیچ بکف نخواهد ماندن الا آن ذخیره عدل با احسان اما عدل و دفع شر ظالمی از مظلومی اما احسان دست گرفتن مستحق محرومی خود این صنعت قدیم و پیشه عالم عادل حکیم کریم ملك الوزرا مد الله علوه و صانه عن نوابب الدهر و صدمات الشر و القهرست درین وقت فرزند و داعی زاده متوجه رحمت و عنایت مؤلف قدیم ملك الوزراست و جز آن عنایت و آن لطف امروز پناه طالبان نیست تاداران سایه رحمت از تاب و سوزش مزاحمت مزاحمان خلاص یا بدکه [ قل متاع الدنيا قليل ] از سبب تنگی این لقمه فانی هر ساعت دست در کاسه همدیکر می کنند و قصد کیسه همدیکر می دارند لقمه عالم غدار نابوده است تنک

بوده است خاصه کنون ازین می فرماید [قل لعبادی الذین آمنوا ان ارضی واسعة] آن ارض توکل و قناعت و اسعست آن را که ان در کشاده اند بنظر مرحمت در همه وجود می نکرد که هر یکی چون مور چون بچیه و زند ودانه را بجان می کشند و می افتند و می خیزند از آنک دیده خرد دارند خرمن باقی [فهو حسبہ] را نمی توانند دیدن و آن یکنانه متوکل بر سر خرمن باقی ربانی بر آمده است خوش نشسته و باطراف خرمن تفرج می کنند که این موران با هم چه می کنند و بران دانه مقسوم چگونه می لرزند و ازین خرمنهای رحمت چه بی خبرند [ذلك فضل الله یؤتیه من یشاء] لا اخلانا الله و ایاکم من برکاتهم توقع می دارم که وظیفه کهنتر نوازی و عنایت قدیم و رحمت بروی کستر اند که آن دولت مستدام باد آمین یارب العالمین

( ۴۴ )

الله مفتوح الابواب

آتم الله تعالی رحمته و نوره علی الصدر الامیرا العمید ناشرالخیر و الاحسان بدیع الفضل فی الزمان [حتی یسعی نوره بین یدیه و یمینه انه لما یرجی و یدعی قریب مجیب] سلام و خدمت ازین داعی دیرینه قبول فرماید و اگر دیگران ببن ملازم خدمت و دعا اندمن بجان ملازم و اگر بجان ملازم اند بجان جان ملازم و می خواهیم که استمداد در دعای دولت او از خاطر اشرف ملک الابدال روح العارفین امین القلوب خداوند صلاح الحق و الدین که درین وقت قبله ارواح مقدس است که [اسجدوا لادم] تا آثاران دعا عن قریب پردها بدراند و بر مساعی لطیف کریم مخدومی ظاهر شود فی اتم الظهور [تنزل علیهم الملائکة ان لایخا فوا و لا تخزوا و ابشروا] میسر شود و محصل و علامت حصول این معنی آن باشد که عنایت مخدومانه بلك پدران در حق فرزند عزیز لیب ادیب معتقد کافی صافی نظام الدین زید فضله مبذول فرماید که این ساعت بخدمت خداوند صلاح الدین هم دامادست و هم فرزند و میان کفایت وی درکاری که بوی تفویض کنند در حفظ و امانت و فرهنگ میان او و دیگران فرق بسیارست و شرح آن از آن جهت نمی کنم که چون او بزرگی او را بفرزندی قبول کرد و بر رأی صدور حسن صفات وی مخفی نمانداز بهر شاذی دل این داعی و یاران مخلص تا عن اقرب الاوقات ثمره آنچه غرس فرماید که [هزی الیک بجدع النخلة تساقط علیک رطباً جلیاً] نقد وقت شود الله که داعی بخودی خود خواست آمدن از بهران تا درین کار خیر تأخیر نرود

[می آیم پیش تو ولی پنهانی این جنس بود زیارت روحانی]

ذخیره روزی که [یسی بین ایدهم و یایمانهم یقولون ربنا اتم لنا نورنا] یعنی بسیار و خلف رانیز در نور غرق کن اگرچه هیچ بسیار و خلف آنجا نکنند ایده الله روح منه و بحول و قوه عرشیه قدیمه ربانیه لایعین رأت ولا اذن سمعت و موهبه و نحلّه من عندالله الکریم و السلام

( ۴۵ )

### الله مفتح الابواب

سعادت و دوات رفیع ولیة الانعام و الاکرام زاهدۀ عابده فخرالخواتین و عصمتن خوب اخلاق عالی همت عاقبت اندیش خیر کستر نیکنام پادشاه نژاد خداوندزاده ادام الله عصمتها وضاعف دولتها تا ابد روز افزون باد دوستان چشم روشن و دشمنان منکوب و حاجات دین و دنیا محصول و بمرا دهای هر دو جهان و سعادت هر دو منزل موصول بحق محمد و آله سلام و تحیت ازین داعی قبول فرماید و آرزو مندی بدیذار همایون مبارکش هیچ حدی ندارد حق تعالی کواهی دهد که یکنفس خاطر ازاند یسئۀ احوال آن یکانه خالی نبوده است و هیچ لطف و مهر و محبت و احسان و اکرام شاهانه فراموش نشده است لیکن بحضرت حق لایه و دعای کریم چون امکان آمدن و امکان نامه نوشتن نبوده است چنانک دل روشن و جان پاک آن یکانه خودی داند که چنین است و تکلفی نیست درین و مهر که از جهت حق باشد بمرذکی و زندگی نقصان نپذیرد و کم نشو و پیوسته از صادر و وارد پسران و جویان احوال می بودیم [الحمد لله تعالی] که عاقبت بشارت خیر و سلامتی و سعادت آن یکانه شنیدیم اگر واقعههای صعب رسید الا سبب درجات و ذریعت دولت و نجات باشد چون ذات آن یکانه دائم اعتماد و توکل بر فضل و عنایت حق تعالی داشته است پیوسته عاقبت فضل قدیمش دردها را عین درمان کند و خللها را آبادان کند چنانک سنت الهی بوده است از قدیم که انبیا و اولیا و هوا خواهان ایشان را که روی بحق داشتند و اعتماد بر فضل حق کردند از بهر بلاهای امتحان حق بلاهای سخت بسیاری رسید چنانک نومیذ شدند و آنکه دشمنان ایشان را سرزنشهای کردند که شتلاف از فضل حق می زنید و فقاغ ازان حضرت می کشانید اینک حال شما اینست و دستگیری نفرمود ایشان گفتند ما اگر چه بتن و نفس مسکینیم و ضعیفیم و آه نومیذی برمی آیم الا در اندرون جان مارا عهدی محکمست و پیمان ایمان استوار و عده حق را راست می دانیم که عاقبت این زهر مارا شکر کرداند و ظلمت مارا نور کند و دولت نکون کشته را بر افرازد عاقبت چنان شد [والعاقبة للمتقین] نصرت و زینهار حق در رسید و بموض هر تلخی صد هزار حلاوت دیدند و عوض

هر فراق هزار مواصلت و سعادت یافتند [ و كذلك حقاً علينا تجبى المؤمن ] ازین طرف چه گویم خرد و بزرگ لیلأ و نهارأ بدعای آن دولت دست برداشته اند بحضرتی که دستگیر عاجزان و محتاجانست و مشتاق آن یکنانه اندازان طرف ملازمان خدمت خرد و بزرگ سلام بخوانند و السلام

( ٤٦ )

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

اطال الله بقاء الصدر الذى يستحق الصدرية بسعة الصدر خيرا لقضاة على القدر و ادام سعاده و لازال مراقباً فى معارج العليين بحق محمد و آله اجمعين سلام و تحيت مطالعه فرمايد و آرزومندى بجانست داند و لكن [ تجرى الرياح بما لا تشهى السفن ] كما قال على بن ابي طالب كرم الله وجهه عرفت ربي بفسخ العزائم و نقص الهمم اما دل و خاطر احوال محموده ستوده آن عزيزست هر روز محمود ترباذ فرزند مخلص مجدالدين از محبان و هوا خواهان آن خدمتست و از دعا گويان آن دولت با اعتماد لطف جلی و كرم عنصرى ذات شريف شما كله از روى شفاعت مى گويد اكر نداند آداب كفتن ادب محبت شهادت سينه او مقررست اميد ست كه تصديق فرمايد جاويد محسن باد و السلام،

( ٤٧ )

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سعادت و اقبال ملك الوزرا آصف زمان نظام الملك عدل منشى الخيرات مرهبى العلماء مونس الفقرا ناصر الهدى واليقين ادام الله علوه بر تقادم ادوار و تجدد اطوار باقى باد اوليا و هواخواهان آن دولت منصور و مسرور و اعدا و بدخواهان مقهور و محصور بمحمد و آله اهل الهدى و النور سلام و تحيت كه فرض عين است رسانيده مى آيد و آرزو مندى و اشتياق بملاقات شريف دلنوازش غالب و باعنتست ملاقات طلعت هياون لا زال منوراً مسروراً و منصوراً سفراً و حضراً ليلأ و نهاراً فى امان الله و حفظه در مباركترين ساعتى و مسعود ترين حالتى ميسر و مهيا باذ از صادر و وارد اخبار شاذ كنده آن حضرت مى رسد و چون كمال حال و توفيق ذوالجلال در اهتمام خيرات آن علامت سعادت عاقبت و آمرزش آخرتست مى شنود ازان حضرت خير كستر شكر بارى تعالى مى كذارد [ والشكر وسيلة الى المزيد ] قال الله تعالى [ لئن شكرتم لازيدنكم ] نيتهاى خير و اخلاصهاى آن عزيز در [ تعظيم امر الله و الشفقة على خلق الله ] مقبول و پذيرفته و مقابل باضعاف و مضاعفه [ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بل كجة انبت سبع سنابل فى كل سنبله مائة حبة ]

بل که [ والله يضاعف لمن يشاء ] ملك الوزرا عادل کره کشا دروعدۀ لمن يشاء مکتوب و محسوب  
 باد برادر عزیز اکفی الکفافة معتقد دین دار سیف الدین کتب الله سلامته تعجیل نموده بخدمت  
 تا خدمتی که کرده است بدان حضرت رود عرض کند توقعست از صدقات و مکارم حسنات آن  
 عزیز که برادر عزیز سیف الدین را تعجیل بی توقف بما بخشد و بدین سوکسیل کنند تا آن خبر  
 مصاهره و پیوندی که [ النکاح سنتی ] تمام شود در حدیثست که نزد مصطفی صلی الله علیه و سلم  
 اسبی آوردند از طرف بحر با سم هدیه سخت با قیمت و قامت که خراج ولایتی از زیدی قبول کرد  
 فرمود که [ لواهدی الی بکراخ لقبته ] می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم که با این فراغت که  
 مراسم که پیدا بود که خزاین و کنجهای زمین در خزاین و کنجهای آسمانها چه باشد که این  
 زمین ازان آسمانها ناپاره می چند آن خزاین آسمانها و کنجهها را بر من عرضه کردند بکوشه  
 چشم نکرستم [ مازاغ البصر و ما طغی ] عجب کسی که لقای حق بیند چه چیز پیش او چیزی  
 باشد این از روی فراغت بود که کردم اما از روی مروت و شفقت و نیک آمد خلق هر که  
 پیش من پای خر کوشی بیازد بهدیه آن را بغزیزی قبول کنم و آن آورنده را نومید نکم  
 صدق رسول الله ان اسب هدیه را قبول کرد روی بیاران آورد و گفت ای صحابه این اسب  
 بکدام چیز لایق است آن یکی گفت بغزای کافر گفت فی خود آن غزا نیکست الا ازان  
 به رسم یکی گفت بفروشد و بمستحقان دهند گفت آن هم نیکست ازان لایق تر می رسم  
 همچنین هر کسی چیزی می گفت تا عاجز شدند گفتند یا رسول الله شما بفرمایید فرمود که دو کس را  
 گفت و کوی نکاح باشد و نمی سازند و یا بمناقشه کابین یا جهاز یا غیر آن مانده باشد ما اینجا  
 بشنویم که در فلان شهر چنین نکاحی در گرفت آمده است و بمانی در توقف افتاده مردی  
 شیرین سخن را عاقلی را برین اسب نشانیم هرچ نیز تر بدواند و آن نکاح را تمام کند و مانع را  
 برگیرد و سخن انبیا تهی نباشد خاصه ازان مصطفی صلی الله علیه و سلم و اگر صد سال ما  
 و امثال ما بیندیشیم بعقل ریزه خویش آن نینیم که ایشان با آن یک نظر که [ ینظر بنور الله ]  
 بیند اگر صد هزار چراغ و شمع کرد شوند و فروغ دهند در شبی آن نکنند که یک آفتاب کند  
 در جهان با آنک آفتاب نور الله نیست مخلوقست و اگر آفتاب نور الله بودی چون گفتی که  
 [ المؤمن ینظر بنور الله ] که در آفتاب کافر و مؤمن مشترک اند بل حیوانات در نور آفتاب با ما  
 مشارکند پس بدین چه ستایش باشد مؤمن را [ ینظر بنور الله ] و العاقل یکفیه الا اشاره جاوید  
 معیت خلائق و مدرك حقاین باذ آمین یا رب العالمین،

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

سعادت ابدی و اقبال سرمدی و رضای ایزدی قرین روزگار هایون خواجه اجل زاهد عابد حسیب نسیب نیکمهد مجاهد عالی همت حاجی امیر ادام الله برکته وایده و نصره باز و ایزد تعالی سینۀ مبارک خیراندیش اورا مورد و الهامات و مصدر کرامت کرداناد دوستانش چشم روشن و شاد کام و دشمنانش مقهور انتقام بحق محمد علیه السلام سلام و دعا که از مواجیبت و لوازمست و برین داعی دیرین او جب مطالعه فرماید و آرزومندی و اشتیاق بیدار هایونش و منظر محبوبش که دیباجه بشارت عنایت آسمانیست غالب و باعث شناسد باری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف و زود یاب انه مسبب الاسباب

بیت :

دیر آمدی و زود برفتی زبرم دیر آمدن و زود شدن کار گلست  
اگر چه یقین دانم که هر گجا آن عزیز مقیم باشد عنصر پاک جوهر املاک در نهاد اوست لابد  
اورا قرین خیرات و حسنات دارد و طالب درجات و ابتغاء مرضات رب السموات باشد

بیت :

همیشه شب شب است و روز روزست درخت گل گلست و یوز یوزست  
هر انکو موزه دوزی پیشه گیرد بهر شهری که باشد موزه دوزست  
[ و جعلتی مبارکاً ایما کنت ] بلك هر جان خوبی لطیفی محسن که مرد درین عالم کون و فساد  
چون نقل کند بدان عالم حقیقت هم دران کار باشد که اینجا بوده است [ کجا تعیشون تموتون و کجا  
تموتون تبغثون صدق رسول الله ] اینجا و آنجا و در راه و در منزل آن عزیز بتوفیق حق و بمجذبه  
اصل پاکش دائماً پای بر زردبان سعادت می نهد و سوی معراج قربت می شتابد [ ثبت الله اقدامه ]  
داعی مشتاق را صعب می آید فراق صورت آن عزیز [ فیوم لاراک کالف شهر و شهر لاراک  
کالف عام ] الجماعة رحمة الفرقة عذاب الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا

بیت :

هان خدای که ما را طریق هجر نمود امید دارم کاسان کند طریق وصال  
اشارت مولوی لازال مولاً و سیداً و سناً و سابقاً که دوسه سطر ارسال رود که حاوی باشد  
ارکان و شرایط سلوک طریق و سیر سیر صراط مستقیم هیچ شکی نیست که وقایع و نوازل جسمانی  
کتر و نازل ترست از وقایع عالم اندرون و چندین هزار کتب فقه تصنیف نوشته اند در ارشاد کیفیت

مخافت ارکان سیرت ظاهر و هنوز کفایت نمی آید حوادثی که در ظاهر واقع می شود که درمان  
 و جاره آن نکته اند و در آن کتب بسیار نیابند چون وقایع ظاهر جسمانی مختصر در نطق  
 موضوعات نکنند نطق کسسته می شود از کثرت و جسامت احوال ظاهر که مدد برمد دست  
 محافظت ارکان باطن و احوال اندرون که آن را نسبت نتوان کردن بظاهر حقیر چون در سه  
 سطر توان شرح کردن احوال ظاهر را در سه سطر نبسته اند که هر سطر را پایان پیدانست  
 یکی سطر احوال ماضی یکی سطر احوال حالی یکی سطر احوال مستقبل با آنک هر سطر را که  
 بخوانی بیان نرسی و این سه سطر را بر لوح عقل جزوی نوشته اند و بر لوح عقل کل تمام  
 و مشروحست اما احوال باطن را که آن ازین سه سطر بیرونست عجا چون طمع می دارد که در سه  
 سطر بکنند که از دو سه نبوت عظیم دارد و نفور بسیار پس مخدومی لازال مخدوماً ان شاء الله  
 از دو سه فراغت یابد تا بر احوال متواتر که در عالم باطن نو نبوی رسد محفوظ گردد و هر لحظ  
 نوباشد و تازه باشد و وهم او از تحدید و تقدیر و نهایت و غایت و تمامی آن بریده باشد چون داعی را  
 این معنی رونمود نتوانستم آن التماس سه سطر که فرموده بودند عرضه کردن و تمامت آنچه  
 بخاطر می نماید در آن معنی که آغاز کردم درین نوشته نکنند الا بمشافهه ان شاء الله از انجا که  
 کرم روی و راست طلبی و عشق بکمال و توقان آن مخدوم است که [و العادیات ضیحاً] صنعت  
 جواد طالبانست [و الموریات قدحاً] صنعت جواد کرم روان است [و المغیرات صبحاً] بشارت  
 عاقبت طلب مبارک اوست بدین طرف بذات لطیف خویش که در سبک روحی از پیغام سبک ترست  
 بلک در کرم روی از اندیشه پیغام روان ترست و تشریف فرماید که [الجماعة رحمة والفرقة  
 عذاب] و بزودی عزیمت این طرف فرماید که جاذبه تمجیل مراجعت را همراه خود  
 نکراند که آن حساب آمدن نباشد حساب تجدید فراق باشد و جراحت تازه کردن  
 چون حاقی باشد که در نماز جماعت آید و اقتدا کند یا با ما می گرداند از حاقی  
 نه او مزه یابد از نماز نه آن جماعت که او را چنان می بینند از روی ظاهر جامع نماز  
 از روی جاذبه بیرون قاطع نماز از روی ظاهر اجتماع از روی جاذبه انقطاع ظاهر  
 مواجهه و ملاقات و از روی آن جاذبه مداره و موارد این حالت دورباز از شما و یاران  
 اشتیاق داعی مخلص بلقای آن بزرگ صد چندانست که فرموده بود اما مهماتی که اینجا رو  
 می نماید و صبوری که اینجا بدام می آید ترسم که اگر ترك کنم فوت شود ترس بر عزم  
 و اشتیاق آن حضرت را بریده می دارد و مرغ اشتیاق این نوا می زند



شعر :

لوان الريح يحمليني اليكم      تشبثت باذ يال الرياح  
وكدت اطير من شوق اليكم      وكيف يطير مقصوص الجناح

ای دریغا که صورت این واقعه دو قلم آمدی یا در کاغذ بکنجیدی با حقیقت و ماهیت آن را بنوشتی و بخدمت فرستاد می اما اقلام می را آن زهره نیست که در کشف آن جنبش کند و اوراق را طاق آن نیست که با آتش این آتش جرم خود نگاه دارد

آن را که غمی باشد و بتواند گفت      غم از دل خود بگفت بتواند رفت  
این طرفه کلی نکر که ما را بشکفت      فی رنگ تو ان نمود و بی بوی نهفت

علم الله که تکلف بسیار کردم و با غلبات جواذب اندرون مکاره ها و معانده ها کردم تا توانستم این دوسه سطر نوشتن [ شکرأ لحقوقکم و مکافأة لمودتکم ] که محدث اندرون نار عظیم دارد که چون بقلم مشغول شدی و بکاغذ نکاشتن روی آوردی مگر از نکار خانه ما خبر نیافته این کناه از دیگران یکتا گیریم و از تو صد تا چنانک گفته اند

شعر: [ وظلم ذوی القربی اشد مرارة      علی المرء من وقع الحسام المهند ]

قال الله تعالی

[ یا نساء النبی من یات منکن بفاحشته میبته یضاعف لها العذاب ضعفین ]

هر جا معرفت بیشتر جنایت عظیمتر از جنایت طفلی چنان کینه نکیرند که از جنایت عاقلی و پادشاهان بر ذلت و بی ادبی خر بندکان آن مؤاخذه نکندند که بر ذلت و بی ادبی مقربان که ایشان را از اخلاق و نازکی و غیرت ملوک خبریش کما قال النبی صلی الله علیه وسلم [ ان الله تعالی لما خلق العقل قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال له قم فقام ثم قال له اقم فقم ثم قال له تکلم فکلم ثم قال له اسکت فسکت الی آخر الحدیث ] ثم قال وغرتنی و جلالی ما خلقت خلقا اکرم منک الی لک اخاطب و لک اعاب و لک اغفر و لک الثواب و لک العقاب [ والسلام

( ۴۹ )

الله مفتوح الابواب

[ ان ی نصرکم الله فلا غالب لکم ] بعضی فلاسفه و معتزله خدای را جل جلاله عالم و عادل و حلیم و حکیم و کریم و اسهای حسنی نکویند و رواندارند اطلاق آن اسما و القاب بروی و گویند که این القاب غیر او را گویند و مستعمل مخلوقان شده است شرم داریم او را کفتن پس القاب دراز

گفتن که و هم مماثلت بود نام بندگان بر خداوندان چنان بود که شاه را بلبلان و سنقر گفتن پس القاب دراز گفتن دری دارد در تعظیم و نا گفتن و یا کوتاه گفتن هم دری دازد در تعظیم که [الاعمال بانیات] پس ترك القاب و صفت از جهت نفی تشبیه نوعی تعظیم باشد و ان كان ولا بد اختصار و اقتصار در القاب چند در حق ملك الامرا مغیث المظلومین ناصر الحق معین الدین ادام الله علوه [سلام قولامن رب الرحیم] سلام علیکم فی جمیع احوالکم و افعالکم و اقوالکم و علی عباد الله الصالحین

شعر:

لوان الريح یحماني الیکم تبثت باذیال الريح

و کدت اطیر من شوق الیکم و کیف یطیر مقصوص الجناح

خیر الناس من ینفع الناس سبب القوم خاد مهم [ و اما ینفع الناس فیمکت فی الارض عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة العدل وضع الشی فی موضعه ] فاما الیتیم فلا تقهر و اما السائل فلا تهر [ زیرا این دو مظلومند و مسکین اند موضع قهر و نهر و زجر نیستند پس وضع قهر بر مقهور کشته عدل نباشد و وضع الشی فی موضعه نباشد امداد توفیق از موفق ازل و ابد ازان ظل الرحمة و المعدلة منقطع مباد ابدأ آرنده تحت کریم الدین محمود و فقه الله از متعلقان و نزد یکان این داعیست برو تهمتی نهادند از روی طمع امیدست که بشفاعت این داعی یرلیغ عناتی و مغفرت و لطف پادشاهانه بخشش فرماید که همچون چاکران و کهلتران دیگر ازان مغفرت سرای که پای علم قضای حاجات خلائق است حرسها الله و صانها و شید برهانها شا کر و ذا کر و ثنا کو یان و شاذمان باز کردد ثواب جزیل و ثنای جمیل مدخر کردد و بذین تصدیعات یبایی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام بیت:

اکنون که رخت جان جهانی بر بود سیری و ملائت کجا دارد سود

آن دور که مه شدی نمی دانستی کانکشت نمای عالی خواهد بود

شرح الله صدره و یسر علیه امره و بعد عنه الملل و الکلال و ایده بروح القدس و روحه بروح الانس آمین یا رب العالمین،

( ۵۰ )

حسب الله مفتاح الابواب

طاعات و حسنات و خیرات امیر اجل عالم عادل ولی الایادی و النعم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه و کبت دروه بحضرت ذوالجلال

[ من جاء بالحسنة فله عشر أمثالها | ان الله لا يظلم مثقال ذرة و ان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه أجراً عظيماً ] مقبول و پذیرفته باد سلام و دعا ازین داعی مخلص متواتر داند و این داعی راشا کر نم و ذا کر کرم و لطف خود شناسد [ جزاء الله خيراً ] چون احسان خالص جهت حق می کند که [ انما نطعمکم لوجه الله لا نريد منکم جزاءً ولا شکوراً ] از دست و زبان مایه شکر آید و چه مکافات آید مکافات آن احسانها حواله بحضرت حق است که [ لا تأخذہ سنة ولا نوم ] جماعتی از جهلی و بی اعتقادی درویشان را که طالب الله اند می زنجانند از رندی و بی باکی و بخدمت شمای آیند و باز کونه جهودانه می کریند و شکایت می کنند اگر چه شمارا اشغال بسیار است و مهمات بسیار معاونت درویشان طالب از مهمات دیگر اولیتر باشد توقعت که بنوعی دیگر تفحص فرماید و بزبان و دست دیگر یاری دهد درویشان را و مظلومان را تا آن دود باسنان نزود و فتنهانه انکیزد درویشان را آن زبان نیست و ان دل نیست که با آن رندان جهود طبع مقابله کنند در مکر و حیل و باز کونه تشنیعی زنند سر دیگران بشکنند و دستار دیگران برند و سر برهنه و سر بسته پیش شما آیند و منافقان دیگر را بکواهی آرند آخر شما بنکرید در هر دو طائفه و درویش و طلب هر دو طائفه که مناسب ترست ظلم و دروغ را و فتنه انکیزی را تا ثواب بی نهایت باشد اگر می رویم از شهر و زحمت می بریم نمی کذارید و اگر می نشینیم این دوسه درویش از ما نمی کسلند تا مادر فرو بندیم مارا طاقت این ظلم نماند باقی رأی شماست اگر روا دارید فتوی دهید و السلام

( ۵۱ )

### الله مفتوح الابواب

قال الله تعالى [ و السكاظمين الغيظ و العافين عن الناس و الله يحب المحسنين ] من اكظم الغيظ ملاء الله قلبه امانة و ايماناً | برکات کلام رب العالمين و الفاظ سيد المرسلين صلوات الله عليه قرين روزگار امير اجل عالم عادل مفضل مکرم ناشر الحيرات معين الفقرا مغيث المظلومين نور الدولة و الدين ضياء الاسلام و المسلمين ادام الله علوه دائم باد اوليا منصور و اعدا مقهور لا سيما عدو نفس و شيطان که [ اعدا عدوك نفسك التي بين جنبيك ] نعوذ بالله من شرور انفسنا و من سيئات اعمالنا سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و داعی را بدعای خیر خود و اقبال خود راغب داند [ يا من غاب شخصه و حضر ذكره سلام عليك يوم و لدت و يوم يموت و يوم يبعث حياً ] این دعا مستجاب باد اعلام می رود که فرزند عزیز نظام الدين احسن الله عاقبه شنوده آمد که

از طرف خاطر مبارك خیر اندیش درویش پرور شما مضروب علیه شده است و کستاختی رفته است که خاطر شریف شما از ورنجیده است این داعی مخلص بحکم شفاعت بخدمت لایه می کند حسبة الله [ومن بداعی حسناتکم و صیامکم و صلواتکم و صدقاتکم قبلها الله قبولاً حسناً] آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست [سئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیاء واصعبها و اشقها قال غضب الله اشد الا شیء فقیل یا روح الله ما یخیننا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفرو غضبکم عند قدر تکم یکف الله غضبه عنکم و هل جزاء الاحسان الا الاحسان

بیت

زان پیش که داذه را اجل بستاند هر داذ که داذ نیست می باید داذ

فرزند نظام الدین محب است و هواخواه آن دولت دائماً و رطب اللسان بوده است بذکر خیر شما اگر زلتی رفته باشد العفو اولی

بیت

بهر کیکی کلیم نتوان سوخت از یار بهر جفا کران نتوان کرد

و اذا الحیب آتی بذنب واحد جائت محاسنه بالف شفیع [ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء ارحم من هو دونک برحمک من هو فوقک] از بهر روزی که امید می دارید که قهار مطلق تقصیرهای شما را عفو کند دران روزی که کسی را زهره شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد و جهت آن امید شفاعت این داعی قبول کند تا منتها داشته آید و ثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

( ۵۲ )

بسم الله مفتح الابواب

[لادی کتابا فی سطور کانا مخانق در فی صدور الکواعب

واعذب من ماء الغمام علی الظما واطیب ریا من نسیم الجنایب]

بر مضمون مکتوب شریف از جناب منیف صدر کبیر امیر اجل افضل فخر الامرا ذو الفضل الوافر و العدل الکامل الحسیب للنسیب المتحرى للرشاد و الموفق للسداد مجد الدولة و الدین مختص الملوك و السلاطین ادام الله علوه و کبت عدوه و ایده بروح منه و قوف افتاد و معلومت خلوص اعتقاد و حسن طلب و تعطش آن بزرگ بمشرب غیبی و رحیق ربانی که مقصود وجود آنست [و ما خلقت الجن و الانس الا لیبدون لولاک لما خلقت الافلاک] بحمد الله آن عالی همت [آناء اللیل و اطراف النهار] بر مرکب نیازبدان معدن اعزاز بر نشیب

و فراز بتوفیق ربانی ترك تاز می‌کند [ ضاعف الله توفيقه ] و می‌داند که از دنیا و دولت دنیا آن بکار می‌آید و باقی فانیست که دولت دنیا مثال کرد بادبست که تیز و تند در آید و موشی خاک و خاشاک را در هوا کند و ببالا بردویاز فر و کذارد خاک و خاشاک بجز خود باز رود که [ منها خلقنا کم و فيها نعیدکم ] خنک آنکس که دزین کرد باز او کنیم اعمال صالح را از هوای نفس خالص گرداند تا مستعد آسبای اجل شود عرض گردد و آن زمان خجل نشود و لایق مایدهٔ ابدی گردد نخاله و چون دران ایام بحضور شما مسرور شدیم از انفاس شما و حرکات لطیف شما بوی بردیم و یقین تر شد صدق طلب شما آن خیر را که طالب عزیز را و آن مسافر باهمت را از قطاع الطریق شیاطین انس و جن و از غلول غوایت در عصمت حق و حمایت رحمان بمستقر عز سعادت ابدی سالم و غنم باز کرده که [ ارجعی الی ربك راضیه مرضیه ] ذکر اشتیاق و سلام چنین آدمی ربانی علم اشتیاق است و معدن آرزومند یهاست و سلامیات سلام از و متحلی اند بخوایم اقبال پس زیره بکرمان بردن باشد ابدی و سده و یسرله الیسری و جنبه عن العسری آن اشارات که فرموده بود بقدر امکان علی حسب ضیق الوقت اجتهاد کرده شد و اتمامه علینا و مذکرات الوفا حوالینا و همچنین ازین طرف یاران و درویشان مشتاقند و منتظر و صالند و بدعا مشغولند ازین طرف مظفرالدین امیر عالم سلام و خدمت می‌رساند و آرزومندی و تعطش بلقای جان افزای دلکشای منیر لازال منوراً بغایت و بی‌نهایت می‌نماید و منتظر شرف دستبوس می‌باشد بین همت آن یکانه دست از اشغال دنیا باز داشت و باحوال آخرت و عاقبت کار مشغولست و خرقة پوشد و از زمره [ محلقین رؤسهم و مقصرین ] کشت لله الحمد [ ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء ] و مشرفه آن خداوند بمحضرت مولانا عرضه داشت و چون سلامتی آن ذات شریف و نکرانی خاطر مبارک شما را جانب فقر و دین و آخرت دید عظیم شادمان گشت و محبتی و ولایتی که بشما داشت مضاعف گشت و در چنین دلی که آن کمال لطف و معدن نورست و بحقیقت جنت و رضوان دل اولیاست که می‌فرماید [ فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی ] شما را مقام و جای شد بعدالیوم آن نور و آن عنایت در سفر و حضر در دنیا و آخرت یاسبان و نگاه بان و قرین و مونس خواهد بودن لله الحمد و المنه [ ذلك من فضل الله ] این سعادت را شما با خود از ازل آورده اید [ السعید من سعد فی بطن امه ] جاوید روح پاکش مستسقی آب حیات [ یفجر و نهاتفجیراً ] باد آمین یارب العالمین

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

[ سلام علی اهل نادیکم ] و من حل یوما بوا دیکم

لوان الريح تحملنی الیکم تبشبت باذیال الریاح ]

خواجه علی نواح سحری جهت روح محمد مانوحه می کرد درین ایام در آنسای نوحه می گفت بزبان رومی ای بهشتی مرحوم نوحه تو اینک پایان رسید و کربندگان توبکارها مشغول شدن گرفتند و از یاد و نوحه تو باز آمدند تو عجب چونی دران غربت باز گفت ای خواهران و ای عزیزان نمی شنوید که آن طفل مرحوم چه جواب می دهد که اگر همه دهها آنها از من بستید و مرا فراموش کردید اما آن ما دز سوخته مرا هیچ فراموش نمی کند خیال من از چشم وی نمی رود دم بدم سوزان تر و کریان ترست این سخن در حق صله اهل دنیا ماذر و غیره مبالغه است اما در وصف اتصال حال با اجلال وفا و عهد پایدار اهل دین و اخوان صفا خاصه آن روح الارواح و عقل العقول شمس الخلائق آفتاب ربانی رحمت آسمانی دریای چنان نامتناهی جنات انهار آلهی فهرست [ یحبه و یحونه ] ادام الله علوه و متع العارفين بدوام ظلّه الظلیل و فضله الجزیل که صله مواصلت محیط مبارکش در خواب و بیداری در شغل و بی کاری تا بانست مقرون بشعاعات معاونت و مناصرت و منادمت در اجزای رم نایمه و احیای هم ساهره آثار آن تابش و مواهب علی التوالی و التواتر شکوفه می کند و پیدامی شود [ فهو الخلیل حین لا خلیل و الظهیر حین لا ظهیر ] متصف باوصاف رب العالمین

[ رق الزجاج ورق الحمر قنشا کلا و تشابه الامر

لا زالت ارزاق القلوب فی ینما و الاقدار منبوذة الی ینما

[ فن یره فی منزل فکانما ] رأی کل انسان و کل مکافان

شکر کرده شد علی الاجمال بلا شرح که شکر النعم واجب [ والله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین ] و احق ان یجعلنا علی سرر متقابلین در ممالک یوم الدین مستدام باد آن سایه پروری آمین یارب العالمین

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

[ روحی بروحک ممزوج و متصل فیکل حادثة تؤذیک تؤذینی

خدای را جل جلاله بگواهی می آرم و سوکنند می خورم بذات پاک قدیم حق تعالی که هر چه

خاطران فرزند مخلص ازان خسته شود ده چندان غم شماغم ماست و اندیشه شما اندیشه ماست و حقوق و احسانها و خداوندیهای سلطان المشایخ مشرق انوار الحقایق قدس الله روحه بر کردن این داعی و امیست که بهیچ شکری و هیچ خدمتی نتوان گذاردن شکران راهم خزینه حق تعالی تواند خواست و توقع من ازان فرزند آنست که ازین پدر هیچ پوشیده ندارد از هرک رنج و نامنت دارم و دریاری بقدر امکان ان شاء الله تقصیر نکنم اگر فرزند عزیز بهاء الدین در آزار شما کوشد حقا و ثم حقا دل از و برکنم و سلام اورا جواب نکویم و بجزاژه من نیاید نخواهم و همچنین غیر او هر که باشد اما خواهیم که هیچ غم نخوری و غمگین نباشی که حق جل جلاله در یاری شماست و بندکان خدا در یاری شما انده که در حق شما نقصان گوید دریا بدهان سک نیالاید و تنک شکر بزرحت مکس بی قیمت نشود و یقین دارم که اگر صد هزار سوکند بخورند که ما مظلومیم من ایشان را ظالم دانم که در حق شما محب و دعا گوی نباشند ایشان را مظلوم ندانم سوکند و عذر قبول نکنم و الله و بالله و تالله که هیچ عذری و سوکندی و مگری و کریه از بد گوی شما قبول نکنم مظلوم شما یید با آنک شما را حرمت دارند خداوند و خداوند زاده خوانند پیش رو و پس پشت بی منافقی و عیب بر خود نهند که مجرم مایم با آن همه ظالم باشند و شما مظلوم زیرا حق شما و حق آن سلطان صد چندانست که ایشان کنند و الله که چنین است بالله که چنین است و تالله که چنین است من اگر در روی جماعتی بسبب نازکی خویش زهر خنده کنم حق تعالی آن روشنایی داده است بحمد الله که بدل راست نباشم تا آنکاه که ایشان بدل و جان و اشکارا با حق و بندکان حق راست نشوند و مکر را در آب سیاه نیندازند و کارها را باز کونه نمایند و خاک پای و غلام بندکان حق نشوند پیش رو و پس پشت و اعتقاد این پدر نیست که برین میرم و برین در کور روم ان شاء الله تعالی الله ازین پدر هیچ پنهان مدارید و احوال یک بیک بمن بگوید تا بقدر امکان بیاری خدا معاونت کنم شما هیکل امان حقیق در عالم از آثار آن سلطان که بپرکت شما روح پاک او ازان عالم صد هزار عنایت کند بر اهل زمین هرگز خالی مباد آثار شما و نسل شما منقطع مباد تا روز قیامت و غمگین مباد دل شما و دل فرزند ان شما آمین یا رب العالمین

( ۵۵ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

سعادت و اقبال دو جهانی نثار روزگار آن یگانه عصر فخر الملوك و السلاطین افتخار

آل داود عالی همت مظلوم پرور مغیث الضعفا مربی الفقرا غیاث العالم خدای ترس حلیم کریم  
 ادام الله علومهم و اقبالهم و زاد توفیقهم و افضالهم دائماً باد اولیا و نیکخواهان آن دولت منصور  
 و حاسدان و بدخواهان آن حضرت سرنگون و مقهور و باری تعالی در کل احوال و اقوال  
 و افعال ناصر و یار و حارس و مرشد و معین و مسلام و دعا و تحیت و ثنا از صمیم صدق و صفا  
 و نهایت مودت و ولا علی الدوام و المتواتر رسانیده می آید آرزومندی و اشتیاق بشرف ملاقات  
 کریمش از حد بیان اقلام و اندازه احاطت پیغام افزونست مسبب الاسباب و مفتاح الابواب  
 میسر کل عسیر اسباب ملاقات و وصال آن یگانه عالم درهم پیونداند و متفق گرداند بمنه  
 وجوده از صادر و وارد علی الدوام استقامت آن دولت نفاع خلق و مسرت عالمیان برسیده  
 می آید و چون اخبار سار شاذ کننده و بشارت انتظام آن دولت و تقریر آن شهر یاری شنیده  
 می آید و انبساط خیرات و اشاعت حسنات آن دست معطی منفق شکر باری تعالی کذارده  
 می شود و حمد خدا گفته می آید علی ما اکرم و وفق و اولی فعم النعم و المولی آرنده تحیت  
 حسام الدین فرزند عزیز مقبل شکرهای شما می گفت و از ابادهای شما و کیست که از آن حضرت  
 شا کر و ذا کر نیست اما فرزند حسام الدین مهر دیگر و مودت دیگر نمود با آن حضرت و صادق بود  
 در آن هواداری در آن حضرت [ سیاهم فی وجوههم ] مگر او را با اهل خود مناقشه افتاده است  
 و در حق ایشان نیت ندارد الاخیر و احسان ایشان را نفوری شده است و بر و بدگمان شده اند  
 علاج همه رنجها و وحشتها داروخانه لطف پادشاهی و بنده نوازی آن یگانه است توقع دارم که  
 آن وحشت را هم شما از میان برگیرید و سخن شما از طرفین نافذتر و فتنه ساکن کننده تر  
 و مهر و مودت افزاینده تر [ کلام الملوك ملوک الکلام قال النبی صلی الله علیه و سلم لایزال امتی بخیر ما اتاهم  
 العلم و النصیحة من قبل اکابرهم و اذا اتاهم من قبل اصاغرهم هلكوا ] نصیحت چو از شاهان آید بر رعیت  
 مقبول آید و دلها آن را تعظیم کنند و چون نصیحت از کهتران بسوی مهتران آید چنان جای گیر  
 نبود توقع از پادشاهی و احسان بی حد شما آنست که آن وحشت را از میان ایشان برگیرید  
 تا میان ایشان جمعیت باشد و هر دو در خدمت و بندگی آن بزرگ یار همدیگر باشند شکر فرزند  
 عزیز حسام الدین بدین داعی رسد و این داعی منت داری شود و بر احسانهای پیشین  
 منضم گردد و ازین طرف خرد و بزرگ مشتاقند و از بسیاری دوستی بواقعه و بخواب می بینند آن  
 یگانه را اغلب شبها

شعر:

ومن طول التفكير کل یوم رأیتک کل لیل فی المنام

آمده بود بشارتی که بدین طرف خواهند آمدن خدای می داند که چه شادها کردند باز آن



در تأخیر افتاد خدای داند که چه نمکین شدند باری تعالی اسباب ملاقات که عظیمترین مرادهاست میسر گرداناد هر طریق که خیر باشد جاوید رعیت نواز باد آمین یارب العالمین

( ۵۶ )

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همواره ایام واعوام صاحب اعظم دستور معظم مکرم حسیب نسیب مشهور الافاق افتخار خراسان و عراق ذوالدولتین صاحب السعادتین ولی الایادی والانعام ناشر العدل باسط الفضل تاج الدولة والدين افتخار الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و خلد دولته و حقق آمله در عالی ترین مرتبه و مطلوب ترین منقبه مستدام و مستمر باد مکاره روزگار و طوارق مضار دو جهانی ازان ساحت باراحت مصروف و مبعود باد و حارسان عنایت و حافظان صفوت آن جناب عظمت و مسکن حمایت را مراقب و حافظ لیل و نهارا بعینه التي لاتام و برکته الذي لا یرام چنین باد و صد چنان آمین یارب العالمین سلام و دعای بی عد و احصا و بی حد و شمار آناه اللیل و النهار ازان داعی مخلص مستیقن دارد و آرزو مندی بدان ذات دلنواز دلدار فقیر پرور حول رددار کریمش حدی و نهایت ندارد زمان مفارقت اگر چه قریب العهدست نزد اغیار بعید المهدست نزد مشتاق بی قرار [فیوم لاراک کالف شهر] [وشهر لاراک کالف عام] جمعنا الله تعالی علی مجامع فضله فقد کتب علی نفسه الرحمة ان جمعنا اخوانا علی سرر متقابلین [آرندة تحت سید اجل عالم عادل زاهد فخر آل یاسین سیدالاشراف شرف الدین ادام الله برکته متوجه خدمتست] و المشرب العذب کثیر الزحام [لطف شمارا کل جهان طالبند لاسیما سید اجل بس قناعت کرده است و صبر بسیار کرده بر هست و نیست و آن بزرگ را از دور دعا می گفته است و نمی خواسته است که بر خاطر مبارکش باری نهد از ذکر حالت خویش اما چون کارد باستخوان رسید واضطرار بنهایت انجامید جناب عالی لازال عالیاً ازان مشهور ترست در دست گیری فقرا خاصه فرزندان رسول بحق خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم که ایشان بر همه عالمیان حق دارند و چگونه حق بر پدران ما و اجداد ما همه را از بت پرستی و سنک پرستی ایشان خلاص کردند و هراحتی که در دین و دنیا بمارسید و او میداریم بمرید آن همه از سایه اقبال مصطفوی و جانبازی او بود در نشر اسلام صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه الی یوم الدین امیدست که سید جلیل شرف الدین زاد الله شرفه بذین طرف شا کر و ذا کر باز گردد همچون همه قاصدان خدمت بانواب بی نهایت باشد و جزای بی حد و السلام

❦ الله مفتوح الابواب ❦

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملك الامرا نظام الملك زمان فخر عراق و خراسان ناشر الحیرات تاج الدولة والدين ادام الله علوه و تقبل حسناته و اكرمه و فضله على كثير من عباده تفضيلاً دائماً باد سلام و تحیت و شكر بی حد و نهایت از این داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی ببقای عالم آرای همیونش هیچ حدی ندارد [ جعلنا الله اخواناً على سرر متقابلين | لطفها که فرموده است در شرح نیاید و آن بنای مبارك را خود چه گویم که چه نادره احسان فرموده است بنی الله تعالی له قصوراً فی اعلی الجنات خود روح دیگر گرفت و ذوق دیگر دارد و کشاد دیگر از حسن اعتقاد و نیت پاك آن یكأنه عالم پوشیده نباشد که نظام الدین از قدیم و عهد طفلی فرزند قره العیون این داعی بوده است و خاصه که خویشی و پیوندی کرد با فخر المشایخ امین القلوب جنید الوقت قطب الزمان حسام الحق والدين ادام الله برکته و متع العالمین بطول بقاءه آن فرزندی که اول بود مضاعف شد و صد تو شد شب و روز آنچ دارد ایثار راه حقست و فدای فقرای را ستین و این سبب دوام دولت آن یكأنه عالم ملك الامراست چشم می دارم که ملك الامرا اورا بدان عنایت که لایق درویش نوازی و فقیر پروری شاهانه اوست نظر فرماید تا این نوازش ملك الامرا گواهی باشد بر کوهی پاك وصال شریف فقیر پرور و تحریض باشد خلق را بر خیر که تربیت ملوک اهل خیر را تحریض کردن دیگران باشد بر خیر و اهل و اهانت کردن اهل خیر فائز کردن و بی رغبت کردن خلق باشد از خیرات فضل ابن عیاض که از مشاهیر مشایخست رحمة الله علیه در ابتدای کار راه زن بود روزی کار وانی زده بودند و بازرگانان را بعضی کشته و بعضی را دست بسته و محبوس کرده و رختهای بازرگانان را می کشادند بخدمت فضل و بدو عرضه می کردند در جامه دانی آیه الكرسي نبشته بمشك و زعفران پیدا شد فرمود بیدکان را که صاحب این جامه دان را از میان بازرگانان بچوید که کیست و بیاورید گفت رخت خود را بآیه الكرسي پناه داری گفت بلی گفت رخت خود را جمله بر کزین از میان برگیر و باقیان را هم بتو بخشیدم که نخواهم که بسبب من اعتقاد تو در آیه الكرسي فائز شود که سودم نکرد و العاقل یکفیه الاشارة حق تعالی سینته مبارك ملك الامرا را بنور لاشرقية ولاغربية منور دارد آمین یا رب العالمین

❦ الله مفتوح الابواب ❦

سعادت و اقبال که و رای سعادت و اقبالیست که مفهوم آدمیان و طالیانست که [ لاعین رأی

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر واذا رأيت ثم رأيت نعيماً وملكاً كثيراً [که سعادت دنیا عکس و آثار آنست که] [انما الحياة الدنيا لعب ولهو] و هر لعبی عکس جدی باشد و از جد آن را دزدیده باشد چنانکه کودکان لعبها از جداها دزدند قرین عاقبت ملک الامرا و الثواب ولی الایادی و الاحسان ناشراخیرات مغیث الخلق باسبط العدل فخرالصدور طالب النور ذوالهمم العالیه المجذوب بمجذبة التوفیق امین الدولة و الدین ادام الله علوه باد نوائب آخر الزمان ازساحت شریفش مصروف و مبعود باد خاطر عزیزش که لیلاً و نهاراً متشبث و متمسک بتعظیم امرالله و الشفقه علی خلق الله هماره التفات مبارکش سوی مظلومانست و نظر شریفش بجانب مسکینان حق تعالی آن خاطر را و آن دل را هیچ فتنه و مکروهی مشغول مگرداناد و لاهی مکناد از انس بطایف حق [انه مجازی المحسنین و الشاکرین یوم الدین یعطی کل ذی فضل فضله و یضاعف لمن یشاء] سلام و تحیت از خلوص طویت رسانیده می آید و آرزومندی بمجالست موانست کریمش غالب و باعثست امیدست که تقصیر ظاهر را بر قصور آرزومندی حمل نفرماید که از غایت حرص داعیست بر ملاقات تصادف مانعات که [الحریص محروم] حق تعالی از غیرت خود دوستانی که حریص اند بر ملاقات یکدیگر نهایتاً الحرص بموانعی مبتلا گرداند که اذکیای باریک بین هم در غلط افتد و بر سامت و قلت رعبت حمل کنند و غلط باشند و آخرشان معلوم شود که آن دو و باش غیرتست نه فتور محبت

بیت:

جاوید شبی باید و خوش مهتابی تا با تو غم تو گویم از هر بابی

حق تعالی آن مهتاب امن و امان را و عنایت رحمت آسمان را تا صبح قیامت از غروب و کسوف نکه داراد تا ضعفای آخر الزمان بدان امهال بامیذهای دین و دنیا بر سند که [لوقی من ایام الدنيا یوما واحداً یطول الله ذلك الیوم الی ان یتبلغ المجتهد مأموله] صدق رسول الله چون حمایت و عمارت همه خیرات امروز بسی و همت شہاست فرزند عزیز فخر المدرسین و المعیدین تاج الائمة جمال الدین بلغه الله مناه که از دعا کویان و هوا خواهان قدیم آن دولتست و شب و روز از عهد صغر تا اکنون بی فتور و بی تبدیل مستغرق علوم دینی و استفادات و افادت و اقامت صلوات و اورد بیداریست در طاعت و علم و عمل طبعاً و طوعاً که نتواند غیر آن کردن [وکل میسر لما خلق له] که اگر امیرا از حالت و سیرت و روزگار او صادق بی غرض معلوم گرداند از خاص مال خود واجب بیند و فرض داند خاطر او را فارغ داشتن تا بجمعیت خاطر در علم و عمل مستغرق باشد و هذا اشارة و هر روز و هر شب این حالت او را بر مزیدست

شعر: لما رأیت الهلال ابد انموه ایقنت ان سیصیر بدراً کاملاً

[ کزرع اخراج شطاء فآزره فاستغلف فاستوی ] اشارت عالی شما بر آن بود که جانب آبلستان رود اشارت سمعاً و طاعة قبول کرده بود و از سامعان و مطیعان بود و رفتن را متاهب می شد الا این داعی و باقی فرزندان و برادران مانع شدند که البته نکذاریم

شعر :

سالت الناس عن خل صدوق      فقالوا ما الى هذا سبيل  
تمسك ان ظفرت بذيل حر      فان الحر في الدنيا قليل

[ وقليل من عبادي الشکور ] گفتند مروکه پیدا نیست که از عمر چه مانده است و مناصب دنیاوی دو روزه خاصه درین روزگار بدان نمی ارزد که صحبت و مجالست و موالست چنین دوستان که مقصود از ایجاد عالم این بوده است

بیت :

مقصود ز عالم آدم آمد      مقصود ز آدم آن دم آمد

[ الدنیا جیفة و طلابها کلاب ] نشاید مفارقت کردن عزم فسخ کرد جهت خاطر دوستان و دل بران می نهاد که از سر همه بر خیزد که جانی به از جهانی [ قل الله ثم ذرهم ] الا انک قلت معاش مانع می آمد مهمات دینی را که [ لولا الحیر لما عبد الرب ] [ نفسک مطیتک فارفق بها ] [ تا تو ریشت ستوری بار او بر جان تست ]

توقع از مکارم اخلاق شما آنست که اورا درسک نمونان منت و شا کران نعمت منسلک کردانده فراموش نشد است و نخواهد شدن انعام و احسان شما که [ وماکان ربک نسیا ] منضم کردد جاوید دلدار فقرا و مفخر کبراباد تا صلاح خلایق باشد ریاست شما که | احتیاج الاشرار الی الاخیار صلاح الطائفین و احتیاج الاخیار الی الاشرار فساد الطائفین والسلام ]

( ۵۹ )

الله مفتح الابواب

بر رأی عالی ملک النواب سید الامرا مفخر الکبرا ولی الایادی العروة الوثقی والراکن الاعلی ناشر العدل باسط الفضل ادام الله علوه عرضه داشته می شود بعد از سلام مورد و تحیت بمدود که ننوده آمد جهت فرزند عزیز مفخر المدرسین والمعیدین جمال الدین دام فضائله بخدمت شما نموده آمد که این ساعت خوف رفت آن تبدیل مدرسه از ضرورت بود ضرورت نماید بر رأی امیر مخفی نباشد که تا این طائفه مسلط اند بر مسلمانان خوف قائمت اگر ساعتی ساکن شود

چنان باشد که افعی درخانه سیر شده و کوشه خفته همان مارست سر بردارد معلومست که قونیه امروز سواد اعظم است حماها الله تعالی بطول بقائکم دران مدت که رکاب همایون شما بدان لغور رفته بود بجهت مهمات چند فتنه انجا سر بر کرده بود و هر شب خانه را فرو می گرفتند و اطفال و زنان را می کشتند و مالها می بردند باو فور حافظان و سایسان و جم عفر و جمع کثیر اگر رکاب همایون شما که دائم قرین سعد اکبر باد نمی رسید و تأخیر می کرد چند ویرانی و خون ریزی می شد تا آن کوشهای منقطع چون باشد

[ اذا اشتکت العمام الفلسا فایش يقول السرا وبلات ]

ارباب فکر درس را دران مقامات بودن بجز تعطیل و تعذیب چیزی دیگر نیست زیرا هزار اراجیف پراکنده خاطر شود و هزار اندیشه و خیال تصور کند [ الحزم سوء الظن ] و آنجا اراجیف دراین وقت روز بروز متواتر و مترادف و متعاقب باشد و سرمایه تحصیل و تعلیم جمعیت فیکرست چون فکر بدین خیالات و توهمات زیر و زبر شد مجال تحصیل نماند

بیت :

سخن کان از سر اندیشه ناید      نبشتن را و گفتن را نشاید  
 که هر روز خبری ناخوش آید و مرد هشیار بدکان باشد آنجا اگر کسی مقیم باشد یا ازخبری باشد یا از بی خردی یا کسی باشد که طبع کوزکان دارد تا کارد بخلق او نرسد خبر ندارد همچون حیوانات یا کسی باشد که منظر بود از بی خردی و بی آلتی نتواند ازجا چنیدن لطف امیر ازان شریف ترست که روادارد که محتاجان و هوا خواهان خود را خاصه منقطعان و مستهلکان علم و عمل را [ احلاس البيوت مصابيح الظلم خلق الثياب جدد القلوب ] پراکنده شوند و بی کار شوند کسی که باب شیرین خو کرده بود و بمجالست و موانست اهل فضل بی هیچ تشویشی هم نتواند در آن مقامات زیستن مگر کسی که از حلاوت محبت اهل فضل خبر ندارد [ مرغی که خبر ندارد از آب زلال ] [ منقار در آب شور دارد همه سال ] و این اعداز اگر چه پیش عامه خلق عظمتی و خطری ندارد که اغلب کالهایم اند و غذا همه نان را دانند و تسکین حرارت چکر از آب دانند

[ اذانت لم تمشق ولم تدر مال هوی      فرح واعتلف تبناً و انت حمار ]

اما خاطر اشرف که جاسوس احوال محققانست و طلیعه اسرار طالبان هر یکی از این عذر را کوه قاف داند و سد سکندر این دقت نظر و اصابت فکر و کیاست و عنایت آن صدر را هر روز افزون باد      آمین یارب العالمین

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

سایه فصل مولانا افضی القضاة استاذ الافاضل قانع البدعه محی الشریعه ادام الله فضله  
برکافه اهل اسلام مستدام باد اولیا منصور واعدا مقهور بحق محمد وآله سعلام و تحیت از این  
داعی مخلص مطالعه فرمایه و آرزومند مجالست و استفادت شناسد رافع تحیت خواجه ابو بکر  
وماذرش که ز متعلقان و خویشان این داعی اند کوزک صالحست و محب صالحان و بی کس و مظلوم  
ملک اورا بظلم سته اند درحالت طفولیت و خصم ظالمان یتیمان و بی کسان و مظلومان سایه رحمت  
مولاناست چشم می دارم که از کرم مولانا آن وثاق بذورسد که هیچ موضعی ندارد که شب  
آنجا پناه گیرد ماذرش درویش خدا و شوهر ماذرش بذخوتند و تنک دست و منع کرده کوزک را  
که درخانه من میاوانان من مخورالله الله همت مبارک بدان کجارد که آن خانه که بذومیراث  
مانده است بدين مظلوم بی کس رسد تازنده شود [ ومن احياها فكأنما احيا الناس جميعاً ]  
ماذرش وجده اش و قومشان همه صالحان و نماز گذار ان و مظلومان بوده اند و صلاحیت اصول هم  
مظنه صلاحیت و نیکو کوهری فروعت الانادرا [ قال الله في قصة مريم قالوا يا مريم لقد جئت  
شيئاً فرياً يا اخت هرون ما كان ابوك امرء سوءٍ وما كنت امك بغياً ] یعنی فاحشه و معصیت  
از اولاد صالحان محجست و تزديك عقلا موجب استعجابست و این طائفه اند که درملك غيرطمع  
کنند بلك آن طائفه اند که ازحق خود بعضی هم اغماض کنند حذراً عن الوحشة مولانا  
خود چون بیند بشناسد [ سيأهم في وجوهم و لتعرفهم في لحن القول ] قال النبي صلى الله عليه وسلم  
[ من يأت عملاً صالحاً في الليل البسه الله منه رداء يعرف به ويؤت كل ذي فضل فضله ] و نساء  
الله الذي يجزي اهل الخير خيراً و اهل الفضل فضلاً ان يجزي مولانا خير ماجزي به يتقبل سعيه  
آمين يارب العالمين

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

بر رأی علی ملك الامرا و الايادی و الاحسان الغ پروانه بك مدالله علوه عرض داشته  
می آید بعد از تبلیغ هزاران سلام و تحیت و شکر و احسانهاش بحضرت  
[ من لا يظلم منقال ذرة وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لذه اجرأ عظيماً ]  
حامل رقه فقيه صالح حسيب نسيب اختيار الدين و عماد الدين سلمهما الله و وصل الى همهما  
از فرزندان مقبل این داعی اند و محصل و متعبد و قانع و از آنها اند که [ تعرفهم بسيأهم لايسألون

الناس الخافا [ چند درم جامکی که بصدقناعت و تعسیر بدان تعیش می کردند از مدرسه قطع کردند زیرا غیر حق همنشینی و معینی ندارند ملک الامرا نائب حقست و انگاه نائب کزیده رحیم کریم بعبادالله لاسیا بالفقراء الطالبین لله المجاهدین للقا والله [ یدعون ربهم بالغداة والعشی یریدون وجهه ] با انک بغایت خجلم از لطفهای ملک الامرا جزاء الله احسن ماجزابه یوم محتاج الناس الی مصالح المجازات هم چشم می دارم که دلم را خوش کند بشاذ کردن فرزندانم و فقهما الله و ایشان را بدین عنایت زنده کرداند [ ومن احیایها فکأنما احیا الناس جمیعاً ] والسلام علی الامیرالمحسنین الینابتنی بالاحسان من من ربه نوراً وحضوراً ولایرید منا جزاءً ولاشکوراً جاوید ماناد در جاربالش سعادت آمین یا رب العالمین

( ۶۲ )

الله مفتح الابواب

فرزند عزیز مقبل مفضل محسن خوب اعتقاد بهاءالدین و فرزند عزیز امجد اسعد اشرف علاءالدین دامت سعادت هما سلام این پدرباد دارند و پدر عزیز ولی التربیه و الخدمه شرف الدین را هیچ خشونت و درشتی و مکافات و مجابات نکنند و بنظر این پدر نکرند و چنان نیندارند که آن صنعرا این پدر کرد تحمل کنند که پدر عزیز شرف الدین بدین پدر حقوق بسیار دارد از فرزندان مقبل عظیم عظیم امید دارم تحمل و لطف و رحمت و فرزندنی آن فرزندان هر چه کویند با او بلطف کویند و جهت دل این پدر بوقت خشم دوسه کورت خود را نبشستن و خفتن مشغول کنند تاخیر بمن رسد دعای که می کنم در حق آن فرزندان افزون باشد و شفقت بیشتر بجوشد و ان شاء الله تعالی بزودترین زمانی بمبارکی و شادی باز آیند مسرور بر مراد ان شاء الله تعالی

( ۶۳ )

الله مفتح الابواب

[ بخدای که فیض رحمت او در همه آسمان نمی کنجد

که ز هجران و آرزومندی سختم در دهان نمی کنجد ]

اتصالی که دل و جان را بصورت همایون برادر اعز اجل افضل اکرم سیدالصدور محقق مدقق مفضل الأئمّه تاج اهل الصفه صاحب الدولتین صلاح الحق والدین ادام الله علوه و ایدیه و نصره و اعلی محله و انجز آمله و جمع شمله فی الدنیا و الآخرة در بیان قلم نکنجد و در شرح نیاید

[تو خوددانی که من بی تو چگونه تنگ دل باشم      میاذا کندرین معنی زروی تو خجل باشم]

اگر تقصیر رفت در خدمت و مهمانداری حق تعالی غلیبست و کفنی به علیها که نه از سستی عهد مودت بودونه از فتور ارکان محبت آن برادر چون ایام بهار است هر روز در تریاید و اشراقست اما بواسطه غداء طبیعت ضعیف عنصری محتاج بحوائج خسیسه که روح را مغلوب و مقیدی دارد و نمی گذارد که آنچه همت اوست در مصاحبت اخوان صفا و خلان و فائسک نماید حق التمسک و همان قصه مجنونست که بهزار شوق بر ناقه نشست و کره ناقه را باخوذ نبرد بحدی رانده جانب ربوع لیلی ساعتی که حیرت محبت او را از سوق ناقه غافل کردی ناقه رو بگردانیده بودی بجانب وطن و فرزند مبلغی واپس رفته تا از بخود آمدن همچنین دران راه سه روز و دوامه بماند درین جذر و مد بعد از آن گفت

شعر:

[ هو انا قتی خلنی و قد اخی الهوی      وانی وایها لختلفان ]

امیدست که از سعت اخلاق طیبه ظاهره صدری خوی ادام الله علوه و فضله که ازان تقصیری تجاوز فرماید و علامت تجاوزان باشد که استدعای این برادر و درخواست و درپوزه مراجعت صدری افضلی ادام الله فضله وفا فرماید کردن

[بازا که از آنچه بودی افزون باشی      ورتا بکنون نبودی اکنون باشی]

[عودوا الی الوصل عودا      فالهجر صعب شدید] اگر نه عوایق و صغار متعلق خصانه داره من اندی این برادر بی توقف در طلب آن عزیز یگانه مسرعاً و مستعجلاً آمدی و آن آمدن دون مودت و توقان و اشتیاق بودی بل واحد من الالف

عندی جل من اشتیاق و فصول      لایمکن شرحها بکتاب و رسول

[بل انتظر الزمان و الحال یحول      ان یجمع بیننا قصنی و اقول]

نسأل الله محرك القلوب و مهیج النفوس ان یشرح صدر الاخ الربانی بسرعه النهوض منه و الافاضة و تقریر عیون الاحبة من غیر رؤیه و ریب و استخاره قاطع کل الحیر و الرحمة کل الرحمة فی ایناس الاحباب و دفع الوحشة و الفرقة و العذاب و نعم المرجو و المسئول و الامیر العالم المعامل الطالب الحسیب التسیب المشتاق الیک شوق العطشان الی الماء الزلال و شوق العاشق الیک الشیبه الی الساعه الوصال این برادر را شفیع گرفت که بخدمت آنها کنم که عهده کرده است مع الله تعالی که چون روی مبارک شما بیند میان بخدمت بندد نفساً و روحاً و مالاً و جاهاً و هر مالی که دارد انجا



مناصفه باشد بخدمتش بلك كل آن او باشد اميدست كه شفاعت آن برادر قبول شود تا ظن او در اتصال ما ونفوذ شفاعت ما بخدمتش صادق شود كه چنين اعتقاد دارد كه هر كز شفاعت والتماس اين برادر بخدمت آن معدن الكرم مردود نباشد والسلام

( ٦٤ )

الله مفتح الابواب

[ الله يجمع بيننا ويفرق البعد عن بيننا سنة الوصل سنة ] تكاثرت الاشواق الى لقاء الصدر الكبير فخر المدرسين تاج الادبا ذوفنون الحسيب النسيب مجد الدوله والدين ادام الله علوه قصرت الالتقاب لالقلة اوصافه وشماله الشريفه ولكن احترازاً عن سامة خاطره الشريف في مؤنة المطالعة وهى في القلب مكتوبة وعند الله معدة ليوم الثواب انهى السلام الكثير مقرونا بخلوص المحبة في سر سرالقلب عجل الله تعالى بكرمه العوده المباركة مع المراد والسلامة والسعادة خيراياب واحسن رجوع آمين يارب العالمين وينبى الى خدمته الشريفه المنيفة المغتمة المفرحة المنشطة لاسيما الله عنا ابدأ ان حامل الخدمة بهاء الدين من اقرباء بيت مولانا وهم في غاية الفقر والاقلال كثير من الحيا والصبر يحملون من الفاقة بالوكان على غيرهم للاء الاذان من الايدان والشكوى ولاشك بان شبكة رزق الدنيا هي الوقاحة والحيا يمنع الرزق والكريم يستحي عن عرض حاجة والصبر على فاقة نفسه محمود والصبر على فاقة اخيه قساوة ومذموم وقد علمت حلمكم ومودتكم لاسيما على اهالي بنا واقربائنا ومعارفنا وكيف لا واتم نحن ونحن اتم [روحه روحى وروحى روحه من رأى روحين عاشا في بدن ] نرجو من كرمه البسيط ولطفه المحيط ان يدبر حاجتهم وينهى حالهم احسن انهاء الى حضرة صاحب الاعظم ملك الوزراء الاكرم الاعلم مد الله علوه وجلاله في دولة ونعمة وافية ان يسلكهم في سلك ممالكه وخدمه ليستظلوا بظله اللطيف الوافر ويستصموا بحبله الحنيف الكائف ويخون من غمرات الشقاء والاعلام ومخالب نوايب الايام طلباً لمرضات الله تعالى وذخيرة ليوم يحتاج الناس فيه الى العمل الصالح ويكون الطاعة فيها تعظيم امرالله وشفقه على خلق الله التى قدمها العبد اكرم بضاعة في ذلك اليوم [يوم لا ينفع مال ولا يتون الا من اتى الله بقلب سليم ] وخاطركم منبع الفضائل ونثر الحكم عليكم اولى لان الغيوم ياخذ من البحر واكثر ما يقطر يقطر عليه فهو احق به [ وان ترى عيباً قد خلا فخل من لا عيب فيه وعلا ] منتظرات لعود المجلس الكريم اقر الله اعينها واعيننا والسلام

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

فخر المدرسين خير البين محبوب الاواين ازين والد سلام بخواند وبدعای خير خود را مذکور داند وبهمان عنصر وطبع سخاء نفس طالع اصلی خود رجوع کند و سر بدر پچه خبث من و ما و شح نفوس بیرون نکند هیچ که از کلستان فنا بخارستان هوا آمدن همه جهان پر خور و پر زر و گوهر منثور نیرزد و اگر کسی زغفلت بفعلی و قولی مخالف طبع فرزندی را اغرا کند بر ممارات و مسابقت بدان فعل محمول و سبک دل نشود و موافق ربانی را که [ ولا یجر منکم شتان ان یعدوا ولا یحملنکم ظلم قوم ان یترکوا طریقکم المثلی و هم تنکم العلیا المرضی عند المولی ]

بیت:

گر جمله جهان ازان دگر گونه شود  
تو بر ره خود باش و دگر گونه شود

چنان انکار د که دران حجره این پذیرست تحمل و حسن الجوار چنان کند که از وزید [ و عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خبر لکم ] زیر لب می خواند و اگر درین باب طبیعت را کراهت آید [ لا تکنوا بالغیه الابشق الانفس ] بسا سلیم دلان باخلاق مذموم راضی و راغب می شوند که فلان همچنین است و فلان آغاز کرد هرگز عاقل دیده بینایی خود بر کند که فلان هم بی دیده است یا عورست یا بر خود فعل قبیح روا دارد که فلان مخنت است چون این صفت در نفس مذمومست و بسستی آمدن و بعدست عن الله و عن الارواح الطاهرة اگر این صفت منکر تر از عمی و مخنتی نبودی سبب بعد نبودی که در این راه بسیار اعمی و مخنت راه یافته اند چون رو آورده اند بترك منی و غفلت ولو تأملت فیه قلیلا لعرفت وجوه القبح فیه کثیراً باخواجه مجدالدین رمزی چند گفته ام هم مسموع دارد والسلام

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

داعیه خیرات و حسنات ملک الامرا الناصر الدین الله صاحب الدولتین سعید السعادتین العروة الوثقی و الرکن الاعلی غیاث الاسلام مغیث المسلمین قتلغ الغ دیندار خاص پروانه بک ادام الله علوه از آفت ملال و سآمت که سدره مطیعانست مصون و محروس باذ سلام و خدمت علی التجدید و الترید و التکآثر و التواتر مطالعه فرماید آرزومندی غایه الحدود فرماید شناخت داعی

مخلص چندانك جهدي كندكه جناب هاپون را از مكاتبات و مراسلات زحمت نهد ذوي الحاجات منهي و مشربي ديكر ندارند جز آن ماء عين الحيات و كوتر السعادات چب و راست نمي نكرند ملاذي و مخلصي ديكر از دست فقر و فاقه روزگار نمي يابند الا منهل و مشرب مبارك كه اقصى الدهور و الاعوام مستدام باد [ المشرب العذب كثير الزحام ] و مزرع الدهر رهين الزهام [ دل درويشان را نمي توان شكستن ] فاما اليتيم فلا تقهر و اما السائل فلا تنهر [ قال الجدار للوتد لم تشقني قال انظر الى من يدقني ] بي اختيار زحمت پياي داده مي شود اميدست از مكارم اخلاق كه عفو فرمايد از اين ابرام بسيار تا حق جل جلاله دعوات و حاجات شمارا و دوستان شمارا و بندگان شمارا بي توقف و انتظار مستجاب گرداند [ كما تدين تدان ] آرند تحيت فرزند مخلص حميد الدين و فقه الله بين همت شما درزي صالحان آمده است و ترك رعونت و جواني كرده و ظاهر تن را از شهوات و رعونات پاك كرده كه آن دردست او بود تا حق تعالى دلرا نيز مبدل گرداند و روي بدان عالم كند ظاهراً و باطناً [ قال النبي عليه السلام هذا عدلي فيما املك فاعف عني فيما لا املك ] خانقاهي كه از ان جداوست نصره الدين رحمه الله محلولست و الصوفي اولي بخرقه توقعت از مكارم اخلاق باذنه شما كه باذشاهي و بخشش فرمايند و آن كوشه را بشيخ حميد الدين تفويض فرمايند تا محرض بوده باشند اورا بر مزيد اكتساب علم و عمل تقرباً و لا تبعداً رغباً و لا تنفراً و معلوم باشد كه ايشان را بر داعي حق خدمت بسيار س منت دار خواهيم بودن و چنان دانم كه در حق داعي كرده است خاص على التجديد آن احسان ب محمد الله از عنوان نامه باز كرده على التمام فهم كنند و از فهرست كتابي را الى آخره الحمد لله على الفراسة الالهيه [ اللهم زد ولا تنقص قال الله تعالى ] و سنزيد الشاكرين [ و از اين طرف ملك المشايخ جنيد الزمان امين القلوب قدوة الحقايق و الارواح حسام الحق و الدين ادام الله بر كته سلام و دعاي رسايد و السلام.

( ٦٧ )

الله مفتاح الابواب

مفخر الصدور مونس الفقرا قدوة الأخيار ادام الله علوه سلام و تحيت مطالعه فرمايد و بمشرفه عزيز داعي را مستبشر دند [ يقول الله تعالى لعبد انعم عليه ماذا صنعت فيما اسبغت عليك من النعمة فيقول يارب شكرتك و حمدتك يعني شكرتك بما لي و بنفسي و بلساني و بقلبي و غيرها فيقول الله تعالى لم تشكرني اذا لم تشكر ان اجريتها على يده يعني لم تشكر ان اجريت تلك النعمة على يده ] صدق رسول الله فيما اخبرنا عن الله چون حق جل جلاله آن موفق را واسطه ساخت تا نعمت حق را بتو

رساند واجب آید شکر او کردن چنانک جسم ترا خد آفرید ولیکن چون ماذر و پدر ترا واسطه ساخت تا بواسطهٔ مرافقت ایشان در تربیت تو آن نعمت تن بر تو موفر شد شکر ایشان واجب شد که [ان اشکرلی ولوالدیک] همچنین چون نعمت علم بر تو رسید آن معلم که حق او را واسطه کرد هم شکر او واجب شد چنانک آورده اندکه بعضی رهبانان پیش بزرگی که معتقد ایشان بود شکایت کردند که ما از صحابهٔ رسول صلی الله علیه وسلم رنج و فاقه بیش می کشیم و از شهوات دور تریم آنچه ایشان می یابند از کرامات ما نمی یابیم سبب چیست آن بزرگ جواب داد که آن خدا شناسی و زهد شناسی و رهبانیت و انقطاع از دنیا و امثال این همه موروث انبیاست و ارشاد ایشانست که بی ارشاد ایشان هیچ کس را بخدا شناسی و سیرت و طریقت الی الله تعالی معلوم نبود چون موروث ایشانست شما پشت با ایشان کرده اید که این نعمت از ایشان یافتید گفتند که ما انبیای متقدم را مقرب و شا کریم گفت چون ایشان نفس واحده اند تکذیب یکی تکذیب همه باشد چنانک غسل اعضا و وضو در حق فایدهٔ یک چیزند اگر یک عضو را نشویی شستن آن اعضای دیگر سود ندارد و چون انبیا یکدیگر را مفرند و کواهی می دهند بر صحت همدیگر چون یکی را تکذیب کردی همه را تکذیب کردی و بحقیقت آن یک نورست که در روزن هر خانه از خانه های اجسام انبیا تافته است از یک خورشید چون صد یک نور از آن نورها درین خانهٔ معیشت شدی و منکر او شدی خفاشی تو ثابت شد منکر باشی و نظیر این آن باشد که خفاشی گوید که من بآفتاب پارینه مقررم با او ضد نیستم اگر چه بآفتاب امروزینه ضدم گوید این پارینه و امروزینه دویست ولیکن پارینه از امتحان تو دورست و همچنین مارخاکی گوید که من ماهی آن آبم که با زدر جومی رفت با این آب آشنا نیستم گویند این آب همانست اما آن آب که غیرست در زعم تو امتحان کنندهٔ روزگار تو نیست [ولایم بیانہ ابدأ ولو جئنا بمثله مدداً] جاوید روح با کش مستسقی آب حیات [یفجرونها تفجیراً] باذ

( ۶۸ )

الله مفتوح الابواب

[قال النبی صلی الله علیه وسلم لا یخلون رجل بامرأة لا یحل له فان تالهما الشیطان من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یقفن مواقف التهم من باشر خیراً او شرأ فی جنح لیل فی بیت مظلم جعل الله ذلک علیه بالنهار رداً و شعاراً یعرف به یؤیده قوله تعالی سنسمه علی الخراطوم یعنی یجعل الخیر والشر علامته علی انفه یراه کل احد] فرزند عزیز فلان الدین خالصه الله عن ایدی الشیاطین ندانده که درین روزگار کنج خلوت محشر کدهٔ شیاطین است شیران را بیم باشد درین زمان از یاران صالح منقطع

شدن و بکنج نشستن بیم شیران را هم نشاید که آن نقصان شیری فتنه دیوست که این پدر کوش زده است از خیر و شر عالم اما دهان بکوشم نمی نهند و بانگ می زنند والله الطالب الغالب که درین مدت چیزها می گویند ازان فرزند که اگر در خواب دیدمی خواب بر خود حرام کردمی اگر ممکن بودی سفر کردمی آخر که گفت آن نافعست صد هزار مضرت دروست والله جز عدو نکفت چند کربت نصیحت کرده شد و آن فرزند آن را تأویلها کرد وزیر بساط نهاد و فریب نفس را هیچ تأویل نکرد چنانکه آن شخص بر پیغامبری موسی چندان خیال و اشکال و تأویل اندیشه کرد و بر خدایی کوساله هیچ تأویل نیندیشید بدست این پدر دعوتیست و دعایی است بحق انک [قوا انفسکم و اهلیکم ناراً و انذر عشیرتک الا قرین] دعا خود کارمنست و دعوت اینست که می گویم یکباره و دوباره نوح وار [ارکب معنا ولا تکن مع الکافرین] ان شاء الله نکوی [سأوی الی جبل یصمئ من الماء] زیرا [لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم] یعنی پناه بنده مرحوم کیر و ملازم آن مرحوم باش و اگر نی هر جاروی زخم خوری بر جوانی چه غره شوی آخر بر اذرت بسن از تو کوچک تر بود ای دریفا اورا دستوری بودی تابا تو حال خود بگفتی الله الله در یابد و ان حجره را ویران کنند روی بر نمی تابد که در روی کسی نصیحت کنم دهان پرست امکان گفتن نی دل پرست امکان نشستن آن نیست آخر از روان آن شاه بترس و از روان آن سلطان شرم دار خانه که جو بیت الحرام نیک نام بود و انکشت نما بود نزدیکست چون کاروانسرای ضیا مشهور شود والله و بالله که روح او چون شیر می غرد و با خبرست از قلیل و کثیر آنچه می رود می کن که بر سرت فرود آید سو کند مخور و منکر مشو و حالهارا باز کونه مگو [و قلبوا لک الامور] که آن منکر شدن یکی کناه دیگرست آدم وار [ربنا ظلمنا] آغاز کن ابلیس وار حجت مگو اگر حالت آدمیت خوشتر می آید الله الله کریبان مردی بگیرد و خود را زیر شیاطین سست نیفکند [وقفه الله و قواء و ایده بنصره] الله الله ملازمت کند بصحبت سیخ الشیوخ امام الوقت حسام الدین اگر از من حجابی هست یا من موضع معین نیستم الله الله دشمنان را شاذ نکند

زین حال چو بشنود عدو شاد شود      از بهر خدا چو شادی اوست ممکن  
جهان آن به که عاقل تلخ کیرد      که شیرین زندگانی تلخ میرد  
والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته

اطال الله بقا قاضی القصاة ناسر العدل والحسنات الصدر الذی استحق الصدر بسعة الصدر وفاق الافاضل بعلو القدر بقية السلف استاذ الخلف مقی الفريقین امام المذهبین الاجل البکیر العالم النخیر البدر المنیر عز الحق والدين علاء الاسلام والمسلمين عم الهدى واليقين ادام الله علوه ويسر له اليسرى وجنبه عن العسرى ولازال السعدله خادما والاقبال ببابه ملازماً كلاله والله ورعاه ومن الخير لا اخلاه سلام وخدمت ازین داعی مخلص الذاكر الشاكر مطالعه فرمايد آرزو مندی بملاقات ومواخات ذات شريف مفيض الفوائد والنوادر متجاوز الحد شناسد جمع الله بيننا على بساط الصدق [ اخواناً على سررٍ متقابلين ] آمين يارب العالمين.

خيالك في عيني واسمك في في  
من وتو كرد آدمي را دو  
كي بود مازما جدا مانده  
[ كتب على نفسه الرحمة ليجمعنكم ]  
اي روحهای باك درين تو دهای خاك

تاكي چو خس اهل سقر مستقر كنيد  
ديرست تا دامامه محشر همي زند

اي زنده زادگان سر ازين خاك بر كنيد  
عندي جل من اشتياق وفضول  
بل انتظر الزمان والحال يحول  
ان يجمع بيننا قصتي و اقول

قصتي و اقول تفسير يجمع بيننا سكه چون جمع شوند بشرط عين جمع شدن كشت كندا احوال را بي واسطه قول ظاهر واكر بعضى احوال نامكشوف بماند ومحتاج بيان باشد بقول آن جمع نشده باشد تفرقه قائم باشد زيرا تفرقه از روی مكان نيست كه روح مكاني نيست تفرقه از توسط حجاب است جمع آنگاه باشند كه حجب تمام بر خيزد اين بر خاطر اشرف مكشوف باشد تطويل حاجت نيست العاقل يكفيه الاشارة لانه يتكلم و نسيه لا للتفهيم وحده بل لالتذاده واعتذار وجه بدل المحبوب ظاهراً و باطناً اعلام مي رود كه فرزند عزيز طالب الحق فخر الدين دامت سعاده از دعا كويان و ثنا كويان آن حضرت است شب و روز تحصيل درس عشق و تنبه تقوى و وجيز قناعت و وسيله قوت القلوب و بسيط معرفت و جامع الكبير مقعد صدق مشغولست و در اصول اصول اصول خوض

می نماید و طلب عبور از علوم و وصول بمعلوم و هو الحق تعالی همت و نهمت دارد خواهر او مرحومه بدان طرف نقل کرده است غفر الله لها ترکه که هست آن به که بوجوه خیر مصروف شود چیزی بمعنی اختها صدقه متوفا باشد و اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله خاصه چنین دو رحم که صله رحم دینی بجای می آرد علی اتم الوجوه و در احیای نفس خود سعی می کند که بحقیقت احیای همه خلایقست که [ و من احياها فکأنما احيا الناس جميعاً ] فرزند مخلص صدرالدین دامت سعادت می رسد بحکم و کالت توقعت بر قانون لطف و کهنتر نوازی و خیر کستری مخدومانه و بذرانه عنایت فرماید تاحق بمستحق رسد و روان آن متوفاة شادمان شود و ذخیره آن روز باشد که محتاج الناس الی ما قدموا لانفسهم من خیر و حدیث [ عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة ] از ظاهر شود و مکشوف و محسوس گردد که [ یوم تبلی السرائر ] لطفهایی که فرموده است پیش ازین و می فرماید از حفظ الغیب و ستر العیب و علینا شکره و علی الله جزاؤه و جزاء الله احسن ماجزاه محسنأ [ ان الله لا یظلم متقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها ویؤت من لذه اجرأ عظیماً ]

شعر

ا کرام اهل الهوی من الکریم      و امة العشق اضمف الامم  
والسلام علیکم و علی من حولکم      [ و من حل یوماً بوادیکم ] و علی اهل نادیکم

[ و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یمت حیا ] جاوید مغیث خلایق و مبین حقایق باذ  
آمین یارب العالمین.

( ۷۰ )

الله مفتح الابواب

خیرات و حسنات و صلوات و صدقات امیر سپهسالار اجل کبیر عالم عادل مؤید مظفر منصور  
مجاهد مرابط منا غراسد الوغا مقدم الجیوش مخلص الملوک و السلاطین سعدالدولة والدین ادام الله  
علوه و اقباله و حقق آماله و ایدیه بروح منه بحضرت ولی الحسنات مجیب الدعوات قاضی الحاجات  
مقبول باذ اولیا منصور و اعدا مقهور و عزیز ترین اولیا عقل ناصحت و دشمن ترین اعدا نفس  
اماره است .

[ جان می برد بحضرت حوران کلشتم      تن می کشد بخدمت کودان کلختم  
عیسیست جان یاک و خست این تن یلید      بیکار خر هاره بعیسی بر افکنم  
تالار جرم همی زنداین طاس روزکار      رسیدنه زجهای بیانی چو هاوانم ]

چنگ آن را که نفس اماره را که عدو دین و دولت ماست و راه زن دنیا و آخرت تا بصمصام خیرات و طاعات برد تا غازی باشد و مجاهد نویسد لقب او نه در دیوان دنیا بلک برساق عرش ایده الله و تقبل حسناته و وقفه بشکره [اعلموا آل داود شکراً وقلیل من عبادی الشکور] ازین طرف سلام و دعا قبول فرماید آرزومندی بادرک حقایق اگرچه رؤیت قرب العهدست لیک روح بدان ملاقات قانع نیست

[ اعانقها و النفس بعد عشیقة الیها و هل بعد العناق تدانی ]

ملاقات و موافات باسرع الازمان و ایمن الاوقات و اسعد الحلات میسر و مهیا باذ آمین یارب العالمین حامل تذکیره سید اجل حبیب نسیب شرف الملة و الدین ادام الله شرفه مستقبل خدمتست و احسان و اکرام امیری درحق جله اهل خیر فایض و مشهورست لاسیما درحق سادات اعززه ضاعف الله عزهم توقع است از انعام عام و اکرام رام و درویش پروری و فضل کستری آن عزیزکه سید اجل از ان جناب عالی شا کر و ذا کر باز کردد چنانک فقرا و صلحا و اوامید واران دیگر از خدمتش شا کر و مننی بازمی کردند تا ثواب جزیل حاصل آید و بر احسانهای پیشین منضم کردد دائم مقصد رجال و محط رحال باذ قال النبی صلی الله علیه و سلم [الحق عیال الله فخیبر الناس انفعهم لعیاله] و السلام

( ۷۱ )

الله مفتوح الابواب

اطال الله بقا قاضی القضاة الصدر الکبیر البدر التحریر المحقق المدقق علم الهدی معدن العلم و التقی بقية السلف استاذ الخلف عز الملة و الدین شرف الاسلام و المسلمین ناصح الملوک و السلاطین ادام الله علوه للدين و حیاحته لاحق و رعایتنه للمظلوم و اعانتنه ادام الله علی المکارم و ایدنه و بسط بكل خیر یدنه و عمر و زین الدنیا و اهلها بافضاله بحق محمد و آله سلام و تحیت مطالعه فرماید و اشتیاق الی رؤیتنه الی هی روضة الآمال و نزهة الابصار و مخجل الاقار تقر بلبقائه المیون و یسر به المحزون اذ جعله الله للسرور نظاماً و للنعمة تماماً لا و حشة مع مقابلتها و لا انس مع مفارقتها غالب داند باری تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه سمیع لطیف زحمتی که دادیم لطفها فرمود یتکفاه الله ما کافی به محسنا علی احسانه فان یجزیه منی اوسع لمؤنته و الله لعین علی صالح النیة و العمل و المكافی للحسنة بسبع مائة و زیادة بعشرة و اکثرها لا نهیة له اعلام می رود که جماعت خویشان فرزند عزیز مخلص فخر الدین ایدنه الله بعونه جهت شح نفس و سحر دنیا که [الدنیا اسحر من هاروت و ماروت] مانع خیر شدند تا آنچه حق باشد تمام بمستحق نرسد خاصه چنین مستحق که همرا فدای راه حق



می‌کند [ احصروا فی سبیل الله ] وحیل و بهانه‌ها بیرون می‌آورند که ماسفتت می‌کنیم [ وقلوبنا لک الامور لیلبسوا علی الناس والله احق ان یخشاہ ] توقع از کمال لطف واحسان و عنایت و مخدومی آن بزرگ آنست که جهد فرماید تا آن بمسئتحق برسد و بکفایت ودانستن شریف خود مانعان را دفع کند تا برین داعی منت باشد و بر احسانهای اولین مزید باشد که [ اتمام المعروف خیر من ابتداءه ] احسان بر مثال هلالست اگر چه لطیف و مبارک وشاذی افزاست اما چون تمام رسد و بدر شود عالم را منور کند همچنان ابتدای طاعت با تمام آن ایده الله ووقفه وهو ولی التوفیق الله که درین خبر بر منوال وعادت صلابت دین و نصرت حق [ ان تنصروا لله ینصرکم ویثبت اقدامکم ] که صفت خلقی و جلی اوست بر رسته نه بر بسته [ لیس التکحل فی العینین کالتکحل ] آن مهم‌تر است کفایت فرماید [ ذخیرت یوم المعاد ] ان شاء الله تعالی جاوید کاشف مشکلات خواص و مصلح خطوب عوام و مغیث مظلوم و مهربی مغشوم باذ آمین یارب العالمین.

( ۷۲ )

### الله مفتح الابواب

روح مبارک خواجه جهان کریزان ازین جهان و آرزومند و مشتاق آن جهان بجانب بی‌جان منزله از جوانب و ارکان هر ساعت نکران و مناجات‌کننده پنهان از میان دل و جان که مارا بخود رهنمای ازین بیابان و ساحل خلاصی رسان از موجهای این طوفان و حق خواب می‌فرماید که پیوسته خلاص جهانیان در هر روز کاری باز بسته بوده است بیکی از خواص بندگان تا خلق در آن باشند نکران ننکرند با آسمان که در آسمان باز نشود بهر خیر فکری حیران بلك رضای ولی خدا بجز و فارغ باش از کیوان که می‌فرماید رسول صادق سلطان صادقان علیه صلوات الرحمن چو درمانید ای امت مؤمنان در آخر الزمان حیران و سرگردان رضای من بجزوید از بنده خاص من که برید بروگان بکمان روشن نی چون گمان تاریکان چنانک در طوفان نوح علیه السلام هیچ پناهی نبود الا روی آوردن بنوح خنک جان نوحیان و رسول می‌فرماید علیه السلام که ای امت بهر روز کاری طوفانیست و نوحی و قطب آن زمان که خلیفه وقتست کشتی نوحست در آن زمان هر که گرفت اوزا دامان رست از طوفان و این کلمات بیانست و نشان بخواجه جهان ادام الله علوه علی مر الزمان جزای آن احسانهای وافر که فرمود آن ولی الاحسان محسنان که [ هل جزاء الاحسان الا الاحسان ] ای فخر نیکوکاران بشنو کواهی بی غرضان و برخوان نامه بی‌علتان و آب را چون می‌را نی روان مر آن در شورستان و در زمین سنکستان بلك آن خدمت‌را بکن بازنده دلان که می‌فرماید در شان

ایشان | والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربہ | وایشان را بشناس از بی خبران اگر چه باشند باخرقه و طیلسان ندارند نورجان و حکمت لسان بسی خرقه و دستار و طیلسان که چون بچشم معنی نگری در میان آتش دوزخست سوزان | ان الله لاینظر الی صورکم | کویان آخر کافران در هر دوری ناجوانمردی می کردند در حق پیغامبران و جوانمردی می کردند در حق بیگانگان سنک را در کنار دستار چه می بستند و کوه را بسنک می شکستند دور از دوستان شما لاجرم قبول نیامد صدقه های ایشان | وما منهم ان تقبل منهم نفقاتهم الا انهم کفروا بالله ورسوله | و آنهارا که چشم روشن کرداید که اگر بکرك وسك استخوان اندازند دانند که بکرك وسك می دهند و اگر بیوسف صدیق ولی حق نواله دهند دانند که بیوسف می دهند اگر چه هر دو در کارست ولیکن تمیز دارند بخواستم که زحمت دهم درین خیر از غایت خجالت ابراهامی سابق باز حق تعالی چون می خواهد که این خیر خظیر بمعاونت وجد و جهد زبان و ضمیر و قدم و دم قفل کشای همیون را عالم آرای شما باشد که [ الطیبات للطیین ] بدان آورده که زحمت باز بخدمت شما آریم که مرسوم و معهود و مألوف زحمتهای سابق مابوده اید [ قد رجع الحق الی اهله و الحمد لله علی فضله ] تمام چنین خیرات کار شما اکنون داعی چه گوید که ضمیر و درون مبارک شما خود از جانب داعی می گوید و می شود اما چون نیت نیکو کردی مگردان نانی که بچنین درویش دادی باز مستان دویم مکن که آن درویش نان بسیار یابد ولیکن تو چنان درویش نیابی تا سبب دوام دولت سلطان ما سلطان صافی جان فخر سلطانان مهدی آخر زمان صاحب طالع عنایت یزدان و نظر مردان ضاعف الله دولته گردد از شالله تعالی و سلم تسلیماً دائماً کثیراً

( ۷۳ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

مصور رای عالی افتخار الصدور و الأیامن صدر معظم دستور مکرّم ملك الوزرا معین الحق الجلیل الاصل تاج الدولة والدین عضد الاسلام و المسلمین ادام الله علوه و ضاعف اقباله و ایده بروح منه بعد از وظائف سلام و تحیت عذر ابراهما خواسته می شود | الاسلام بدأ غریباً و سنعود غریباً | هرک در جان او از حقیقت اسلام بهره ها شد میان خلق غریب باشد و خلق با او در دنیا میزد و بیگانه وارزیند چنانک انبیا و اولیارا قصد کشتن می کردند و تمتهای نهادند و از شهرها بیرون می کردند چنانک حق تعالی حکایت می کند [ فریقاً کذبتم و فریقاً قتلون ] تا آنکه که نصرت خدا برسد و چنانک جانوران خشکی با جانوران دریا اگر چه قبیله او باشند و هم شهری او نیامیزند چنانک ابراهیم

فرمود پذیرا و خویشانرا چون بیگانگی ایشان بدید [ انا بری منکم ] مگر هم بارغری که اورا هم ازان شقّه لباسی باشد و ازان آتش داغی چون ازیں غریب نفس غریبانه بشنود جنسیت وهم شهری درجوش آید خویشی پیدا شود [ انما المؤمنون اخوة وکل غریب للغریب نسیب ] نیاز و اخلاص شما نادره و غریب است و بر شما پوشیده نباشد که این داعی آنچه نماید و نمودار استحقاق فخر المشایخ ادام الله برکته بی غرض و بی علتست و بتقلید و بقیاس نیست که ضیاء الدین مرحوم اگر چه هر کسی بمقام خود نیکوست ازجا تا بکجا صد سال مجاهده کشیدی کرد ایشان درنیافتی چونست که اورا آنچه داشت بسیار نبود ازان همه این دو مقام التماس رفت دشمنان و صاحب غرضان کور دل و کور دیده بی تمیز راه زنی کنند که این دو بسیارست بالله و تالله که غرض داعی صلاح ملک و ملتست و درین رقعہ پیش ازیں شرح بر نمی تابد املتست که از برای زاد آخرت و دستگیری روز درماندگی که درین خیر خظیر معاونت فرماید و وصیت حاجت نیست

[ استاذ تو عشق است چو آنجا برسی او خود بزبان حال گوید چون کن

دائم که تو کوهر زخی بشناسی تو باز سید از مکی بشناسی ]

اگر چه هر آهی را قیمتی هست و از فائده خالی نیست و اما عقل داند چند غصها و مجاهدتها و روز کارها باید تا آهنی آینه کائنات شود و دستگیر عالم گردد [ قلم اینجا رسید سر بشکست ] جاوید موفق باد و السلام.

( ۷۴ )

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال مجلس عالی ملک الوزرا آصف الزمان عمده السلطنه اب الملوك و السلاطين مغیث الاسلام و المسلمین باسط العدل فی العالمین منشی الحیرات و الکرامات صاحب اعظم دستور معظم ادام الله علوه و خلد دولته و لازال السعدله خادماً و الاقبال لركابه ملازماً مستدام و مخلص و رقیع الدرجات هر روز بر تقادم ادوار و تجدد اطوار اسباب رفعت و مکانت محمد تر و مشید تر دارا زانه مجیب الدعا سلام و خدمت ازیں داعی مخلص و هوا خواه صادق مطالعه فرماید و آرزومندی بلقای غره هایون و زیارت معتنمش غالب و باعث داند و چون فرط رغبت و میل همت عالی لازال عالیاً پیوسته نکرانست بسوی محتاجان و مستحقان و مظلومان خاصه اهل تقوی و اهل دین که خلاصه وجود ایشانند واجب آید ابواب خیر و مصارف احسان بر رأی عالی داشتن تا بحسن سعی ملک الوزرا اب درجوی خیرات پیوسته روان باشد و زمین مزرعه آخرت بآب طاعت و احسان سیراب گردد

درین احوال فخر المشایخ والابدال ابا بزید العصر جنید الزمان او حد انرجال حسام الدین ادام الله برکته پوشیده نباشد که روزگار عزیز او مستغرق خلوات و مراقباتست و لاشک که اسباب دنیا در خلل باشد حق تعالی از برای سعادت خلق اولیای خود را از خزانه خاص خود روزی برساند با کمال قدرت یا حواله ارزاق ایشان بخلق باشد از برای ابتلا و امتحان خلق است که می فرماید از زبان عیسی علیه السلام [ من انصاری الی الله ] حق تعالی قادر بود بر نصرت او از خلق نصرت خواستن جهت رحمت خلق است و همچنین مصطفی را صلی الله تعالی علیه وسلم می فرماید [ حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ] و می فرماید [ ان تنصر و الله ینصرکم ] از برای رحمت خلق که هر کس را میسر نشود همراه حق بودن الا اگر خواهند که با حق تعالی دوستی کنند با اولیای حق دوستی کنند و ایشان را یاری دهند بمال و نفس و آنچه ممکن باشد و ایشان را همچون دیگران نپندارند اگر چه [ اندرین راه جو طاوس بکارست مکس ] هیچ صاحب تمیزی برابر ندارد طاوس و مکس را می فرماید که غنیمت دارید این طائفه غریب نادرا تا روزی که دولت ایشان درآید و آن روزگار بمراد ایشان باشد شمارا دستگیر شوند و حسرت نخورند و نکویند [ مالنا من شفیع و لاصدیق حمیم ] که آن روز هیچ دوست دوستی را دست نگیرد الا آنکس را که با اولیاء حق دستی کرده باشد که [ الا خلاء یومئذ بعضهم لبعض عدوا الا المتقین ] اگر درین عصر کسی جز ملک الوزرا ضاعف الله علوه بودی که بر عظام خیرات موفق بودی این زحمت پر رحمت هم بدان حضرت داده نشدی آنچه حالی خالی شد است مسکنیست که شیخ صدرالدین دامت برکته از انجا نقل کرده است اگر ارزانی فرماید عظیم بموقع باشد و برین داعی منتها باشد و برخلاف اهل خیر که ملازم دعائند جاوید مسند خیرات و مصدر سعادت باد والسلام

( ۷۵ )

الله مفتوح الابواب

منجج مقاصد و مرادات و حصول مرام و امنیات و کفایت خطوب و مهمات دینی و مالی خالی و مالی ذات مطهر عالی همت هایون طلعت مسعود

بیت :

حدیقه العدل سدره الکرم  
رضیع المجد مصدر الشرف

غائض بحر الدر تریاق سم الضر اعز ارکان المجد که ربیع جنان السلطنه نور الدولة المنصوره فرح القلوب المحضوره صبح المجالل قبة الاقبال فلان الدولة والدين ادام الله علوه فی حدایق السرور والتم باقصای

غایات واعظم نہایات رسیدہ باذ سلامی کہ آثار آن بہیج رب المتون مندرس نشود و تہجی کہ کمال آن بسنین وقرون منطمس نہکردد از خلاصات مودت قدیم ورقایق محبت مقیم کہ جنان حقایق ارواح مؤمنان پیش از دارگاہ قوالب بسیصد ہزار سال عاقد علی الاطلاق جل وعلا عقد بستہ است کہ [ الف بین قلوبہم لوانفقت ما فی الارض جمعاً ما لفت بین قلوبہم ] ہر صباحی علی الدوام رسانیدہ می آید و بدان نظر مودت کہ بخاشاک عوارض بخشم و غضب آلودہ نہکردد و بطوارق جفا نابودہ نشود در خیال مشرف خصال آن وجود مبارک نہکرانست از آیینہ ضمیر باری تعالی نتایج این سلام و محبت واتحاد وصلت ظاہر مخفی را ہر روز بر ضمیر اشرف لازال مشرفا شادی افزای تر داراذ [ انہ روف بالعباد ] می خواستم کہ آیینہ مودت ہر چند کاهی از غبار نسیان پاک می کنم تہجی و مراسلہ بہانہ می جستم تا حامل خدمت کہ از ہوا خواہان آن حضرتست و از ممنونان منت آن کرمست التماسہا دارد و شفاعتہا گرفت داعی مخلص را بنہشتن این چند کہہ مہر آمیز بر امید آنک نظر عنایت و نیتہا کہ آن ولی الانعام والتریہ دام علوہ در حاجات او موظف داشتہ است امروز بیفزاید کہ آن نظر عنایت را از نظر مشتری بقال نیک مقروتر یافته است و از غرہ عید اکبر مبارکتر آزمودہ است توقعست کہ بآنچ امید اوست مسرور و شادمان بر کردد چنانکہ چندین خلایق بجمع حاجات مختلف از ان حضرت شاکر و ذاکرند امیدست کہ سبب مزید نور دین و دولت کردد و تضاعف اقبال و سعادت آمین یا رب العالمین

( ۷۶ )

﴿ اللہ مفتح الابواب ﴾

ابواب خبرات ملک الامرا سید الخواص مغیث الخلائق زکی الحقایق محی العدل وافر الفضل نادرۃ الزمان زعیم الامن والامان شریف الذکر دقیق الفکر الحسیب النسیب الجمیل الاصل الغ اعظم پروانہ بک ادام اللہ علوہ و کبت حاسدہ وعدوہ کشادہ و افزون باد سلام و دعا و آرزومندی مطالعہ فرماید و تعطش بلقائ خوش سیای علم آرای شادی افزای ہایونش غالب داند [ اللہم اجعلنا علی سرر متقابلین ] اگرچہ صورت مقصرست در ادراک خدمت اما بصفت مودت و محبت و ہوا خواہی متصلست و لیس التزاور بقرب المکان بل التزاور بقرب الجنان قال الشاعر [ فقلت و ما نفی بقرب دیارہ اذا لم یکن بین القلوب قریب ] وقال سلام علی الغائب الحاضر [ پیوستہ آوازہ وصیت خیرات و صدقات اعظم پروانہ بک علی العموم می رسید الی خلق اللہ بسدسبل الافات و علی الخصوص بسدل الصدقات الی اولی الحاجات این داعی را پیوستہ آن آرزو و تمنا

بوده است که خیر شما بمصارف شریقه بزرگ منفعت خطیر منزلات مصروف باشد که آنست لایق همت عالی [ هرک از نسب بلند زاید اورا سخن بلند باید ] تا زرع خیرات شما بخیر المرازع کاشته شود و ریعهای عجب بر دهد عنایت و بذل و معاونت در اخراجات شیخ اجل اورع عارف بحق امین الغیب جنید الزمان ولی الله حسام الدین ادام الله برکتها تا بر متن سالفه منضم گردد که [ علامه قبول الخیرات اعادتها ] اگر این کلمات دلیذیر آید بر خاطر نقاد و قادش لازال منوراً و مطلقاً علی الاشیاء کجاهی احسان و نثار دریغ ندارد که هنگام شفقت است و زمان رقتست [ ماتشاؤن الا ان یشاء الله رب العالمین هواهل التقوی واهل المغفرة ] جاوید محسن باد والسلام

( ۷۷ )

### الله مفتح الابواب

کل خندان که نخندد چه کند علم از مشک نیندد چه کند  
 آنرا که خدای تعالی اختیار کردد و خلعت صفت کرم خود درو پوشیده و تاج [ ولقد اخترنا هم علی علم علی العالمین ] بر فرق او نهاده ادام الله فی العالمین ظله او بنده نوازی و کهنتر پروری نکند صد بار کواه گرفتیم خلق را و خالق را که هر چه آن مخدوم اندیشه کند منتهای اندیشه منست و هر چه بفرماید و خطاب کند خلاصه خطابات من حق آرزوهای روح مارا چون خواست که دوا کند صورت مبارکش را مصور کرد هر چ آرزوی جان ما باشد لاشک در خطاب و اشارات مخدوم حسام الدین لازال مخدوماً لامع باشد اگر آن مراد بر آید بظاهر و اگر بر نیاید بهاء الدین را و اصول اورا آن شرف و عزت بس کند که معاونت و شفقت آن خاطر آفتاب صفت یاری او کند هر چه شما فرمایند هر که گوید که مولانا نکفته است چلبی می گوید غرامت دارد ]

از هر دو کون کوشه خلوت کنزیده بیرون ز کفر و دین ره دیگر گرفته

زان چشمه حیات که در کوی دوست بود تاروز حشر ملک سکندر گرفته

کرشکر شوم شکر تو نتوانم گفت و رعدر شوم عذر تو نتوانم خواست ]

بعد از هزاران سلام و شکر و شکرانه مطالعه فرمایند و آرزومندی روز افزونست و بدعای سعادت و خیر مشغول میباشم آن دولت که پناه طالبان و مقصران عصرست و مدد مدد خواهانست و از کمال مرحمت مالا مالست و بد برداری و تقصیر پذیری و عذر و شفاعت اندیشی و آن مرؤت لایعلم الا الله از عالم منقطع مباد آمین وان حرز اعظم که دافع بلیات آخر زمانست محفوظ و محرز باد آمین یارب العالمین از همت شما شکرها دارم عذرش هم شما بخواید والسلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سایه عدل واحسان خدایکان عالم عظم الله سلطانه وابد برهانه ولازال الملوك منخرطين في سلك خدمه والايامس سايرة تحت ظل علمه برسر عالميان سالهای بی پایان کسترده باز بر رأی معلاى خدایکان عالم عظم الله دولته عرض داشته می شود حال بنده کمینه که داماد شیخ المشایخ ابایزید العصر جنید الزمان امین القلوب حسام الحق والدين ادام الله برکته که امروز آرام دل و روشنی چشم این پذیرست برای خدایکان عالم سید السلاطين خلد الله دولته پوشیده نیست که سید المشایخ چندین کورت عزیمت سفر کرد این داعی بهزار لابه مانع شد این پذیر نخواست که این خطه مملکت خدایکان عالم عظم الله دولته از وجود یکنانه و از چنین همتی و دعای خالی ماند که شاهان نامدار ربانی بجان بسته اند که در ممالک ایشان از خواص حق مقیم باشد و آن را به از خزینه و لشکرهای قاهر دانسته اند و خدایکان عالم بحمد الله بدان اعتقاد آراسته است که طالب دل اهل دلان باشد اکنون چند بار از والی وقت نمودند که کمینه بندکان را رنجاند و قصد تعدی می کند و آن آزاری سید المشایخ و بدل این پذیر مخلص می رسد تصدیع و ابرام از حضرت معلاى خدایکانی خلد الله ملکه دور می داشتیم اما چواز حد برفت و عنایت پادشاهانه خدایکان عالم بر همه اهل خیر و درویشان را بچست خاصه بدین پذیر چشم دارم که باشارت خدایکان جهان پناه سکندر زمان خلد الله ملکه ظلم این والی و تعدی او ازین کمینه بندکان دفع شود تا بفراعت خاطر ایمن چون کبوتران کعبه بدعای دولت قاهره مشغول باشد والسلام المفتخر بدعائه محمد بن محمد بن الحسين البلخی

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

تمرات خیرات و خیر اندیشی و مظلوم نوازی و درویش پروری و بلند همتی و عاقبت بنی امیر اجل ولی النعم فرشته اخلاق ملک صفت مغیث الاسلام فخر الانعام مختص الملوك والسلاطين شمس الدولة والدين ادام الله علوه و کبت عدوه درونجزا موفور و بی نهایت باد [وان تک حسنة یضاعفها] اولیا منصور و اعداش مقهور و باری تعالی و تقدس راضی و راعی بحمد و آلہ سلام و دعا از این داعی نیکخواه قبول فرماید و برسان و جویان و شکرگویان خود داند آن کوهر استعداد و حسن ادب و لطف ادراک مبارکش هیچ از پیش نظام نمی رود و چون بمصالح مشغولند نمی توانم ابرام دادن انشا الله که آن وصال بی صداع بی انقطاع که خلاصه طلب همه طالبان است میسر گردد [ اخواناً

علی سرر متقابلین [ لطفها فرمودست فرزند عزیز حبیب نسیب پاک کوهر صدرالدین دامت  
 سعادت شکرها گفت امید دارم که تمام فرمایند که ابتدای خیرنیکوست اتمام کردنش خود  
 حدی ندارد ماه نو اگرچه خوبست وزیبا وانگشت نما الا تمامش خود چیز دیگرست ومعلوم رأی  
 عالیست تعلق این داعی بسید المشایخ والابدال امین القلوب جنیدالزمان حسام الدین ادام الله  
 برکته وتعلق فخرالمشایخ بمحضرت ذوالجلال تعالی خود صدهزار چندانست که دربیان ودرقم  
 نباید توقعست که چنانک همگان شا کردند فرزند صدرالدین شا کر باز کردد واین خیر را ازخبرات  
 دیگر نشمرد خدای داند که آن عزیز را دام علوه ازین سی چه خیرها خواهد بودن  
 وبرین داعی چه منتها خواهد بود پیوسته محسن باد

( ۸۰ )

### الله مفتوح الابواب

ثبات وخیرات وحسنات وذن پروری ومظلوم نوازی ومعدلت امیر احل خدای ترس  
 عاقبت بین حلیم کریم معظم امرالله مشفق علی خلق الله [ اشداء علی الکفار رحماء بینهم ] مختص  
 الملوك والسلاطین قاعم الکفرة والشیاطین الغ قتلغ پروانه بك ادام الله علوه وکبت عدوه بمحضرت  
 [ غافر الذنب وقابل التوب ] مقبول ومبرور ومشکور ومدکور باد سلام ودعاء فراوان ازین  
 داعی مطالعه فرماید وآرزومندی بر ترایدداند التقا در اوفق الاحوال میسر باذ اعلام می رود که  
 اخلاق واخلاص ملک الامرای اظهر من الشمس است در تربیت مظلومان و درویشان خاصه  
 ودرویشان الهی [ لاتلهیهم تجارة ولابیع عن ذکر الله ] ودراین وقت جماعتی از متعلقان شما  
 بی خبر شما بزایه خواهر عزیزه زاهده عابده ناسکه ادام الله عصمتها منزل ساختند واهل خیر را  
 تشویش وپراکندکی خاطر حاصل آمد واوقات ایشان ودعوات ایشان مقتم است خاصه  
 دراعتقاد وظن عالی ملک الامرا توقعست که اشارت فرماید تا درویشان را زحمت ندهند  
 وآنجا منزل نسازند داعی خواست که بخودی خود بخدمت آید جهت این خیر لیکن چه  
 محتاج است که لطف ملک الامرائی مستعد خیراتست وبهانه می جوید تا خیر پیش فرستد  
 جاوید محسن باد آمین یارب العالمین



﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سعادت دو جهانی و امداد رحمت آسمانی قرین روزگار هایون مشرف مزین کزیده سید الامرا مفخر الکبرا علی الهمم ملکی الاخلاق کرؤبی الاوصاف معدن الخیر والانصاف مختص الملوک والسلاطین ملجاء الضعفا مؤنس الفقرا مغیث الظلومین جلال الملة والدين ادام الله علوه ولازال العدله خادماً و الاقبال لبابه ملازماً باذ و ایزد جل جلاله درکل احوال معین و ناصر و مؤید و مسدد و مرشد و مؤنس و راعی و شا کر مساعی بحق النبی محمد واله و چون شفقت و میل رغبت ذات شریف و عنصر لطیف ظریف مبارکش بجانب تربیت فضلا و تقویت علما و فقرا معاینه می بیند اگر فقیر ربانی محقق در مهمی استعانت خواهد جستن واجب وضع الشی فی محله آن باشد که اول حاجت را بخذمت شما عرض دهد درین وقت ورثه ملک المشایخ و الابدال سرالله فی الرجال جنید الطریقه ابایزید الحقیقه المؤید بانوار الآلهیه و الاضواء الربانیه المشرف باسراق شمس المعارف المختص ببوارق نور الاختصاص صلاح الحق والدين قدس الله سره و اعاد علی العالمین نوره و برکت درین وقت باغی خریده اند از ثمن آن یا نصددرم در تأخیر می افتد ده یا زده روز بایع باغ مساحت نمی کند هر طرفی نکریسته شد از بهر التماس این معلونت موافق تر و سزاوار تر و این خیر و معاونت را از جانب مبارک آن یگانه عصر دیده نشد و واجب آمد خدمت شما را مقدم داشتن در التماس قرض آن مقدار چشم می داریم که بر عادت درویش نوازی و فقیر پروری و ذخیره سازی آن روز که خلاق بذخیره عمل صالح محتاج باشند خاصه تخم خیر کاشتن در باب آن فقرای آلهی که باسم فقرا اند و بحقیقت سلاطین دو جهانند که فقرای عامه پرده ایشانند تا بی تمیزان خرقة و عبادت پرستان بذیشان راه نبرد حق تعالی بصیرت آن یگانه را و طلب لطیف او را از حجاب حرمان محفوظ و محروس دارد آمین یارب العالمین.

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

همواره روزگار هایون ملک الامرا و الخواص فخر الحجاب و التواب صاحب اعظم المعظم لامر الله المشفق علی خلق الله مغیث الاسلام ملاذ الانام ناشر العدل منبع الفضل معدن الحلم و الکرم ملکی الاخلاق جبرئیل الین عمرشی الروح معین الملة و الدولة والدين مختص

الملوك والسلاطين برهان الهدس واليقين كعبة الآمال في العالمين ادم الله علوه وحرسه الله الكرم  
 بعينه التي لا ينام وبركته الذي لا يرام واعادة من شر الانام وحوادث الايام ومن كل طارق يطرق  
 بسوء اين دعوات و دعوات همه محبان و هوا خواهان آن دولت درحق آن يكانه دهر  
 مستجاب و مقبول باد عند الله تعالى [ انه رؤف بالعباد ] سلام و تحيت صاف تر از باد صبا  
 و لذیذتر از عهد صبا و نافع تر از هواء بهار و با وفاتر از دار القرار مطالعه فرمايد و آرزومندی  
 بيدار عالم آرای شاذی افزای [ سياهم في وجوههم من اترالسجود ] غالب و باعث شناسد  
 چنانك بارها آرزومندی بران می داشت كه بدان طرف سفر كنم خاص از بهر ملاقات آن  
 يكانه دل گفت كه توكران خیزی در نزول و ارتحال و پرعقده من كه دلم سبك رفتارم  
 و بی مؤنس این خدمت را من بجای آم تو درقنوت دعا مقیم باش وقتی كه خاطر همایون  
 از اهل دنیا ملول شود و از دوستان و اخوان صفا یاذ كند داتم كه دل داعی را دران  
 میان بیند بان دلها آمیخته و يك لخت شده

[ روجه روحی و روحی روجه من رأی روحین عاشقانی بدن

سئل الشيخ من الصوفية قال روح واحدة في ابدان متفرقة

من يك جاتم كه صد هزار است تم چه جان و چه تن كه هر دو هم خويشتنم

قال الله تعالى [ ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة ] بحمد الله تعالى كه خاطر همایون او وثاق  
 لطایف و اسرار حكمتست و سینه یا كس منبت رقایق و حقایق [ ارنا الاشياء كهاى ] هم از اخلاق  
 مباركش جواهر برچینم و برسمع شریفش نثار كنیم چنانك گفت [ اخذنا من البحر و اهرقنا  
 على البحر ] جاوید مصدر و مرجع معارف و اسرار باد آرندۀ تحیت بحاجتی می آید بخدمت و این  
 تحیت را وسیلت می سازد بدان احسانی كه بی بهانه و بی وسیلت هم فایض است بر همه محتاجان  
 عالم كه بامید روی بدان كعبه كرم نهند باز نمی كردند از ان جناب عالی الاسلامین غانمین فرحین  
 شاكرین كه مكشوف شده بر خاطر مبارك كه اقبال دنیا و مال دنیا جهت زراعتست و تخم  
 كاشتن است كه این تخم عمر اقبال جهت كاشتن داده اند نه جهت داشتن [ قل متاع الدنيا قليل ]  
 تخمی كه بهر كاشتن دهند اندك دهند تا اندكى آن كواهی دهند كه از بهر كاشتنم نه بهر انبار كردن  
 امید است كه از حضرت شاكر باز كردد همچو دیگر شاكران و توقع قبول و عنایت شهادا سلاح  
 مباحات و افتخار و تازیدن برامثال و اقران سازد و چون پیرسند كه از حضرت آن كرم چون  
 باز كشتی آن عنایت زبان او باشد جاوید محسن و وهاب و موثر و منضل باد آمین

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

خیرات و حسنات ملك الامرا دستور الممالك نظام الملك وقت نادره الزمان مغیث الاسلام  
 مربی العلماء محب اولیا مونس الفقرا انور الشهب املاء السحب الغ دیندار سید الحواص  
 معدن الاخلاص معین الحق والدين پروانه بك ادام الله اقباله و مجده و كماله و احسن عاقبه  
 و حصل آمله بقبول جاوید مقرون باد سلام بی حد از این داعی مخلص قبول فرماید و بدعای  
 دولت و ثنای آن حضرت رطب اللسان داند باری تعالی اجل مقامات و اكمل سعادتش کرامت  
 کناذ بعد از شکر بی بیان اعلام محدود که فرزند قره العیون تمبره الفواد صدرالدين فرزند شیخ  
 المشایخ امین القلوب خازن اسرار الله جنید الزمان حسام الحق والدين ادام الله برکته تحصیل  
 علوم مشغولست و بروش خوب و سیرت شریف می کوشد و حاجات انسانی مانع و مشوش طالب  
 معالی می شود و هر چند اندیشه کرد داعی که عرضه کند آن حال را بر بزرگان دولت هیچ دل  
 مطاوعت نمود الا منتظر رکاب هایون سید الامرا ادام الله علوه بوده اگر نظر کیمیا صفت  
 ملك الامرا بر کزاردن آن حاجت سایه افکنند ثواب بی نهایت باشد و برین داعی منتها باشد و السلام

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

کمال رحمت و بخشایش قدیم حارس احوال و اقوال و افعال ملك الامرا باسط العدل  
 باشر الفضل عروة الوثقی والركن الاعلی انوار الشهب املاء السحب مغیث الخلائق اعظم هایون  
 پروانه بك ادام الله علوه باد سلام و دعا مطالعه فرماید این نهصت و رحلت بمحصول مراد مقرون  
 باد اعلام رای عالی کرده می شود که دو سه درویش که ملازم این داعی اند در مجالس ذکر و دل  
 درین داعی بسته اند و پنداشته که درین داعی چیز است احوال انقطاع ایشان از حرص دنیا  
 و فاتر شدن ایشان در کسب و کار مشهورست و چون فایز نشود کسی که از جلال و بوییت بوی  
 بمشام او رسید

بیت:

پیش صرصر چراغ چه فرورد یوستین پیش شیر چون دوزد

از فرزندان آدم یکی را چنین اندیشه فرو گرفته بود عیال او محتاج و از برادران یاری می خواست  
 گفتند تو نیز چنانک ما می کوشیم بکوش حق تعالی بآدم وحی فرستاد که فرزندان را وصیت کن  
 تا او را یاری دهند آدم فرزندان را بخواند و گفت از هر چه مالا بدست یاری دهید که فرمان

اینست ایشان جواب دادند که ما را دستت و او را دست هست ما را پای است و او را پای هست ما را چشم است و او را چشم هست حق تعالی وحی کرد بآدم که بآن ظاهرها منکرید دست او را من ستمه ام و پای او را هیبت قیومی من ستمه است چشم و عقل او را جلال نور نظر من بسته است چنانکه بخدمت شرح رفت قصه آهو و شیر توقعست که آنچه ملوک ماضی لله تعالی رحمت نموده اند ملك الامرا آن را تمام کنند و تا کید فرماید تا ثواب بی نهایت مدخر گردد جاوید محسن باد آمین یارب العالمین

( ۸۵ )

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

احسان و عاطفت امیر اجل امجد اسعد خوب اخلاق عاقبت اندیش خدای ترس عالی همت درویش پرور مظلوم نواز روشن دل پاك دين فخر الملة والدولة والدين ادام الله علوه عند الله تاملی مقبول و بذرفه باد و مقابل اضعاف مضاعفه که [ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ] و مقرون بوعدهای کرم که [ و ان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لدنه اجرا عظيماً ] از غایت نیکبختی مرادان باشد که دل او بوعدهای حق قرار گیرد بحمد الله تعالی آن علامات در عنایات و احسان امیر یافته ایم اگر رجوع رفت بطلب عنایت و منشور پادشاهان از بهر معاف داشتن این دوسه درویش که بدعای دولت مشغولند و آن دعا ایشان را دست شکسته کرده است که ازان کوشش اول شان ده یکی نمانده است قوت دست و پای بحرص باشد آن مطلب منشور از بهر آن نبود که از خدمت امیر دیندار دام علوه تقصیری بود در عنایات و درویش نوازی بلك از بهر آن بود که اگر حسودی از بی خبری بر امیر اعتراض کند که آن دوسه درویش را چرا مخصوص می کنی بعنایت کواهی پادشاهان تغمدهم الله بعنایته و جزاهم خیراً امیر را حجت باشد زیرا امیر می داند احوال درویشانی را که شکار محبت حق کشته اند اگر چه بظاهر معمورند در باطن کباب و خرابند هر کس بر آن احوال واقف نباشد آن منشور جهت دست آویز امیر کرده شد و معلومست که امیر در عنایت مقلد هیچ کس نیست مقلد دل پاك خودست و مقلد امید خود بانوار عنایت مصرع:

[ آه بیمار کی شنود بیمار ]

و شك نیست که یاری دادن آنچنان طایفه مبارك باشد اولاً و آخراً نه چنان مبارکی سرسری که مردم سرسری فهم کنند بار دیگر علی التجديد التماس می رود اگر چه مطالبات و ضرورات افزون شده است در شهر الاهم شفقت و عنایت امیری دشوارها آسان کند در عهد عمر رضی الله عنه

آتش افتاده بود درخانها خلق می کوشیدند بمشکهای آب و مشکهای سرکه تا آتش را فروشانند  
عمر منادی برنشاند و بانگ زن که نان دهید که این آتش بآب نشیند جاوید محسن باد والسلام

( ۸۶ )

### الله مفتوح الابواب

ذات شریف امیراجل اکرم امجد اسعد ثاقب العقل ثابت الحلم ملك الامرا نظام الملك  
صاحب الدولتين الحسیب النسیب تاج الدولة والدين افتخار الاسلام والمسلمین مختص الملوك  
والسلطین ادام الله علوه وایده وسدده وضاعف دولته وتقبل طاعته درکشف حیاطت الهی  
سالیان نامتناهی باذ سلام ودعا ازاین داعی مخلص علی التجدید مقلعه فرمایر آرزومندی بیدار  
مبارک دلکشای محبوب همیونش متجاوز الحدشناسد از صادر و وارد اخبار سار می پرسیم و چون  
احوال لطف ومعدلت وخیرکستری وخدا پرستی آن یکانه می شنویم شکر می گذاریم [والشکر قید  
النعم الحاصلة وصيدالنعم الآجلة] اعلام رای عالی می کردد که فرزند عزیز صدر صدر زاده امام  
اجل فخرالمذکرین صدر الدین نصره الله وزاد عزه وفضله بخیر و نشرعلم وتحصیل فضل شب  
وروز مشغولست وآن قوت فراغت ورفاهیت را زعنایات ولطفهای شما می داند بدعای شما لیلأ  
ونهارأ دستها بسوی قبله بر داشته است ومزید دولت شما می خواهد مستجاب باذ درین وقت  
امامت مسجد قرا ارسلان رحمة الله وتقبل خیره که خطابت آن مسجد بریشان وقفسنت  
وبرذیت صدر مرحوم شمس الدین الحنجندی رحمة الله و درین وقت امامت نیز ایامن دولت  
و بزرگان ملك بفرزند عزیز مفوض کردند که معیلت و مستحق مناصب ازان افزون آنکس که  
وقتی امامت آن او بود طمع کرده است که ازوی کشاید ومتوجه دیوان اعلاہ الله شده است  
ومعلومست فضل فرزند عزیز صدرالدین دام فضله بر دیگران بانواع حسب ونسب و ذکا و فطنت  
واہلیت وعلم وعمل توقع از مکارم اخلاق واحسان عام آفتاب صفت که بمشارق ومغارب  
فیض نور او تابان و رسانست علی العموم که در باب امام امام زاده عنایت مخدومان و یاریها  
ونوازشهای پادشاهان خویشت که خود عنصر قدیم اوست مبذول فرماید تا ثواب بی نهایت  
حاصل شود وبرین داعی منت و سیاس ثابت باشد وبرمنتهای سابق . . احسانهای پیشین که  
فرموده است منضم کردد که [علامة قبول الطاعة الحرص علی طاعة بعد الطاعة] آن طاعت  
پیشین یدش حق مقبول آید دل طاعت کننده را جذب می کند بمدد دادن آن بطاعت دیگر وبرهم  
نهادن چنانک کسی را سرمایه مال بدست آید دایما آن سرمایه دل اورا جذب می کند بر طلب  
مزید جاوید مغیث عالم باد آمین یا رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

شفاعت کرده می شود بخدمت امیر دیندار مختص الملوك والاسلاطين ناشر الحیر والعدل فی العالمین بعد از سلام وافر و تحیات و دعوات خیر و شکر و احسانهای سابق و لطفها که در قلم نیاید مکافات آن عند الله تعالی متوافراست [ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ] که هیچ کس از اولین و آخرین يك دم و يك قدم و يك حیف بر خود نهادن از بهر حاجات محتاجی که برای رضای حق تعالی نکرد و نیندیشید که آن ضایع باشد یا شکایت کرد که ضایع کردم بلك شکایت کرد که چرا بیشتر نکردم تیز بازاریست ایام عمر که [ هل ادلكم علی تجارة تحیکم ] که هر که نخرید پشیمان و هر که نخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم و چرا نرسیدم از حیف درین حضرت بی کیف بحمد الله تعالی که امیر ما را مدالله علوه خلعت توفیق و تاج صدق و کمر اجتهاد عطا کرده اند هر روز افزون باد و زبانهها بدعای خیر او کشاده باد و دلها بمحبت او متفق باز آورده توحیت خواجه زکی دامت برکته اهل صلاح و اهل قرآنست جهت جماعت دوستان دکانی گرفته است از مستغلات سلطانی ضاعف الله دولته و خود را پیش داشت جهت برآمدن کار دوستان امروز ایشان استعفا می جویند توقست از صدقات امیر دیندار ادام الله علوه که عنایت فرماید با این درویشان تا با خیرات متقدم مقرون گردد [ نور علی نور ینهدی الله لنوره من یشاء ]

شعر

وکتب حین یمطلنا الکرام	نذکر بالرقاع اذا نسینا
علی الاشفاق منسکت الغلام	فان الام لم ترضع غلاماً
کرد بیداد بر خردمندی	آنک چون بر خواند کف ترا
تو همی بخشی و همی خندی	او همی کرید و همی بخشید
تاشوی اهل نوازش اهل معنی را نواز	تا شوی اهل ستایش اهل معنی را ستای

وقوله تعالی [ وهزی الیک بجدع النخلة تساقط علیک رطبا جنیاً ] باری تعالی آن نخیل عدل و مرحمت را بریزد و مریم صفتان معرفت شافی دارد و الحمد لله رب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

جنب الله تعالی جناب الامیر الاعلم الاعدل مرئی الفضلا صفی الاخلاق و فخر الآفاق مدبر

الملك عماد المملكة مغيث الخلق مختص الملوك والسلاطين ادام الله علوه واقباله عن العسرى ويسره  
 لليسرى وبلغه المقام الاسنى بحق محمد وآله الطيبين الطاهرين سلام ودعا مطالعه فرمايد و آرزومندى  
 باجتماع حقايق واختلاط اسرار باك لطيفش زيد لطفًا غالب شناسد اما عذر تقصير نفاذ تقديرست  
 بر راي على بطريق دريوزه والتماس عرض مى رود ضرورت رافع تحت فلان دامت سعادتہ که  
 بانواع اهليت وتحصيل علوم آراسته است توقعست که بلطف و عنایت که ظل ظليلست بر کافه  
 فقرا و علما و غربا درباب او بخشش فرمايد و در مدرسه مرحوم تغمد الله بمغفرته و تقبل حسنة  
 او را نصب فرمايد که استحقاق او بر ديگران زيادتست بسيار و استعداد و تحصيل او و شب بيزارى  
 و اجتهاد تا برين داعى منت عظيم باشد و براحسانهاى سابق سبق نمايد و چنانست که خاص درحق  
 اين داعى مى فرمايد جاويد مغيث خلايق و برید حقايق باد آمين يارب العالمين والسلام

( ۱۹ )

الله مفتوح الابواب

بيوسته ذکر و شکر احسان و انعام و درویش نوازی شما مى شنويم و دعا مى کنم بر مزيد  
 توفيق و فقه الله وايد و نصره و للخير يسره حامل تحت فرزند عزيز مخلص لیت الدين دامت  
 سعادتہ حسيب و نسيب است و اين ساعت معيل شده است و اسباب دنيا کمتر شده است  
 [ المال غاد و رايح ]  
 بيت:

بمال غره مباحش و زندگانی شاد که مال آب روانست و زندگانی باد ]

مى خواهد که از جمله بندگان و خادمان و چاکران و ملازمان سيد الامرا ادام الله علوه کردد  
 و در سايه او پناه کيرد توقعست از کرم و لطف و بنده نوازی و درویش پرورى آن يکانه که سايه  
 عنایت و قبول بر سرورى کستراند و بنحدمتى که لايق او باشد او را نصب کند تا بدان حضرت  
 مشرف شود و بر اقران و اخوان خود مفاخرت و مباحثات نمايد تا ثواب جزيل و ثنائى جميل  
 مدخر کردد [ قال النبي صلى الله عليه وسلم الخلق عيال الله فافضلهم انفعهم لعياله وما تقدموا من خير  
 تجدوه عند الله ] زان پيش که داده را اجل بستاند هر داد که دادتسد مى بايد داد [ هل ادلكم  
 على تجارة تحيكم ]  
 شعر:

اگر امروز مالى را ترا انجا زيان باشد زهى سرمايه و سودى که فردازان زيان بيني  
 مر آن مهمان علوى را مکرّم دار تا روزى کزين کنبد برون آيى مرا و را ميزبان بيني  
 آزادى را بلطف خود بنده کنى به زانک هزار بنده آزاد کنى ]

ایده الله ونصره وار شده والههم خیرالدنیا والأخرة کماسدوالهم ونصر اولیائہ وعباده لصالحین  
انه علی ما یشاء قدیر ولاجاته جدیر

[ حرام دارم بامر دمان سخن گفتن وچون حدیث تو آید سخن درازکنم ]

( ۹۰ )

### الله مفتح الابواب

سمدت واقبال ملک عادل فخر آل داود شاه نژاد ادام الله علوه تا ابد الدهر واقصی  
العصر در کمال اجلال بر مزید باد درخور آن همت ولایق آن کرم ومناسب آن کهتر نوازی که  
[ هل جزاء الاحسان الا الاحسان ] سلام ودعا مطالعه فرماید ومعلوم باشد که [ آناه اللیل  
واطراف النهار ] ذکر آن پادشاه مکرم ولی الایادی والنعم از دل وخیال او از چشم ونام مبارکش  
از دهان خالی نیست [ افادتکم النعماء منی ثلثة یدی ولسانی والضمیر المحجبا ] شکر احسانهای  
شاهانه آن پادشاه در بیان نکنجد ودر بنان ودر قلم درنیاید عالم السر والخفیات ولی الاحسان  
والمجازات تبارک وتعالی مکافات آن احسانها از خزاین [ له مقالید السموات والارض ] مکافات  
کناد که [ ان الله لا یضیع اجر من احسن عملا مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة  
انبت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ] توقعست که این ضعیف را  
معذور دارد اگر اجابت نکرد دعوت آن پادشاه را والتماس اورا که عذرها بود مانعها که امکان  
نوشتن نیست اگر دولت یار آید وایام فراق بکنار آید درمشافهه انشا الله گفته آید وخود  
ناگفته دانم که دل روشن وفراست صافی وادراک کامل آن پادشاه ادام الله علوه دریابد عذر  
درویشان را که درویش در بحر تصرف حق بحکم خود نیست [ تجری الریاح بمالاتهتی السفن ]  
[ یقلها کیف یشاء ] ازان عظیمترست که درویشان را قدرت ماند واختبار [ لیس فی الدر غیر الله ديار  
والله غالب علی امره ] بیست :

احوال زمن میرس که از تو خطاست زوروی شهم بدین ومشکل برخاست

هرکه نور چهره [ یفعل الله ما یشاء ] مطالعه کند هیچ اعتراض در نهاد او ماند وبر همه خلاق  
مرحت نماید چنانک بنده جواجه را گفت بر درمسجد بنشین تا من درآیم نماز کنم ویرون آیم  
طاس را با تو بجهام برم چو محتاج حامی جواجه گفت بلی وبرون درنشست غلام درمسجد دیر ماند  
خواجه آواز داد که ای غلام بیرون آی که سخت بیکاهست تا بحمام رویم غلام آواز داد که  
باش که مرا نمی هلمند که از دمسجد بیرون آیم جواجه گفت اندر مسجد غیر تو نیست ترا که



نمی‌هد تا برون آبی گفت همان کس که ترا نمی‌هد در مسجد آبی پس شکایت نماید از هیچ کس  
ازین گفته اند [ الشکایة عن المخلوق شکایة عن الخالق ]

بیت:

هر کرا اسرار عشق آموختند      مردهانش راز گفتن دوختند

( ۹۱ )

الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال فرزند مخلص خوب اعتقاد و فنون مفخرالاطبا تاج الحکما اکمل الملة  
والدين ادام الله فضله برتقادم ایام و ترادف اعوام برتضاعف و تزاید باد و روح پاک طالب عاشق  
عارف عزیزش بروح قدس مؤید و مسدد سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه کند و آرزومندی  
غالب داند لطفهایی که فرموده است از روی حفظ الغیب مکافات آن از خزانه لطف الهی که  
[ یرزق من یشاء بغير حساب ] برسد [ و یؤت کل ذی فضل فضله ان الله لا یظلم مثقال ذرة ان تک مثقال  
ذرة فتکن فی صحرة او فی السموات او فی الارض یات بها الله ] شکر احسان شهادت در قلم نیاید  
فیالها قصة فی شرحها طول [ اعلام می رود که بدین نزدیکی مدرسه امیر اجل فخرالذین  
ارسلاند غمش ادام الله علوه و تقبل حسنه کشاده می شود و صدر کبیر استاذ الفضلا شمس  
الدين مارینی دام فضله بدانجا نقل می کند جماعتی از فرزندان ما که در مدرسه قراطایی  
رحم الله ادراری دارند خایند که مدرس بیگانه بیاید و ایشان را متعرض شود و مدارا  
و مواسا که سیدالمدرسین می کند با فرزندان ما آن بیگانه بعکس آن کند و معلوم شماست فقرا  
نتوانند وظائف تحصیل بجد بجای آوردن و اغلب خلق دشمن این طائفه انداز روی حسد  
امید می دارند که تربیت فرمایند تا بعد از صدر شمس الدین مدرسه قراطایی تحویل افتد بصدر  
کبیر سیف النظر فخرالمدرسین افصح الدین دام فضله که فضیلت دارد بران دیگران همه انواع  
و از درد فقر و فقرا باخبرست و همچون خویش است و قرابت جماعت فقرا را و فرزندان ما را  
و پذیرد مشفق تا بسی مبارک شما برین منوال مثالی صادر شود تا ابواب آن روزگار شاه عالم برسد  
و بدان فرزند مخلص [ وما تفعلوا من خیر تجدوه عند الله ] ملک المشایخ امین القلوب امام الهدی  
حسام الحق والدين ادام الله برکنه سلام و دعا می رساند و در این باب مبالغه می کند در وصیت که  
از آنجا که لطف کفایت شماست برین تقریر که مدرسه قراطایی را قدس الله روحه بعد از نقل  
کردن شمس الدین کسی دیگر طمع نکند ازان افصح الدین باشد و اگر در مثال آن قید نکند که

بعد از فلان هم شاید زیرا که مدرس شمس‌الدین ماردینی بذین راضیست و خشنود زیرا خویشاوندانند میان فرق نیست و بدین کستاخی معذور فرماید که [المشرب العذب کثیر الزحام] جاوید منور و معطر و مفضل و مقدم باد آمین

( ۹۲ )

الله مفتح الابواب

سعادت و اقبال فرزند مخلص فخر آل داود ملک ملک نژاد ادام الله علوهم تصادم ادوار و تجدد اطوار برتراید و تضاعف باذ اولیا منصور و اعدا مقهور و باری جل جلاله درجه‌أحوال و اقوال و افعال مرشد و مسدد و ملهم خیر و ناصر بحق محمد وآله سلام و دعا ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و شا کر نعم و ذا کر آن کرم دانند حق جل جلاله مکافات آن احسانهای پادشاهانه و آن انعام ملکانه از خزانه بی نهایت بی کرانه [ریزق من یشاء بغیر حساب] موفا و موفر دارد [انه کریم محیب] اعلام می رود که حامل تحیت فرزند مخلص فخرالتجار شمس‌الدین دامت سعادت حق فرزندى دارد پیوسته خدمت فقرا را معتم می دارد التماس کرد که ازیشان و خویشان ایشان امیر اکدشان سیواس افراط می کند در مطالبه مصادرات و حقوق نیوانی از خدمت شما پیش امیر اکدشان جهت مراسم و مدارا با ایشان تا ایشان را از بندکان شما دانند و پناه گرفته بیادشاهی و کرم شما تا بفراغت بدعای آن دولت و دوام آن سعادت مشغول باشند و برین داعی منت باشد و بر احسانهای سابق که فراموش نشده است و نخواهد شد [وماکان ربک نسیا] منضم گردد و ازین طرف جمله بحبان از که و مه از فرزندان ما که غریق آن نعم و عتیق آن کرم اند یشکر و دعا مشغولند و سلام و خدمت می رسانند و منتظر اتفاق آسمانی که خلایق را جمع می کرداند از جایهای دور با اسباب مستور می باشد که [کتب علی نفسه الرحمة لیجمعنکم انه علی جمعهم اذا یشاء قدیر] انه جامع الشتات و سامع الاصوات و مولف الرمیم و الرفات و محی الاموات وله التحیات و الطیات و صلی الله علی محمد وآله الطیبین جاوید خیرکستر و مغیث خلایق باد و السلام

( ۹۳ )

الله مفتح الابواب

سعادت و اقبال قرین روزگار یکنانه عالم فخر آل داود صفوة الوری قبله الیسری مغیث المظلومین مجیر المحرومین افتخار السلاطین بحر المکارم خذابرست رعیت نواز احسان کستر ادام

الله علوهم ودمر عدوهم وعصمهم وکلاهم ورعاهم ومن الخیر لا اخلاهم وازد جل جلاله در جمله احوال واقوال وافعال حافظ وملهم الخیر ومرشد باذ بینه وکرمه سلام ودعا وتحیت و ثنا رسانیده می آید و آرزومندی غالبست حق تعالی ملاقات را سببی سازد سریع [ انه محیب سمیع ] شنوده آمد مصاهره مبارک همایون مبارک باذها کرده شد ودعاهای خیر کرده آمد [ الحمد لله علی فضله . . . قد وصل الحق الی اهله ] ملک جل جلاله که جامع خلیقت منبیان درگاه خود را و متوکلان راه رحمت خود را جانی تعلق دهد که سبب مزید دولت هر دو جهانی باشد که [ ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره ] که هر که توکل واعتماد بر فضل حق دارد تعالی و تقدس و متوجه حضرت مقدس ازلی او باشد معاذ الله که کجا داریم که بهیچ حال حق تعالی او را بدی آرد بلك هزار نیکی پیش آرد که ضیف الله باشد [ وهو الذی لایوذی ضیفه ] هر که روی بحق آرد و ببندگان خاص او هر چه او را پیش آید سبب سعادت او باشد و اگر چه حالی او را ازان اندوهی آید آن اندوه از پیش بر خیزد و سعادت ها متواتر شود

شعر :

رضیت بها قسم الله لی      وفوضت امری الی خالق  
لقد احسن الله فیما مضی      كذلك یحسن فیما بقی

قال الله تعالی [ انا عند ظن عبدي بی وانا معه حین یدکرنی من ذکرنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکرنی علی ملاء ذکرته علی ملاء ومن ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ] حق جل جلاله هر سعادت که افزون ترست و هر اقبال که سنی ترست مقیض آن عزیز دارد انه محیب الدعا آرنده تحیت فرزند مخلص قره العین شریف الاخلاق کریم الاعراق حسیب نسیب صدرالدین ابن الشیخ امین القلوب جنید الوقت ابا یزید الزمان مفخر المشایخ قاید السالکین حسام الحق والدين متع الله المسلمین بطول بقائه متوجه خدمتست آن کان لطف واحسان و همت عالی و پادشاه بخشش را وصیت حاجت نیست [ ولكن رأيت السبف من بعد شخذه الی الهز محتاجاً وان كان ماضياً ] درویش نوازی و کهر بروری آن یکانه [ ابقاهم الله فی دولة صافية ونعمة كافیه ] بر عالمیان و قاصدان آن بارگاه اظهر من الشمس است [ الشمس لا یخفی بکل مکان ] این وصیت جهت آنست تا ما را نیز از ثواب آن احسان حظی باشد [ الدال علی الخیر کفاعله ] باری تعالی روی زمین را از وجود با جود واحسان بی مر و بی حدان یکانه جهان خالی مگرداناد آمین یارب العالمین

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

سعادت و اقبال ملازم حضرت ملك الامرا عالم عادل موید مظفر منصور تاج الايمان عمدة الممالك عماد السلطنة مربی العلماء مغیث المظلومین باسط العدل ناشر الاحسان مؤسس الخیرات مستحق الكرامات ذوالهمم العالیه الغ قتلغ الب خاص عالی همت المؤید روح القدس پروانه بك ایدام الله علوه واهلك عدوه و یسرہ لیسری و جنبه عن العسری واصلح اموره وشرح صدره وایده روح منه پیوسته باد سلام لیلاً و نهاراً که واجبست مورود می دارم و بردست صبا می فرستم [ فریح الصبا منی الیک رسول ] و معلومت نصیحت و نیکو خواهی و هواداری و حفظ الغیب این داعی خاصه جهت آن ولی الانعام و الاحسان [ و البادی بالخیر لایکافی

شعر :

[ و انکن بکت قبلی تهیج لی البکا      بکاها فقات الفضل للمتقدم ]

متقدم در احسان و فقیر نوازی و دلداری کردن فقرا آن حضرت است و آن درختست که امروز در این بیابان بی پناه سایه افکننده است که محترقان آفتاب آفات دران سایه کریزند که ظل الله است [ خیر الناس من ینفع الناس و شر الناس من یضر الناس اطلبوا الخواجج من سمحاء امتی فانی وضعت فیهم الرحمة ] آرندۀ تحیت فرزند مخلص معتقد نظام الدین نظم الله اموره از دعا کویان و هوا خواهان آن دولتست و امروز فرزند درویشانست و هر چه دارد همه در وجوه فقراست و آن بر شما پوشیده نیست مدتی مدیدست که واقعه بر واقعه و زیان بر زیان در حق اومی بود [ من نلحن دینه نلحن بلاؤه و من رق دینه رق بلاؤه ] توقعست از مرحمت عام آفتاب صفت ابر مکرمت دریا عطیت آن یکانه که نظر پادشاهانه دربارۀ او فرماید امروز خویش فخر المشایخ امین القلوب چند الزمان ابا زید الوقت بقية السلف مقدم الخلف حسام الحق والدین متع الله المؤمنین بطول بقائه و ببارک فی انفاسه متعلق اوست و از کوچکی خود فرزند این داعیست توقعست که از توقع افزونتر اورا بنوازد و زنده کند که [ و من احیایا فکانما احیا الناس جمیعاً ] تا برین داعی و بر فقرا منتها باشد جاوید مغیث خلائق باذ آمین یارب العالمین و بر احسانها و ایثارهای سابق مقبول کشته عند الله تعالی [ نور علی نور ینهدی الله لنوره من یشاء ] منضم گردد و السلام

﴿﴾ الله مفتاح الابواب ﴿﴾

قال النبي صلى الله عليه وسلم [ اطلبوا لحوايج من السمحا فاني جعلت فيهم رحمتي ولا تطلبوها من القاسية قلوبهم فاني جعلت فيهم سخطي ] بركات كلمات نبوی و اشارات مصطفوی قرین و معین روزگار هایون صاحب اعظم ملك الوزرا نظام الملك مغیث المظلومین ناشر الخیرات مؤسس الحسناات المشفق علی خلق الله المعظم لامرالله ادام الله علوه و تقبل حسنااته و تجاوز عن سیاته و آمنه من القرع الاکبر دائماً مخلداً باد توفیقی که درخیرات دارد و توفیقهای دیگر مقرون باد و هیچ شکی نیست که آدمی مرکبست از تنی که خسیس خسیس است و از جانی که شریف شریف شریفست و حق تعالی با کمال قدرت میان این دو جمع کرده صد و صدهزار حکمت ازان روح شریف پیداست مرصد هزار تاریکی ازین جسم کثیف ظاهرست و از جهت آن فرموده [ انی خالق بشرأ من طین فاذا سویته و نفخت فیہ من روحی فقوله ساجدین ] تن را بکل تیره نسبت کردد جان را بتفخه روح خود تا آن نور و نفخه ربانی این کل تیره را آلت خود سازد در اصلاح و معدلت و حفظامانات خدا تا سبب نجات بود و رفعت و درجات نه چنانک این کل تیره آن چراغ را بطمع نور [ نفخت فیہ من روحی ] را آلت خود سازد در عذر و دردی [ چو دزدی با چراغ آید کزیده تر برد کلا ] بلك آن چراغ و شمع روح نفخت طینتی تن را نور دینی دهد و از طبع کل و جهل و کرانی بازش آرد که [ من غلب عقله شهوته فهو اعلی من الملائكة و من غلب شهوته عقله فهو ادنی من البهائم ] سلام و دعا و تحیت و ثنا علی التجدید مطالعه فرماید آرزومندی بقلای هایونش هیچ حدی ندارد باری تعالی و تقدس توفیق ملاقات را سببی سازد سریع انه مجیب سمیع خبر آمده بود که رکاب هایون اعز الله نصره بدین جانب می رسد همه دوستان شاد شدند بشارات ملاقات بازان خبر قار شد [ وای نعیم لایکدره الدهم ] انشالله بمبارکترین زمانی و هایون ترین وقتی رجوع باشد جعلنا الله اخواناً و جمع بیننا انه علی جمعهم اذایشاء قدیر آرنده تحیت امیر عالم علمه الله ثناء باکرام و انعام عام آفتاب صفت صاحب اعظم مد الله علوه می آرد لاشک اکنون معیل شده است و بی زیانهاش افتاد است و قلت دنیا مانع تحصیل علم می شود اگر صاحب اعظم بر قاعده عنصر پاک خود و کف کریم خود او را بنوازد و احیا کند که [ و من احیایها فکانما احیا الناس جمیعاً ] ازان لطف بی حد هیچ بدیع نباشد [ و ما فعلوا من خیر تجوده عند الله مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت سبع سنابل فی کل سنبله مائة حبة والله یضاعف لمن یشاء ] جاوید محسن و منعم و ناشر خیر باد و السلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

خیرات و حسنات و اجتهاد و تعبد و طلب فرزند مخلص امیر اجل امجد افخر اسعد عالم عابد عادل المشفق علی خلق الله المعظم لامرالله مختص الملوك و السلاطین عاقبت اندیش [ كانوا قلیلاً من اللیل ما بهجمون و بالاسحارهم یتغفرون ] شمس الملة و الدولة و الدین ادام الله علوه مقبول و مبرور باد و ایزد تعالی که رزاق رزق بی حسابست و علام علم بی کتاب در همه احوال و ازمان و سفرو حضرت و خلوت و عزلت ناصر و حافظ و حارس و مؤید و معین بحق محمد و آله

[ سلام علی اهل نادیکم      و من حل يوماً بوادیکم ]

هزاران سلام و دعا که از لوازم و مواجبت فرستاده می آید و آرزومندی کاشنیاق العطشان الی الماء و المهجور الی اللقاء و المحبوس الی الفضاء غالب و باعث داند حق جل جلاله که جامع شتات و مخرج نبات و محیی اموات و سامع اصواتست ملاقات را علی احسن الحال و ایمن الفال میسر و مهیا کرداناد انه ولی الاجابة توقعست که سایه عنایت برونق عنصر کریم رحیم محسن احسان یشه خود بر کار و حاجات و مهمات فرزند مخلص عزیز معتقد مجتهد اخی محمد سلمه الله و ابقاه و من الخیر لا اخلاه کستراند تا شا کر نعم و غریق آن کرم گردد برین داعی متقی بسیار باشد و بخدمت ملک الامرا صاحب اعظم مشهور خراسان و عراق ولی الایادی و الامانات عضد الاسلام معدن الاخلاق الشریفه و الصفات المنیفة تاج الحق و الدین ادام الله علوه و تقبل حسناته و ایده و نصره سلام این داعی برساند و آنچه داند از معاونت و مناصرت آشکارا و پنهان در بیغ ندارد لله تعالی [ ان احسنتم احسنتم لانفسکم ] اگر چه لطیف عنصری شما محتاج وصیت نیست

شعر :

ولکن رأیت السیف من بعد شخذه      الی الهز محتاجاً وان کان ماضياً ]

الله الله توقعست باحسان که پیوسته درخواستهای این داعی از خدمتش منجج بوده است و حسن اجابت رسید است تقبل الله حسناته و ضاعف اجره

بیت :

کر آب دهی نهاله تو کاشته      و رپست کنی همش تو افراشته

اتمام المعروف خیر من ابتدائه [ شنوده آمد که اشتغال کلی بکار آخرت شروع کرده اید مبارک باد اولاً و آخراً و اعانکم الله و نصرکم و یسرعلیکم الیسری و جنبکم عن العسری ] فمن یرد الله ان یرده

یشرح صدره للاسلام [ از این طرف برادران و فقرا همه مشتاق اند سلام و دعا می‌رسانند جاوید  
مغیث مظلومان باد والسلام

( ۹۷ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

حیات طیبه متصل زندگانی ملک الامرا و الايمان مغیث المظلومين المجتهد فی طاعة الله الحرص  
على عبادة الله [ كانوا قلیلا من اللیل ما یجمعون وبالاسحار هم یتستغفرون یدكرون الله قیاماً وقعوداً  
وعلى جنوبهم لا یخافون فی الله لومة لایم ] مرئی الفضلا الربانیین انیس الفقرا الروحانیین معین الدولة  
والدین ادام الله علوه پیوسته باد سلام و دعا رسانیده می‌آید [ السلام علینا وعلى عباد الله الصالحین  
وسلام علیه یوم ولد یوم یموت ویوم یمیت حیا سلام قولاً من رب رحیم ] و آرزومندی اشتیاق  
همچو آرزومندی مقطوع الجوارح الی اعضائه واجزائه که [ المؤمنون کنفس واحدة اذا اشتكى  
منه عضو تداعى سائر الجسد بالحمى والسهر ] ما خلقکم ولا بکمکم الا کنفس واحدة ان الله على جمعا  
اذا یشاء قدیر کتب على نفسه الرحمة لیجمعکم جعلنا الله اخواناً على سررٍ متقابلین [ آمین یارب  
العالمین آرتده تھیت فرزند مخلص کافی وافی شیخ حسام الدین سلمه الله متوجه خدمت آن کعبه  
آمال و قبله سؤال لازال مفضلاً للرقود ومطلباً للعطاء والجود توقعست از انعام بی علت آن عز  
لازال عزیزاً که [ انما نطمعکم لوجه الله لا نریدمنکم جزاءً ولا شکوراً ] که بخدمتی که لایق اوباشد  
او را نصب کند تا از چاکران و نواختگان آن ولی الانعام باشد

بیت :

بنواز مرا شها بکن مردمی تا لاف زنم که دیده ام خرمی

ای شاه زمان از توجه کردد کمی کز رحمت تو شاذ شود آدمی

خود بیشتر صنعت و کاران یکنه در بازار جهان درویش نوازیست و شکسته بندی توفیق بر توفیق  
و تأیید بر تأیید افزون باد [ الخلق عیال الله فاضلهم عند الله انفعهم لعیاله خیر الناس من ینفع الناس ] ولیکن  
منفعت زر سرخ درویش را مثل منفعت نقره نبود و منفعت نقره همچو منفعت لکیس پول نبود  
اگرچه [ النفع خیر کله ] الا فرق بسیارست از نفع تا نفع پذیر و مادر آدمی را درین زندان دنیا  
کشید و نفع انبیا و اولیا خلق را ازین زندان دنیا بکشاد و فضای عالم غیب رسانید این سخن را  
پایان نیست ثواب ملک الامرا و مدد و توفیق او بی پایان باذ داعی مخلص معودست بحاجات عرض کردن  
بدان حضرت کریم و آن حضرت معودست بانحاج حاجات و اتمام مطلوبات و دلداری بی دلان

شعر:

اکرام اهل الهوى من الكرم وامة العشق اضعف الامم

جاوید محسن باد داعی درین احسان متحمل منت عظیم خواهد بود و بر لطفهای سابق منضم خواهد کشت والسلام

( ۹۸ )

بِسْمِ اللَّهِ مَفْتَحُ الْأَبْوَابِ

زندگانی مجلس عالی صاحب اعظم ملک الامرا و الايامن مغیت الملهوفین غیاث المظلومین مشهور الافاق فخر خراسان و عراق مؤنس الفقرا مربی الفضلا الذاب عن حریم الاسلام کهف الانام تاج الدولة والدين ادام الله علوه دردولتی برمذاق آن استحقاق وسعادتی لایق آن اشفاق و عطیتی درخور آن همت و مکافات و مجازاتی لایق آن نیت داراد اقبال ساعد و روزگار مساعد و ایزد عز و جل درکل مساعی راضی و راعی عالم الاسرار مطلع است که این داعی پیوسته حقوق احسان سابق و انعام و ایادی بی مر ملک الامرا ادام الله علوه را فراموش نکرده ام و یاز دارم و شاگردان نعمت و جاذبه آن الفت هر روز پیوسته تر و بیشترست و دانم بحقیقت که ازان طرف نیز اعتقاد و اتصال روز افزونست که [من القلب الى القلب روزنة والقلوب تتشاهد] و چنان واجب کند در قضیه عقل و دلیل که البته محبت و التفات دوستی از هر دو جانب باشد و محرک شوق و داعیه توقان از هر دو طرف بود زیرا دوستی باحق و باخلق هرگز از یک جانب نباشد و نبوده است و تصور ندارد آواز از یک دست بالانگشتن دو رقصی بیک پای راست نیاید [یحکم] بی [یحبونه] نباشد [رضی الله عنهم] بی [رضوا عنه] نباشد سلام و تحیت از صدق و صفا مطالعه فرماید آرزومندی و اشتیاق سعادت آن ملاقات شریف نه در آن نصابست که عقل کوتاه فطر را از ادراک آن نصیبی تواند بود یا صبرکزین پای را بادست برد او پای دارئی تواند بودن درغیب عجائب است و شهبآبستن است تا نتایج و آثار آن در عالم ظهور آید و در دلها شوقها و در سرها سوداها متقاضی آن نتایج اند و جاذب آند و لا به کنانند تا آنچه درغیب مکتوم است و شهبآبستان آستن است در وجود و در ظهور آید و مصور شود که حق جل جلاله درین جهان و در آن جهان از هر اندیشه که در چشم نمی آید صورتی خواهد آفریدن که در چشم در آید لایق آن اندیشه و آن صورت را قرین خواهد کرد باندیشه کنند [ان کان کریماً اکرمک وان کان کثیراً اسلمک] ملک الامرا ادام الله علوه بحمد الله تعالی که آن قضیه را دانسته است و اعتقاد کرده لاجرم همه اندیشه



او ثمظیم امرالله است وشفقت علی خلق الله همه گوش او سوی نالهٔ مظلومانست و همه چشم او سوی کربیهٔ ستم زدکان تا مرهم فرماید و دست کبرد حق تعالی هرروز و هر زمان توفیق برتوفیق و تأیید برتأیید افزونش دهد آمین یارب العالمین فرزند عزیز معتقد متعبد اخی محمد اعززه الله از بندکان و جا کران قدیم و دعاگویان و هوا خواهان دیرینهٔ آن حضرتست و پروردهٔ آن رحمت و رضیع آن نعمت متوجه خدمت شده است بر امید آن رحمت پادشاهانه توقعست که چون بعد از یأس تمام و حیرت و حرمان و محنت فراق آن بزرگوار که مغضوب علیه شده بود لغفو و بخشایش آن عزیز مشرف و زنده شد [و ربنا ظلمناهای] او بحضرت کریم [و الکاظمین الغیظ و العافین عن الناس و الله یحب المحسنین] ادام الله علوه پذیرفته و مقبول آمد و باز حلقهٔ بندکان راه یافت و از مجاوران کعبهٔ آن اقبال شد که بسیار همچو او دل بسته و بسته تشنه اند

شعر:

کانا من بشا شتنا ظللنا بیوم لیس من هذا الزمان

اکنون جز آن نواختگاه و معدن اقبال ملجائی و ملاذی دیگر نمی داند و نمی خواهد

[ای ساقی ازان باده که اول دادی رطلی دو در انداز و بیفراشادی

یا چاشنی ازان نبایست نمود یا مست خراب کن چو سربکشادی]

مهر آن حضرت را برکوشهٔ جان بسته است و سرمهٔ او میزد در دیدهٔ نیاز کشیدهٔ بدان حضرت می آید و پیش کشی و دست آویزی ندارد جز آن رحمت بی پایان بشفاعت این داعی مخلص که ازان حضرت هرگز مردود نشده است توقع از احسان و پادشاهی و درویش نوازی بی حد آن یگانهٔ جهان آنست که احوال پراکندهٔ او را نظامی دهد و بعنایت و رعایت او را زنده کند [و من احیایا فیکانما احیا الناس جمیعاً آزادی را بلطف خود بنده کنی

به زانک هزار بنده آزاد کنی

جاوید معین خلائق باد آمین یارب العالمین

( ۹۹ )

﴿ الله مفتوح الابواب ﴾

سعادت مخلد و اقبال مؤبد میسر و مقیض ملک الامرا مغیث المظلومین مؤنس الفقرا ذوالهمم العالیه السریرة الصافیة المعظم لامرالله المحب لما یحب الله [تجافی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً وطمعاً] عالم عادل اکرم انجب اسعد ولی الایادی و النعم معین الدولة و الدین عضد الاسلام

والمسلمين الغ قتلغ دانكا بلدكا الب دیندار پروانه بك ادام الله علوه وكتب عدوه وايدہ و لصره وطریق الحیر یسره باد ابداهر خیرات که می فرماید و اساس می نهد و آنچه نیت دارد مقبول و مبرور باد [ ان الله یقبل التوبه عن عباده و یأخذ الصدقات ] آمین یارب العالمین سلام ودعا و ثنا ازین مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بدان دیدار درویش نواز حلیم کریم [ یحب للناس ما یحب لنفسه و یختار للناس ما یختار لنفسه وهو اعظم عری الايمان ] غالب و باعث شناسد حق جل جلاله که جامع الشتات و محی الاموات و سامع الاصوات و محیب الدعوات ملاقات را سببی سازد مبارک و سریع [ انه محیب سمیع ] رافع تحیت فرزند مخلص کافی هنرمند شمس الدین دامت سعادتہ از خویشان این داعیست و درست که در آرزوی آنست که بوسیلتی از وسایل بخدمتکاری آن بارکاه مشرف شود و از جمله خادمان و بندگان و چاکران آن حضرت باشد اجلها الله زحمت ازان جناب عالی دور می داشت با اشتیاق و ارادت بنهایت رسید

بیت:

صبر با عشق بس نمی آید عقل فریاد رس نمی آید  
توقعست از مکارم اخلاق آفتاب صفت عام منفعت بی دریغ عطیت که این شفاعت را قبول  
فرماید تا ثنای بی حد و دعای بی عد و ثواب بی غایت مدخر گردد اگر چه رحمت و پادشاهی آن  
بزرگ هیچ طالبی را محروم باز نکرده اند لیکن احتیاط را شفاعت کرده شد

بیت: من خود دائم کز تو خطایی ناید

لیکن دل عاشقان بذ اندیش بود

جاوید مغیث خلائق باد آمین یارب العالمین

( ۱۰۰ )

الله مفتح الابواب

اقبال و دولت که مقصود و محسود مقبلان ابدی و سابقان سرمدی باشد ملازم و مناصر  
و مجازج ذات شریف آن یکنانه عالم فخر الملوك و السلاطین افتخار آل داود ذا الحامد الفاخرة باذل  
الدنيا للآخرة معاهد قلوب الفقرا اسوة الايمان و الکبرا مخلص الارواح سرور الاشباح مغیث  
اهل المحن معدن کل حسن ینبوع النفايس اشرف النفوس ذی النور الفطری و الادب الغریزی  
ادام الله علوهم مؤید و مسدد باد اولیای آن دولت باهره همواره مسرور و منصور و اعدا مبتور  
و مقهور شعر:

[سلام علیکم لاسلام مودع  
 سلام علی اهل نادیکم  
 سلامت کم زانک درخاطری  
 ای غائب از چشم وحاضر بدل  
 ولكن سلام لا يزال جدید  
 ومن حل يوماً بوادیکم  
 کر از چشم دوری بدل حاضری  
 سلام علی الغائب الحاضر ]

اوراد سلام و تحیت از صدق و صفا و وفور و لا رسانیده می آید و پیوسته از صادر و وارد از سر  
 اشتیاق و آرزومندی اخبار کمال آن دولت و فروغ آن اقبال که یناه ضعف است و آرامگاه  
 مظلومان و ملهوفان که سالهای نامحسوس مستدام باذ می پرسم و مستبدع و متفحص می باشم بر امید  
 آنک ناگهانی مبشری شادمان شادکننده خبر مراجعت مبارک و معاودت آن سعادت بگوید  
 و برساند و این مشتاقان را شادمان کند هنوز چنین صبح صادق طالع نشند و لکن باراجیف  
 خوش و صبحهای کاذب باخبار آمدن آن خلاصه شاهی و کزیده آسمی بسی شادها را دریافتیم  
 [فقدونی و اخلفوا بشرونی و لاتقوا] دل قانع شده است ملاقات مفرح مشرف و لقای ظریف  
 شریف ضاعفه الله شرفاً و عزماً بهمایون ترین وقتی و مبارکترین ساعتی میسر و مهیا باذ پیوسته  
 ذکر و شکر احسانی پادشاهانه و دلداری ملکانه گفته می آید و کواه صادقترین برین دعوی ملک  
 المشایخ امین القلوب جنید الزمان ابایزید الوقت خاصة الله فی الارض حسام الحق والدين عم الهدی  
 والیقین مع الله المسلمین بطول بقائه و انار قلوب العارفين بنور لقائه که در دعای خیر شما و استزادت  
 کامرانی و دولت شما ممد و معاون آن راهست آن دعوات خیر در دوام آن اقبال و تضاعف آن  
 دولت و فیض فضل آسمی و عنایت آسمانی مستجاب باد والله ولی الاجابه و دعوة المخلص مستجاب  
 از این طرف خرد و بزرگ و جماعت فقرا که برادران مانند حال الصلوات و الخلوات سرآ و جهراً  
 دعای آن دولت موظف می دارند و مزید دولت و کمال رفعت از قاضی الحاجات و دافع السیآت  
 و ولی الحسنات تبارک و تعالی درمی خواهند تا مرادات و حاجات آن یکنانه عالم را ادام الله علوه  
 و بندکان و دوستانش بحصول موصول گرداند [انه علی مایشاء قدیر و بالاجابة قدیر و صلی الله  
 علی محمد وآله] بندکان و چاکران و مجاوران آن جوار عصمت و مقیمان آن حریم حمایت که  
 در سایه بسیط مشرف اند و مکرم سلام بخوانید و جاوید مغیث خلایق و بنای فقرا باد آمین یارب  
 العالمین مشرفه شریف دنوار کهتر پرور رسید شادها افزود لازال محسنأ والسلام

الله مفتوح الابواب

الله يجمع بيننا ويرفع البعد عن بيننا

[ همان خدای که ما را طریق هجر نمود امید دارم کاسان کند طریق وصال

رضینا من وصالک بالکلام ویکفینا الاشارة بالسلام

فیوم لا اراک کالف شهر و شهر لا اراک کالف عام

بخدایی که ملکش از عظمت درخ آسمان نمی کنجد

[ ولو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید ] اگر سعادت مرا بدی ویاتم را همچو دلم پردی

بصدیران شدی بجانب مستطاب خداوند افتخار الملوك تاج آل داود عالی همت مستبصر عاقبت

خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم المشتاق الی لقلابه الروح العلوی والضمیر السہاوی ادام الله علوه

ودولته [ لوان الريح یحملنی الیکم تشبثت باذ یال الريح

و کدت اطیر من شوقی الیکم و کیف یطیر مقصوص الجناح

کر تو انی ای صبا بگذرشی برکوی او و رکذر یا بی پر از من پیامی سوی او

و ردلم را بینی آنجا کوحرامت باد وصل من چنین مهجور و تویبوسته هم زانوی او

حق علمست [ و کفی به علیاً ] که خیال آن آفتاب روز و شب بواقعات دیدن و بخواب و معاینه

در دیده این ضعیف داعیه است [ و من طول التفکر کل یوم رأیتک کل لیل فی المنام ] بر صادران

و واردان آن حضرت کریم رشک می برم و حسود می باشم و بنوشتن نامه و تبلیغ سلام آتش اشتیاق

نمی آرامد

بیت :

من سیر نمی شوم بلب ترکردن الامرا در افکنی در جویت

اعانقکم و النفس بعد عشقیه الیکم وهل بعد العناق تدانی

کان فوادی لیس یشفی علیله سوی ان تری الروحین ممتزجان

چند جهد کردم و چند لابه کردم تا آمدن بخدمت از روی صورت میسر شود و حاکم تقدیر

در توقف می دارد

بیت :

[ کر بمانیم زنده بر دوزیم دامنی کز فراق چاک شدست

و رنمانم عذر ما بپذیر ای بسا آرزو که خاک شدست ]

نی فی غلطم آرزوی اهل دین و معرفت که از بهر هوا هر کز خاک نشود بلك [ اخواناً علی سرر

مقابلین ] باشد [ و الحقنا بهم ذریاتهم ] باشد [ ان الله اصطفى آدم و نوحاً و آل ابراهیم و آل عمر ان

علی العالمین ذریة بعضها من بعض [ بیت :

بیشتر آیشتر چند ازین بدخوی  
چون تومنی من توم چند منی وتوی  
من و تو کرد آدمی را دو  
بی من و تو تو من بذی من تو  
کی بود ماز ماجدا مانده  
من تو تو رفته و خدا مانده

[ انهم الیهم لایرجعون وان کل لما جمیع لدینا محضرون ]

چنانک جانهای عزیزان ما و پیشوایان ما اگرچه از نظر مایرون رفتند نیست نشدند همچو استارکارند امروز در نور آفتاب حق پنهان شده موجود الذات معدوم الوصف این سخن بیان ندارد که اگر بجرهای عالم مداد و حبر کردد و درختان بیشها جمله قلم کردد و ذرات هوا جمله نویسند شوند وصف ملاقات و انصالحهای جانهای پاک ربانی و عشق بازیهای ایشان ستواند نوشتن و در قلم نیاید

بیت :

از عشق دلانه برزبان خواهی شد  
بی جان ز کجا شوی که جان خواهی شد  
اول بزمن ز آسمان آمده  
آخر ز زمین بر آسمان خواهی شد

صد هزاران سلام و دعا می رسانم علی الدوام و التواتر صباحاً و مساءً و می خواهم که بجای سلام من باشم که برسم که [واتونی باهلیکم اجمعین] اگرچه برزبان همه شرح شکر اوست و در دیده همه خیال وصال اوست و در دل همه ذکر و فکر اوست ولیکن روح مستقی اشتیاق آن خداوند است بذینها سیر نمی شود امید و اثق است از خداوند امید رواکتند که علی العجل قبل حلول الاجل مشاهده جان افزای آن خداوند نادره الزمان منور الجنان ادام الله علوهم فی دولة صافیة و نعمة وافیة و عصمة کافیة میسر و مهیا گرداند سریمآ انه کان للدعاء سمیماً [ومن یقنط من رحمة ربه الا الظالمون

بیت :

نومید مشو امید می دار ای دل  
در غیب عجایبست بسیار ای دل  
مدار ای روح هیچ انده که یار از تو جدا ماند  
رسن کرچه دراز آید گذردارد بجز بر  
حرام دارم با مردمان سخن گفتن  
و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم

لایتم مناجاتنا ابدأ ولو جئنا بمتله مدداً [ جاوید قبله حاجات و مصعد مناجات باد آمین یارب العالمین از طرف کنیزکان که خواهران ما اند و فرزندان ما اند زمین بوس می رسانند و متعشش می باشند ملازمان آن خدمت سلام بخوانند مشرفه شریف ازان جناب منیف بدین ضعیف رسید نور چشم و سرور دل افزود و چون پیراهن یوسف چشم یعقوب روشن گردانید [ انی لاجدریح یوسف لولا ان تقننون ] والسلام

الله مفتوح الابواب

زندگانی فرزند مخلص مکرم مشفق معتقد صادق صدیق نادره الزمان عالی همت فرشته  
صفت جمال الدولة والدین در رفعتی که سر بر آسمان دارد و روی بملک جاودان دراز باد و جهره  
دل که مشرف همه فضائلست از غبار و سوسه و کرد غفلت زدوده و پاک و مصقول باد تا محل الهام  
ربانی باشد و فیض رحمت آسمانی آمین یارب العالمین و سلام و دعا بخواند و آرزومند داند [ و من  
القلوب الى القلوب روزنه  
بیت :

گویند که روز نیست از دل سوی دل      روزن چه بود که نیز دیوار نماید [  
حق تعالی دل آن فرزند را بشادتی که ورای عالم فانیست مزین و آراسته دارد و بسلامتی  
و مراد فی ایمن الاحوال و اقرب الازمان بمارساناد [ انه على ذلك قدير وبلاجابة جدير ] و برادران  
همه سلام می‌رسانند و مشتاق می‌باشند سلام و دعا بخذمت آصف زمان ملک الوزرا منشی الخیرات  
مغیت الخلائق نظام الملك وقت ادام الله علوه برساند و بخواص او آرزومند دانند و شاکر نم دانند که  
ما احسانهای ایشان فراموش نکرده ایم [ وما كان ربك نسياً ان تك مثقال حبة من خردل فتكن  
في صخرة او في السموات او في الارض يأت بها الله ] چنانکه عزیز را بواقعه نمودند که هرچ پیشت آید  
فرمان خدا نیست که زمین را باز کاوی و حفره کنی و دفن کنی و بخاک پیوندی هم در واقعه  
از آنجا گذشت دید لکنی زرین در میان صحرائی می‌تافت و لمعان می‌زد آن وصیت یادش آمد  
در حال زمین را بکنند دو کز کما پیش کرد همچنین بارها عاجز شد گفت مرا یکبار فرموده‌اند  
من چندین بار کردم ازان واقعه بگذشت و می‌رفت آن شخص را که او را وصیت کرده بود بدید  
حال با او باز گفت گفت بدان که آن نیکو بیست و احسان که از بهر آنک درازی مدت  
پوشانیده خیرهاست آن خیر پوشیده نشود و حق تعالی بفضل خود آنرا آشکار کند و اگر  
کسی را درین گمان است درنگر که درمنارهای بلند و ازان مؤذنان و منبرهای بلند و وعظ و اعظان  
و مکتبهای کوزکان و غیر آن که همه آن نیکهای محمدست صلی الله علیه و سلم وسی او و صبر او  
برای ذای کافران و قصد ایشان که حق تعالی وعده کرده بود که من این را آشکارا کنم و نکه دارم  
اگرچه ترا وارثی نیست من وارث نیکو کارانم [ ولسوف يعطيك ربك فترضى والآخرة خير لك  
من الاولى انا اعطيتك الكوثر انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ] نیکی که برای خدا بود نه  
از نور آفتاب بود و مهتاب استخوان در کور رود اما نور در زیر کور زود بیار ما نور آفتاب را  
در کور کن باز بر سر آید این سخن پایان ندارد [ قل لو كان البحر مدادا لكتلمات ربى لنفد البحر

قبل ان تفقد کلمات ربی [ حق تعالی توفیق بر توفیق و جذب و دعوات و هدایت بر هدایت متابع  
و افزون دارد ] حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم [  
جاوید طالب و عاشق باد آمین یا رب العالمین

( ۱۰۳ )

### الله مفتح الابواب

زندگانی فرزند مخلص معتقد نادره جهان طالب حق تعالی عالی همت احسان پیشه طاعت  
اندیشه لطیف کوهی یاک عنصر مونس الفقرا محب الاولیا جمال الدولة والدين احسن الله عاقبه  
دراقتاء اسباب شاذمانی و اعتناء اکتساب نیکنامی و تیسیر مقاصد دولت عالی منظوم باد و صحیفه  
کامرانی و توفیق خیر که اصل همه کامهاست و کیمیای همه مرادهاست با رقام فضل یزدانی مرقوم  
و اوج معرفت و اعتقاد مرتفع و فوج اجتهاد و میل خدمت رب العباد و حلالت طاعت مجتمع و روزگار  
همایون که سرمایه سعادت عالمیست و ملکی که از روزگار بیرونست بنشاط عقل و تازگی ایمان  
مقرون باد عقل بی چاره و جان هر بیچاره در نظاره عجائب صنع و تصرف و تفریق حق تعالی متحیرست  
که ارواح همچون کبوتران کببه پر بام او میدخانه حق جمع گشته اند بر زنان بعضی بر خوف  
می جنبانند یعنی پرشکر و مستی و صنع او همچون کبوتر بازی برین بام بلند بی الهام و اندیشه و تحویف  
و ترجیه هر کبوتر جانی را بطرفی کسل می کند لایق کوه آن کبوتر و بشهرها می فرستد بعضی را  
براههای نا ایمن فرستد که اسیر چنگل باز می شوند چچقق فریاد کبوتر می شنود که درماندیم اگر بد  
خدمتی رفت دیگر نکند وبال و بر بی ادبانه نجبانم او مناجات چچقق ایشان در چنگل باز می شنود  
بعضی را خلاص می کند و هیبتی و مرحمتی در دل باز می افکند و بعضی را جواب [ ولورد والعادوا ]  
می فرماید [ ولله ملك السموات والارض یغفر لمن یشاء ویعذب من یشاء ] یعنی آسمانیان همه لرزانند  
و زمینیان هم لرزانند چنانکه سؤال کرد مصطفی جبرئیل را علیه السلام از حال او گفت ساعتی  
چنان باشم که بر وبال من در همه وجود نکنجد و ساعتی چنان باشم که از هیبت و عظمت پنداری  
صعوه باشم مصطفی فرمود صلی الله علیه و سلم شما که مجردید و نور مطلق اسیر نفس اماره‌ی و همسایگی  
طبیعت عنصری نی شارا چون خوفست گفت آن عظمت ازان عظیمترست که عزازیل را بیک  
بازی مات کرد و هاروت را و ماروت را بیک اندیشه از اوج فلک بچاه بابل محبوس کردانید  
و از زمزمه تسبیح ابلیس را در دمدمه و سوسه آورد و هاروت و ماروت را در لجلجه سحر افکند  
[ و طاف علیها طائف من ربکم

بیت :

آجاکه بودی کاستان بادوستان در بوستان

شد کزک و روبره را مکان شد جفد و کس را وطن

عصمنا الله وایاکم وامننا من الفرع الاکبر وجمع بیننا اخواناً علی سرر متقابلین انه یعطى النعم قبل استحقاقها وینزل الفیت من بعد ما قنطوا [ برادران و خواهران جمله سلام می‌رسانند و مشتاق می‌باشد و السلام

( ۱۰۴ )

الله مفتوح الابواب

چون موکل ضرورت و بیچارگی بوالعجبی آغاز کرد و سخت دلی در پیش گرفت سر رشته صبر و تمناک از دست داد و زحمت طویل بحضرت آن مکرم جلیل آورد امیدست که بر هادت درویش نوازی و مسکین پروری و شکسته بندی که خوی مهتران و مقبولان و سابقان و صادقان است و معهود و مرسوم عهد آن یگانه است ادام الله علوه او را شا کر و ذا کر بداعی کسبیل کندها اگر چه تصدیع داعی دراز گشت لیکن بحمدالله سروکار با عالی همتست که این کستاخی و صد هزار پیش دل دریا صفتش زورقی باشد استسقای ماهیان ملول نکر داند لجه آن بحر را [ حدث عن البحر ولاجرح ] ذکر احسانش بر همه زبانها و شکر بی پایانش در همه جاها مستدام باد آمین یارب العالمین بر قضیه [ الاناء ] تیر شخ بمافیه [ از کوزه همان برون تراود که دروست ] عجب نیست مداومت آن یگانه عالم که رئیس اکابرست در خیرات و امام نیکوکاران منشی الخیرات و الکرامات ملک الامرا و الایامن با ائمه فائمه و اخلاص مشکین رائحه او در عالم منتشر باشد و دیگران را تحریض شود و راغب کند بر اعمال برکه [ هل اداکم علی تجارة تحیکم ] و اگر سهوی نعوذ بالله برود در مسابقت خیرات روز همت عالی متیقظ باشد که [ اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون ] زود کریبان دل محکم بگیرد و چنگ در دامن ندامت و استغفار سخت کند و تفحص نماید که سبب آن تغافل و تکاسل چیست و امهال و اهمال در خدمت ذوالجلال از کجا راه یافت آن ثلمه را بند کند و آن کین شیطان را تدارک کند تا دارالملک ایمان از چنین غوغا ایمن باشد و چون بنده عقد او مید بحضرت جاوید بست و خدمت و طاعت شکسته بسته اساس نهاده بر امید آنک کمال گیرد و کمر خدمت بر میان بست کبری که وسیلت شود بتاج قبول بار آورد این کمر چون بر میان متعبدست شد لابد خوف افتادن باشد تدارک آن بیاید کرد



[ افاحرف من جلك الحل عقده تداعى و شيكاً بانحلال سراير ]

درست تهاونی رود شیطان درفرايض طمع کند

[ فاحذر صغار الشر قبل كباره ان الكبار بدایتین صغار

آغاز مناره زیکی خشت بود مهمل داری توخشت رازشت بود

[ واما بنعمة ربك فحدث ] بقدر امکان تدارك باید کردن تا بازگردد خدمت را بر میان محکم کن

و اگر چه آن خدمت در فضیلت ازان افزونست که اگر صد گمر بندی همچو خرگاه ترك مقصر

باشی و اگر هر سر مویی زبان شود درشکر و ثنا قاصر باشی و مقصر

شعر:

[ ولوكان لی فی كل منبت شعرة لسانا يشكر منك كان مقصرا ]

ایزد تعالی صدر آن صدر را و ضمیر منبران امیر را ادام الله علوه بنور اخلاص که وهاب

اخلاص جل جلاله جهت مخلصان حضرت خود پنهان کرد است در مخزن غیب آراسته دارد

و قضای حقوق بی حدش که فرض عین و عین فرض است که تران را کرامت باذ تا جاودان

در مکافات و مجازات آن اصطناع و احسان که بمجازات مجزی نخواهد شد [ و هذا دعاء لوسکت

کفیته ] پیغام آن عزیز و حفظ الغیب بدين داعی رسید دلکشایی حاصل شد

بیت:

راحتش بادا کز و مر خلق را راحت بود

نیست ممکن خلق را راحت مگر از روح پاک

صد هزاران دیک حلواخته آن لطف الفعال

صد هزاران جام باذہ برده زواند وهناک ]

( ۱۰۵ )

الله مفتح الابواب

الله یجمع بیننا و یرفع البعد عن بیننا قال النبی صلی الله علیه وسلم [ ان لله تعالی عباداً

امجاداً محلمهم فی الارض کمثل المطران وقع علی البر اخرج البروان وقع علی البحر اخرج الدر

الحلق عیال الله فافضلهم عند الله انفعهم لعیاله ] بحمد الله امروز درین دور مشارالیه در نفع عباد

و اکرام فضلا و تربیت فقرا و انشاء خیرات تقبل الله ملک الامرا دستور اعظم نظام الملك

فخر خراسان و عراق لطیف الفعال و الاخلاق امیر دیندار ولی الایادی و الانعام الذاب عن

حريم الدين ربیضة الاسلام تاج الحق والدين ادام الله علوه و اکرمه و احسن طاقته و تقبل حسناته

و مجاوز عن سیئاته و امنه من الفزع الأكبر آمین یارب العالمین سلام و دعا که واجبست می رسام  
 و آرزومندی بملاقات حقایق غالب و باعث است میسر کل عسیر و مسهل کل صعب و معطی النعم  
 قبل استحقاقها قدیم الاحسان جل جلاله اسباب ملاقات بخوبترین وجهی میسر و مهیا گرداناد  
 [ انه علی ذلك قدير ] معلوم رأی عالی باشد که اگر در خور اشتیاق و ارتباط نامه نوشته آید هر  
 روز علی التجدید نامه جدید نوشتنی الا اصل اجتماع حقایق و تلاقی قلوبست و نخواهم که آن  
 عزیز را بصورت نامه خواندن تصدیع دهم لیک چون عزیزان استدعا می کنند بدان حضرت  
 تذکره و دران هم معذورند که [ المشرب العذب کثیر الزحام ] فرزند عزیز مخلص سیدالمدرسین  
 تاج الخطباء عالم فاضل متفنن جلال الملة و الدین الامام ابن الامام رضی الله عنه و عن اسلافه  
 الکرام پیوسته شاگرد و ذا کر احسان و تربیت و نوازش آن بزرگوارست و بشکر شهارطب اللسانست  
 اعلامی رود اکنون خویش این داعی مخلص است و عزیز عزیز هر مزید احسان و عنایت  
 و نظر پادشاهانه که درباره او فرماید این داعی منت نداشت و بحقیقت آن احسان بذین داعی  
 رسیده است و صدربکیر مرحوم ملک الافاضل رکن الدین نعمده الله برحمته برین داعی حقوق  
 داشت بانواع تقبل الله منه و منکم و من کل محسن [ والله لاینسی من احسن عملا و ما کان ربک نسیا  
 و یؤت کل ذی فضل فصله الدنيا مزرعة الآخرة طوبی لمن اغتم وزرع و اقرض الله قرصاً حسناً  
 یضاعف له ] خود بیدار دلی و انتهاض همت عالی و شفقت شما بخیرات ایزن تحریضات مستغنی  
 [ ولیکن رایت السیف من بعد شخذہ الى الهز محتاجاً و ان کان ماضیا ]

چاوید محسن باد و توفیق برتوفیق و تسدید برتسدید و قبول برقبول آمین یارب العالمین

( ۱۰۶ )

### الله مفتوح الابواب

سایه عدل و فضل ملک الوزرا آصف الزمان نظام الملك راستین صاحب اعظم دستور عالم  
 عادل مفضل کریم منشی الخیرات منبع الکرامات الموفق من السما المؤید من الرضا فخر الحق  
 و الدین ادام الله علوه و احسن عاقبه و تقبل حسناته و تجاوز عن سیئاته و ایده و نصره و لیسری یرسه  
 انه کریم مجیب دائماً مبسوط باد سلام و دعا که فرض عین و عین فرض است رسانیده می آید  
 و آرزومندی بملاقات عزیزش متوافرست و پیوسته مستنشق و متنسم اخبار سار می باشم و چون  
 می شنوم که هر روز در خیر و احسان حریص ترست و در اعمال صالحات راغب تر و در حقایق درین  
 بایقین تر شادمان می شوم و از مجیب الدعوات جل جلاله مزید توفیق و تأیید و رضا و قبول اومی خواهم

مستجاب باد شکرهای احسان شما می‌خواهم که بنویسم چون قلم از نوشتن عاجزست مکافات آن بحق تعالی جل جلاله حواله کردم انه خیر مجازی و مکافی دارنده تحیت فرزند عزیز شیخ صالح قانع متسک جمال الدین ایدة الله درویشی عزیزست مشتغل باوراد خلوات مدتی مدیدست که باقلت مال و کثرت عیال صبر را پیشه خود کرده‌است و قناعت را قبله خود ساخته است چنانک سیرت درویشان متقدم بوده‌است رضی الله عنهم تا بحدی خانقاهی بدست او بود دکران از بوستند هیچ جایی مراجعت و مرافعت نکرد از غایت قناعت خود امروز عیال افزون شده اند و طاقت قناعت و صبر ندارند از رحمت ملك الوزرا چشم می‌دارم که بر عادت درویش نوازی خویش خانقاه اخی کهرتاش را رحمه الله پادشاهی فرماید و بشیخ جمالی الدین ارزانی دارد تا بفراعت او و عیال او بخدمت و طاعت حق مشغول باشند و دعای شما گویند دعای او دران دولت نکو باشد و مستجاب باشد و برین داعی منعی عظیم باشد که آن احسان با این داعی کرده باشد که پیوسته دل داعی نکران احوال اوست و نیکویی و اخلاق خوب او بدان می‌ارزد که خاطرها متعلق بود بمعانوت و یاری او ملك الوزرا پیوسته مستفقد درویشان و مستحقان بوده‌است و زیر سایه درخت لطف ملك الوزرا بسی اهل خیر آرام یافته اند امیدست که شیخ عزیز جمال الدین شاکر و ذا کر آن احسان شود جاوید ملاذ و پناه اهل خیر باد آمین یارب العالمین

( ۱۰۷ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

مسابقت و مسارعت و منافست و مبادرت امیر اجل عالم عادل ملك خلقت عاقبت بین کریم الاخلاق طاهر الاعراق الحریص علی الخیرات الراغب الی الحسنات شمس الدولة والدين ضياء الاسلام والمسلمین ادام الله علوه و وفقه و سدده بر تقادم ادوار برحیرات و حسنات و طلب مرضات رب السموات روز بروز افزون تر باد یسر الله له الیسری و جنبه عن الیسری سلام و دعا مورد می‌دارم [ سلام علیکم لاسلام مودع و لیکن سلام لایزال جدید ] شنوده می‌آید توجه او الی الله تعالی و بتبل او بخیرات هر روز افزون ترست شادیهی می‌افزاید تا مشرفه عزیز رسید متضمن انواع دلداری و لطایف بجان و دل تلقی افتاد و از عزم مبارك استماع رفت ان شاء الله تعالی آنچه نیکوتر و بهتر و نافع تر اولاً و آخراً بران موفق شود نستجیر الله تعالی انه خیر هادی و احسن مرشد و معلومست که این داعی احسانهای شما فراموش نکرده است [ شکرالنعیم واجب ] و دلداریها که فرموده است فقرا را و اهل خیر را در حضرت حق تعالی شفیعان شما اند که حق تعالی هر

عمل را صورتی خوب دهد و او را مستغفر و دعا کوی انکس کند که آن خیر کرده است [وماکان ربك نسیا] خواجه اجل دین دار حسیب نسیب موفق الخیرات ادام الله برکنه از خدمت شما شکرها گفت و از حسن سیرت شما و اجتهاد شما در خیرات و نیتهای صالح و عزمهای نیک حکایت کرد و نعم القرین هو شاذیها افزود و شکرها کردیم بر تراید باد

( ۱۰۸ )

الله مفتح الابواب

زندگانی مجلس عالی خداوندی در اقلناهی اسباب شاذکامی و اعتنا با کتساب نیکنامی و تیسیر مقاصد دولت تمامی سالیان نامتناهی باد سلك معالی بوفور دولت عالی منظوم و صحیفه کامرانی بارقام فضل یزدانی مرقوم و اوج حشمت مرتفع و فوج نعمت مجتمع و روزگار همایون بنشاط و خرمی مقرون داعی بغایت متحیر و متفکرست بشرح آرزومندی و اشتیاق بدریافت آن ولی الانعام و الایادی چگونه دهد و شکر آن مواهب جسم و عذر آن لطایف عمیم که از آن جناب کریم فایض شده است بکدام زبان تمهید کند [ فیالها قصة فی شرحها طول ] پس چون شرح آن در بیان و بیان نمی کنجد دست ازان داشتن و بدعای دولت عالی مشغول شدن بصواب نزدیکتر می شناسد ایزد تعالی آن ذات شریف را که طراز کسوت معالی و زینت ایام و لیالیست روز افزون دارا از بعد از ایزاد سلام و دعا عرض می رود که جماعتی درویشان عزیز که دعای ایشان در حضرت مستجاب باشد ازین داعی مخلص التماس کردند بشفاعت جهت خواجه فخرالدین یوسف که غریق نعم و عتیق کرم ملك الوزراست از قدیم و بسبب ناموافقی ایام بسیار کسر و زیان افتاده است او را و از خدمت خجل مانده است در غرامت و صدقات و مواهب ملك الوزرا ادام الله علوه بعالمین می رسد املست که آنچه در خدمت اوست تحقیقی فرماید و موهبت نماید تا مکافات آن احسان از رب العالمین اضعافاً مضاعفة برسد و بدین داعی منت باشد و براحسانهای سالف منضم گردد و السلام

( ۱۰۹ )

الله مفتح الابواب

زندگانی مجلس عالی امیر اجل عالم عادل مؤسس الخیرات مقدم الحسنات قانع الظلمه معین المظلومین مربی العلما محب الفقرا سیف الدولة والدين الغ قتلغ خاص دیندار عالی همت والی بك ادام الله قرین اقبال و دولت و سعادت و دوستکامی و شاذمانی و توفیق باد ایزد تعالی سفر و حضر موفق و مسدد و مرشد و ناصر و معین باذ بحق محمد وآله سلام و دعا و مدحت از سر صدق و ولا

و وفور محبت و هوا مطالعه فرماید آرزومندی بیدار مبارکش وافر شناسد اسباب ملاقات علی ایمن الحلال و احسن الفال میسر و مهیا باد چون شنوده می آید حرص آن عزیز بر خیرات و صدقات و صلوات شاذمانی می نماید و از حق تعالی مزید آن توفیق می خواهیم و استظهار کلی حاصلست بدان دوست مخلص ایزدش درین و کرامت روز افزون دارد آرنده تحت فرزند عزیز مخلص نظام الدین نظم الله اموره از خدمت شکرها کرد و آزادی واز دلداری شما و مظلوم پروری شما هزار چندانست و شمارا معلوم است که خاطر درویشان چند متعلق حالت نظام الدینست نظام الدین را هر چه هست فدای فقر است از عهد طفولیت الی یومنا هذا او فرزند فقر است هر چه در حق او کنند چنانست که در حق فقرا کرده باشد خصوص که این ساعت از انواع زیان مند شده است و از هر طرفی که امید سودی بود زیان بر زیان روی نمود مع هذا هر نشیبی را بالاییست و پس هر درستی آسانیست

شعر:

فلا تحسبن انا علی الدهر ضیع      فللدهر من بعد العثار نهوض  
[تا بود چنین بدست کار عالم      راحت پس آمده است و شاذی پس غم]

الا هر کسی را آن قوت صبر نیست که چندان صبر کنند که فرج پیش او آید او پیش فرج و امی رود دشواری ازینست اما خنک آنکس که همچو امیر دین دارالع والی بك ادام الله علوه مسکینان را و بی صبر ان را دست گیرد و بنوازد لله تعالی توقع می دارم که آن لطف که فرمودی در باب نظام الدین و او را باز جستی تمام فرمایی و او را ازین حال بر آری تا برین داعی منتها باشد و خدا دوستان ترا شاذکام کند و دشمنان ترا کور کرداند و دولت ترا آن سری کرداند تا هم این جهان امیر باشی و هم آن جهان امیر الله الله هنگام رقتست و وقت شفقت است کارد باستحوان رسیده است این ساعت یکی هزار بود و ثواب بی شمار بود و بر احسان پیشین منضم شود و فقه الله و سده و ایده و کلاه و رعاه و من الخیر لا اخلاه ماینز بدعای او میان بسته باشیم و یاران ما و برادران ما بدعای خیر میان بسته باشند فخر المشایخ جنید الزمان حسام الحق والدین سلام و دعا می رساند و آرزومند می باشد و السلام

( ۱۱۰ )

الله مفتوح الابواب

همواره ایام و اعوام امیر دین دار عالی همت روحانی ربانی خدای ترس درویش پرور مغیث المظلومین مختص الملوك و السلاطین ملك السواحل امیر الرواجل و المراحل عاقبت بین حلیم کریم

المعظم لامرالله المشفق على خلق الله بهاء الدولة والدين ظهير الاسلام والمسلمين ادام الله علوه  
 درخير كسترى ومظلوم پرورى و خداترسى و باخاضان حق همنشینی مستدام باد اوليا منصور و اعدا  
 مقهور و بحقيقت اولياى ماعقل ماست و اعداى مانفس اماره ماست و معلومست كه آدمى در دولت  
 و رفعت بر مثال خاكيست بازش در رايد بلندی برساعتى كه [ الدنيا ساعه ] باز بمضيض اجل  
 برزمين فر و كذارد خنك آن خاكى كه چون بالا بر آيد بر مركب باذ خویشان فراموش نكند  
 و بداند كه من همان خاك بى دست و پايم و اين بلندی و اين باذ عارىتست

بيت :

[ بر باذ فكنده بنای همه عمر بر باد كجا بود بنا يابنده ]

خنك آن خاك دران بلندی خویشان شناس بود و كويد خداوندا من همان خاكم خویشان را غلط  
 نكرده ام ترا مى دانم كه خداوندی بلندی آن تست من درين بلندی پست توم و بنده توم بقصد  
 هيچ دیده را بخاك خود خسته نكدم چون چنین باشد روزى كه اين خاك از مركب باذ پياده شود  
 حق تعالى او را سوار نور خود كرداند و بعوض مركب باذ مركب نور ارشاد بدهد و در كوش او  
 مى كويد كو سواره آن دولت كه [ لاتأسوا على ما فاتكم ] سلام و دعا بخواند و مشتاق داند  
 جمع الله بيننا [ اخواناً على سرر متقابلين ان الله على جمعهم اذا يشاء قدير ] امير عالم فرزند مخلص  
 از دعا كويان و شاكران و ذاكران احسان و اكرام آن يكانه است بسيار شكرها كرد از خدمت  
 آن پادشاهی كه كردند و لطف امید مى داريم كه عن قريب از حضرت [ ان الله لا يظلم متقال ذرة  
 وان تك حسنة يضاعفها ويؤت من لذه اجراً عظيماً ] مجازات احسان اضعافاً مضاعفة مدخر ماند  
 و شك نيست كه امير عالم را علمه الله حق تعالى از براى كاری آفریده است [ و ما خلقت الجن  
 و الانس الا ليعبدون ] الا جهت امتحان درين غلامى افتاده است چنانك يوسف صديق  
 عليه السلام چند روزى درين غلامى افتاد و بندكى غير حق كرد و خدمت مخلوق كرد آن  
 امتحان بود باز باصل خود رفت و آن خدمت حق است و ترك مخلوقان كرد [ كل شئ يرجع الى اصله ]  
 چون غريب و مهمان شاست چند روزى چون عزيز مصر باركان و اعيان و خدمتكاران و دوستان  
 خود جهت او وصيت خير فرمايند كه [ اكر مى مثواه عسى ان ينفعنا او نتخذة و لدا ] حق تعالى بعد چندين  
 قرن شكران عزيز مصر مى كويد بدین لطف كه كرد در حق يوسف صديق عليه السلام كه وصيت  
 كرد كه [ اكر مى مثواه ] توقع از مكارم اخلاق و خداپرستى و درویش نوازی آن يكانه است كه  
 پادشاهی فرمايد و سايه لطف مخدمانه و پذرانه بر سر امير عالم كستراند تا در آفتاب قيامت  
 سايه گردد از رحمت بر سرا و جاويد كه تر نواز باد مدارك ضمير منير بالهامات ربانى مقرون و منصور

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سینه هایون امیراجل عالم عادل محسن امجد اسعد مهذب الدولة والدین ادام الله علوه هر روز صافی تر و روشن تر باد سعادت ابدی مساعد و تصاریف زمان شاذی افزای و نواصی اعدای دولت در قبضه اقبال و سعادت او مدلل و مسخر باز توفیق خیرات که عظیمترین نعمت است و سنی ترین کرامت است اورا مدد از حضرت کردگار لاینقطع باذسلام و دعا و تحیت و ثنا ازین داعی مطالعه فرماید و آرزومندان وصال داند و الحریص محروم [ و لایلقاها الا کل ذو حظ عظیم ] باری تعالی اسباب ملاقات و ادوات موافقات میسر و مقیض کردانده و لی الاجابه و دعوة المشتاقین مستجابہ آرندۀ تحیت فرزند عزیز کافی معتقد هنرمند نیکو اخلاق شمس الدین دامت سعادتۀ از خویشان و فرزندان این داعیست احرام خدمت بسته است می خواهد که از جمله بندگان و چاکران آن حضرت باشد و پادشاهی و احسان شما هیچ امیدوار را خائب و محروم باز نکرده است و ما ذاک یلیق بیلادیم و حاشا عن نادیم توقعست که سایه رحمت و بنده نوازی و کهنتروری بروی کستراند تا براخوان و اقربان خود مفاخرت و مباحات نماید و مجربست که در کارها و خدمتها جلدت و میان خدمت او و خدمتهای دیگر خادمان و چاکران فرقه های بسیارست امیدست که مقبول آن مقبول گردد [ و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء ] و شاکر و ذاکر باز گردد چنانک چندین هزار امیدوار شاکر و ذاکرند از احسان شما [ الخلق عیال الله و احب الناس الی الله انفعهم لعیاله ] ان الله مع الذین اتقوا و الذین هم محسنون [ درین داعی منت باشد جاوید محسن باد و السلام

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سعادت آسمانی و کرامات ربانی میسر و مقیض رای عالم آرای ملک الامرا و الخواص الخصوص بالمقرب و الایناس صاحب الدولتین ولی السعادتین ناشر العدل و الاحسان ظهیر الملة محمدیه قاع البدعة الدنیه مونس الفقرا مرهبی العلم المویذ بالتوفیق و التشدید [ و لا آخرة خیر لك من الاولی ] معین الحق و الدولة و الدین ادام الله علوه و ایدیه و نصره و کلاه و رطاه و من الخیر لا اخلاه و احسن آخرته و عقباه سلام و دعای فراوان ازین داعی مخلص مطالعه فرماید و آرزومندی بملاقات باکرامات و سعادت عزیزش که دائماً بی انقطاع در حفظ حق تعالی محفوظ باد و مستبشر غالب و باعث آید توفیق ملاقات با سبایی که میسر حضرت کل عسیر علیه یسیر و لایحتاج الی البیان و التفسیر میسر و مهیا باد نوازشها و لطفهای پادشاهانه و حفظ الغیب که در دلداری این ضعیف می فرماید

شرح آن در آثار قلم در نیاید و در لهجات زبان در نکند شکر و مکافات آن موکولست و مفوض [خیرالناصرین و نعم المحیب القریب قدیم الاحسان معطی النعم قبل استحقاقها فما ظنک بعد استحقاقها جزاء الله افضل لما جزاه محسناً] آمین یارب العالمین آرند تیحیت فرزند عزیز کافی هزمنند معتقد کامل الکفایه شمس الدین دامت سعادتہ متوجه خدمتست و معیل و مستحق و دست کشاده و حسن الاخلاق و کافی و جلد در خدمت می خواهد که شرف آن قبول در یابد و بخدمت آن یکانه مشرف شود و از بندکان آن حضرت معدود گردد و براخوان و اقران خود مفاخرت و مباحثات نماید و کرم شاهانه آن بزرگوار دام الله علوه منتهض است بانجام حاجات و دستگیری محتاجان و او میداوران توقعست که درباره او پادشاهی فرماید و بنده نوازی برین داعی منت باشد و براحسانهای قدیم منضم گردد [وماکان ربک نسیاً] جاوید مغیث خلایق باذ

( ۱۱۳ )

### الله مفتوح الابواب

سعادت و اقبال و دو جهانی قرین روزگار ملک الامرا ولی الانعام ادام الله علوه باذ پادشاهی و لطفها و دقایق دلداری و درویش نوازی که می فرماید در حضرت [فن یعمل مثقال ذره خیراً یره] مقبول و مبرورست و عن قریب ثمرات آن خیرات در رسد [سأریکم آیاتی فلا تستعجلون] رافع تیحیت فرزند مخلص سعدالدین خویش این داعیست و کوزک مظلومست نیم باغ او را بتعلقان و بندکان شما خریدند توقعست که بندکان را وصیت فرماید که او را بلطف نکرند و از بندکان شما دانند عنایت و لطف پادشاهانه شما بر جهانیان می رسد و حق تعالی در خور آن اکرام و ولایق آن افضال از بهر شما نیکبها و خلعتها پنهان کرده است [ان الله لایضیع اجر المحسنین] داعی هر جا که هست بدان دعا میان بسته است و وام دارد داعی خیر آن عزیزست و شاگرد احسان او وام دار هر جا که وام دار باشد و قضای آن حقوق بدعا برو واجب باشد تن بی ادب دارم از جناب عالی زحمتش دور می دارم الا ضمیر و دل چالاک بخدمت می فرسم

بیت:

کر دلم را بینی آنجا که حرامات باد وصل من چنین مهجور تو پیوسته همزانوی او  
جاوید بحلل توفیق بحلل باذ و مغیث خلایق و قرین بوستان حقایق آمین یارب العالمین  
[تا ظن نبری که من کمت می بینم بی زحمت دیده هر دمت می بینم]

مع هذا چون عنایت و پادشاهی شما درباره این داعی مشهور شده است داعی شفیع می گیرد



امام اجل عالم خير القضاء تاج الدين ادام الله فضله که بار ديگر او را بنوازد ومنصب قضاوی ارزانی دارد که غير آن بزرگ ملجائی ومخلصی نيست اهل خير را امروز پاداش باقی دارد وبرين داعی منت عظيم خواهد بودن وبرمنتهای سابق منضم کرد وان شاء الله تعالى

( ۱۱۴ )

الله مفتوح الابواب

حق تعالى علمت وکفی به علما که بغایت واز غایت افزون تر خجلم وشرمسارم از ابرام  
وتصدیع مکاتبات بخدمت ملک الامرا المشرف بالعلم المزين بالحلم حسن الخلق لطيف الخلق  
المقتدى بسيرة النبي قاهر الشيطان الابي سراج القلوب ساتر العيوب سايس الشاردين ساقى الواردين  
منبع الادب منجج الارب ارتياح الفؤاد ينبوع الوداد ولى الاحسان خلاصة نسل الانسان معين  
الدولة والدين ادام الله علوه وخلد في سلامة الايام رفعته وحرس من الغير دولته وظاهر عليه احسانه  
ونعمه ومواهبه وقسمه وزاد فيما حوله وختم بالحسنى عمله واعطاء من خير الدارين سؤله وامله  
[ اطال الله عمرک في سرور .. وعاد عليك عيدک الف عام

ولازالت نفوساً من اناس .. تحمل عنک مجذور الحمام ]

سلام وتحيت مطالعه فرمايد و آرزومندی وتعطش کاشتياق الحبيب الى حبيبه والليل الى طيبه  
وتوقانی الى رؤيته الوضيه واخلاقه المرضيه لايمکن کتانه ولايقاوم الى اشجانه باری تعالى ملاقات  
باسرع الازمان وايمين الاحوال مپسر ومهيا کرداناد صفت آيينه ندارم درلطافت اما سخت روي  
آيينه دارم در وقاحت و ابرام اميدست که چون از بهر خداست جل جلاله خالصاً مخلصاً بر خاطر  
عزيز شريف لطيف ظريف ثقیل نبايد وا کر بدان را باميد صفت رحمت الهی و مجازات  
وثواب نامتناهی سبک کرداند موفق من رب التوفيق عرض می رود یکبار ديگر حال فرزند  
مخلص نظام الدين نظم الله اموره که باثافات سنيه که عقول بتديري خویش از محالست آن نتوانند  
سالم بودن و اگر بتديير عقل ممکن بودی از زيان احتراز کردن سلطان عاقلان سلطان عقل را  
نفرمودی خالق عقل که [ قل لا املك لنفسي نفعاً ولا خيراً الا ماشاء الله ولو كنت اعلم الغيب  
لاستكثرت من الخير ومامسني السوء ] چون حال آفتاب اين بود که سرکردان آن درگاه بود درنفع  
ضر ذره خود چه کويد وجه لافد توقع از مکارم عنصری بدرسته نه عارتي بل [ ذرية بعضها من  
بعض ] ميراث صفت کرم ورحمت واعهاد بر فضل حق وتوکل بروی تقديم خيرات که [ وعسى ان  
تکرها شيئاً وهو خير لکم ] متوارست ذريات طيبه را از اصول پاک خویش که [ والحقنا بهم

ذریتم] نظر عنایت پادشاهانه دریاب احوال متفرق شده و بی مراد کشته او گستراند تا احیای او باشد و برین داعی متقی عظیم باشد که فرزند عزیز حقوق خدمت و حقوق فرزندی دارد از عهد صغر چشم می دارم که کرم آن بزرگ مستغنی کرداند بعد ازین از کسانی که احسان الله را برکاری نمی دانند [تجد ماینفق مغرمأ] تا باقی عمر مرفه خلاص یافته باشد از غرامات و کرامات آن ولی النعم تا بدعای دولت و سعادت دوجهدانی شهابادعیان دیگر عمر بی پایان آورد مدیست که آن در یوزه نامۀ بخدمت منبع المکارم لازال قبله للآیین خواست انها کردن موقوف داشته شد تا رکاب همیون صاحبها اسعادات السهویة بچین و سعادت رجوع کند الحمد لله مراجمت آن عزیز مبشر قلوب و اشباح و مفرح عقول و ارواح کشت [ الحمد لله علی فضله . . . قدرجع الحق الی اهله ] [ اعلموآ آل داود شکرأ وقلیل من عبادی الشکور ]

( ۱۱۵ )

الله مفتح الابواب

الحمد لله تعالی که توفیق خیرات و توفیر صدقات و درویش نوازی و خدای پرستی و عاقبت بینی و خیراندیشی قرین دل پاک آن یکانۀ عصر کریم محسن ولی الایادی و الکریم کردانیده است زاده الله داعی مخلص سلامی رساند و بدعاء خیر و کرامات و سلامات ایشان مشغولست حاله الصلوات و الخلوات و سیخت خجل کشتم از آنچه فرمودید از ایثار و صلّه و احسان حقا که این داعی جهت آن نیامد که آن عزیزان در زحمت افتند تقبل الله منهم از ایشان قبول کرداند و اضعاف مضاعفه از خزینۀ الهی خود عوض فرماید و مزید و مدد دین و دولت و دنیا و آخرت آن عزیزان کرداند که [ویوت من لدنہ اجرأ عظیماً] دیگر اعلامی می رود که فرزند عزیز مخلص عالم زاهد عابد عارف ولی الله سراج الدین ادام الله برکته درصدد آن بود که مدرس مدرسۀ بزرگ باشد یا شیخ خانقاه عظیم الاغیرت حق او را بخدمت خود چنان مشغول کرد که از دنیا منقطع کرد اما چون تن آدمی ضعیفست همچون درختی ضعیف خاصه که میوه های علم و معرفت و موارد غیبی بروی فروز آیدنم باشد که شاخهای آن در زحمت بشکند محتاج باشد باستونها تا قائم ماند هر بنده خدا که توفیق یابد بخدمت این چنین درخت سعادت و نکه داشت او باستون زدن و تیمار کردن او بنده مقبل باشد آن خیر بالای نمازها و روزها و حجتها و صدقهای دیگر باشد زیرا صدقه همچون آب دادنست آب را زمین کلزار فرستی به بود که زمین خارزار اگر چه درکارست اما فرق بسیارست آن مقام مبارک را مصلحتست بشیخ اعز سراج الدین دامت برکته

ارزانی دارند و نام زدکردن تا صد هزار راحت و رحمت و قبول رویی نماید و این داعی  
منت‌دار باشد والسلام

( ۱۱۰ )

بِسْمِ اللَّهِ الْمَفْتُوحِ الْأَبْوَابِ

[ پیوسته سرت سبز ولبت خندان باد پیوسته دل جهان ز تو شادان باد ]  
شاذی بی‌عثار و مستی بی‌خمار ملازم فرزند عزیز فخر البین مظفرالدین اظفره الله علی کل عدو  
[ من الجنة والناس ] وایده و سده و ارشده و وقفه لما یحب و یرضی سلام و تحیت بخواند  
و مشتاق داند و معلوم داند که فرزند عزیز وافی نیکمهد حسام الدین بر من و تو حق خدمت  
و یاری دارد بسیار [ و البادی بالخیر لایکافی ] شنوده آمد که آن فرزند با او مناقشه می‌کند بقول  
صاحب غرضان و بعضی چیزها را محسوب و مسموع نمی‌دارد و حسام الدین امین و معتمد و فرزند  
ماست [ و القول قول الامین مع الیمین ] از بهر دل این پدر او را دلداری کند و وعده خلعت دهد  
و خاطرش را بجای آرد و آن لطف با این پدر کرده باشد و معلومست شما را که حسام الدین  
در کنار ما بزرگ شده است بد و نیک او او بهتر داند اگر کجاست و اگر قول کسی دیگرست  
علی کل حال آن از حال او دورست که در نصیحت و نیکخواهی تقصیر کرده باشد تا این قیاس نکنی  
و آن کجاست نبوی که [ ان بعض الظن اثم ] آن کجاست از قبیل آن ظهارست که پشیمان شوی  
و اثم بینی  
شعر:

[ ستر فنی اذا جربت غیری و تعلم انی لبق نصوح ]

الله الله این وصیها را درباره او از قبیل تکلف و مبالغه نشمرد و بلك از بسیار اندک و از هزار  
یکی هر زیادتی که درین مطالبه و مناقشه مطلوبست آن فرزند را و مطموع آن بحقیقت خسارتست  
و زیان تا معلوم باشد چنانکه گفته اند که مبارزی را اسب او زخم خورد پادشاه مرکب خاص که  
سراخر تا زیان اصطلب بود با و داد و او را سوار کرد تا کهان بران مرکب هم زخم رسید  
تا کهان از زبان پادشاه بجست که در بیغ در حال آن مبارز از اسب فرود آمد و چندانکه یدک  
دیگر پادشاه پیش کش کرد قبول نکرد و گفت من جان عزیز را از نصرت خواه تو در بیغ  
نمی‌داشتم و نکفتم که در بیغ توجت چهار پای که بمن دادی در بیغ کفتی بروم خدمت پادشاهی کنم که  
قدر روح من بداند و این کوه بکوه شناسی برم و اما دعوات خیر و سعادت و راست شدن  
کارهای شما از جایی که امید ندارید [ و یرزقه من حیث لایحتسب ] فذلک عنا و الاجابة من الله

والغوث والعون بلا كيف ولا كيفية حوالينا [ رضيت بما قسم الله لي ] [ وفوضت امرى الى خالقي ]  
لقد احسن الله فيما مضى [ ] كذلك يحسن فيما بقى [ ]

شعر

هر چه دشواریست بر تو هم زیاد بودتست

ورنه عمر آسان گذارد مرهم آسان گذار

خففوا يخفف الله عليكم والسلام اكر از حسام الدين شكرتو نشنوم خواهم رنجیدن عظيم  
[ انا نحن نزلنا الذكر وانا له لحافظون ]

( ۱۱۷ )

الله مفتوح الابواب

[ ان الله مع الذين اتقوا والذين هم محسنون ] دل دولت تازه وجان اقبال خندان بسعهای  
مبارك واهتمامات پادشاهانه صاحب اعظم دستور مكرم مشهور الافاق ولى الايادى والاشفاق  
خداپرست ربانى على همت وافر رحمت تاج الحق والدين الحسيب النسيب الاصيل الجميل ادام الله  
علوه بيوسته باد على الايام وتقادم الاعوام امداد توفيق برافزون وتضاعف اوليا واحباب مسرور  
بحق محمد وآله اهل الهدى والنور سلام تحيت و ثنا على التجديد رسانيده مى آيد آرزومندى بديدار  
همايون بى حد ومرست جامع الشتات وسامع الاصوات اسباب ملاقات بزودترين زمانى وهمايون ترين  
وقتى مسهل وميسر كرداناد عوارضى كه ذات مبارك را امتحان كرده است سبب درجات  
وسيلت نجات وثواب ايوبى ونجات يعقوبى را مستجلب وجاذب آرند تحيت بنده قديم شما  
ورضيع لبان نعمت شما فرزند عزيز مقبل معتقد شمس الدين دامت سعادتة بار ديگر متوجه  
آن كعبه آمال ومعدن افضال ومحط رجال كشته است واحرام آن خدمت بسته است [ والمشرى  
العذب كثير الزحام ] وصاحب اعظم ازان اصلست كه بندكان چون معاودت نمايند بحضرت  
ايشان چون جاي ديگر هيچ خود نيايند [ الرجوع الى الحق خير من التماضى فى الباطل ]  
برخوانند ايشان عفو فرمايند از ماضى وتاريخ بنده نوازى ازين ساعت از سر كيرند وصاحب  
اعظم ازان اصل است [ وحق على ابن الصقران يشبه الصقرا ] يرثى ويرث من آل يعقوب  
واجعله رب رضيا [ توقعست از اكرام وافر مجموع از مكتسب وموروث كه بار ديگر سايه مرحت  
ونظر عاطفت درباره اين اوميدوار مبذول فرمايد ] انه كان للوا بين غفورا [ ]

ان كان لا ير جوك الا محسن . . . فيمن يلوذ ويستجير المحرم

من از جهولی کردم چنان سزید از من . . . تو خود کریمی آن کن که از کریم سزد  
 دائماً موفق باد علی الخیرات والحسنات والاعمال الصالحات ومایرضی به رب السموات آمین یارب  
 العالمین احسانهایی که فرموده است ومی فرماید شکران در تحریر قلم و بیان زبان نکنجد وشکر  
 مکافات آن خیر از حضرت [برزق من یشاء بغير حساب والله مع الذین اتقوا والذین هم محسنون]  
 صورت نبندد باری تعالی ازان انوار که در خزانه بی نهایت از بهر مقبولان خویش مخزون کرده است  
 مکافات احسان آن یگانه کنناد [ویؤت من لدنه اجرا عظیماً] آمین یارب العالمین والسلام

( ۱۱۸ )

الله مفتوح الابواب

[صبح سعادت بجهان بردمید      ملك سلیمان بسلیمان رسید  
 انت الامیروان توت منشوراً      فالامردونك ان لم تؤمن شوراً]

امداد برکات و کرامات وعصمت الهی وتوفیق وتاید نامتناهی مقیض ورام مرام صدر کبیر معظم  
 سیدالوزرا آصف الزمان نظام الملك معدن العدل والانصاف شریف النعوت والاوصاف العالم العادل  
 المحسن مونس الفقرا مربی الفضلا صاحب الدولتین والدین علاء الاسلام والمسلمین اب الملوك  
 والسلطین علم الهدی والیقین ادام الله علوه واقباله وحقق مرجوه وآماله ولازال السعد له ناصرأ  
 وعین الکمال عن جلاله قاصرأ کلاه الله ورعاه ومن الخیر لا اخلاه واتم مکارم دینه وذنیه سلام  
 وتحیت ازین داعی مخلص مشتاق مطالعه فرماید وآرزومندی بلقای مبارک ومنظر هایون که هلال  
 عید محتاجان ومظلومانست وشمع جمع هنرمندانست غالب وباعت داند جمع الله بیننا اکرم جمع  
 فی ایمن ساعة یمتد الی الابد اجتمعاً فی الله ولله فانه لا ینقطع قال الله تعالی [الاخلاء یومئذ بعضهم  
 لبعض عدواالمتقون] یعنی الذین تخللوا وجالسوا وتواخوا لله تعالی کالمهاجرین تواخوا مع الانصار  
 فتلک الصحبة لا ینقطع فی الدنیا ولا فی الآخرة لان سببه لا ینقطع فیدوم بدوام سببه قال النبی علیه السلام  
 [کل نسب وسبب ینقطع الانسبی وسببی] یعنی سبب وضعته انا ونسب واخوة وضعها انا باذن الله  
 تعالی لا ینقطع الصاحبان فی الله یعین احدهما صاحبه علی الخیرات غیبة بخیهاله وحضوراً بمقاله فاذا خرجا  
 من الدنیا فلا قار ووجهما فتکالما بلسان الروح احدهما صاحبه کما ینتکلم الروح فی المنام وبل اظهر لان  
 فی النوم یتجرد الروح الشریف عن الجسد الیکشف الناسی الثقیل الجمادیة المظلمة فیقول الروح  
 لروح صاحبه نعم الاخ والصاحب لی انت فی الدنیا والآخرة الی آخر ما یقولان والعاقل ینکفیه  
 الاشاره وحفنة تکفی لتعریف الیدر آرندة تحیت فرزند مخلص الامام الفاضل المتقن الحسیب

النسب تاج المدرسين مجد الملة والدين ادام الله فضله وايدہ بروح منہ بخدمت تعريف او حاجت نيست که نظر عالی برضاير بيکانکان مطلع باشد [ اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله ] خاصة احوال حبيب و خليل و محب و دعا کوی خود که [ سياهم في وجوههم ] و کلامه في لحنه انه تدل على خصاله الشريفة الکریمه زاده الله قرباً اليکم و مودة و لافرق بينکم ظاهراً و باطناً متوجه خدمت بود اين مبارک باذراهمراه کرده آمد که مستجاب باد و مستدام على مر الايام اين مبارکی آمين يارب العالمين چون حامل خدمت از مخلصان قديم آن حضرتست و از خانه است برين مختصر مکتوب اکتفا باشد باقي بمشافهه بخدمت عرض رود والسلام

( ۱۱۹ )

الله مفتوح الابواب

همواره ايام و اعوام ملک الوزرا آصف الزمان نظام الملك دستور اعظم اب الملوك و السلاطين ناشر العدل و الفضل و الاحسان مجد الدولة و الدين علاء الاسلام و المسلمين مغيث المظلومين قانع البغاة و التمردين ادام الله علوه بخيرات و حسنات و تعظيم امر الله و الشفقة على خلق الله و الحب لله و البغض لله و الاعطاء لله و المنع لله و الاخلاص لله مستغزق و مصروف باذ اوليائى آن دولت و اقبال منصور و اعداى حضرت مقهور و ايزد جل جلاله درهمه احوال و افعال و حضر و سفر يار و نكهدار و مرشد و مدد و غفور و شكور بحق محمد وآله سلام و خدمت مطالعه فرمايد و از تكثير نبشتن مكاتبات برآي حوايج خلق ملول نشوند که [ المشرب العذب كثير الزحام ] پيوسته و هميشه انكشت نماي لطف و الاحسان و اجمال و كعبه ركبان و رجال باذ آرنده تحيث فرزند مخلص هنر مند صدر الدين شرح الله صدره فرزند سيد المشايخ جنيد الزمان ابو يزيد الوقت امين القلوب شمس الحقايق حسام الدين ادام الله برکته و متع المسلمين بطول بقائه متوجه خدمتست اميدست از لطف ميسور و کرم مشهور ملک الوزرا که بر عادت درویش نوازی خویش و عنصر شريف ظريف خویش معاونت پادشاهانه و نوازش مخدومانه در حق فرزند صدر الدين شرح الله صدره ارزاني فرمايد داشتن تا از میان دل و جان شکر و دعا گفته آيد و برين داعی مخلص منت بسیار باشد که اين داعی را درين شهر روشنايى و مونس شب و روز و غمگسار و خویش و قيله ايشانند املست که از خدمت شاکر و ذا کر باز گردد تا ثنائى جميل و ثواب جزيل و مجازات و مکافات [ کمثل حبة انبتت سبع سنابل في كل سنبله مائة حبة و الله يضاعف لمن يشاء ] حاصل آيد و اين احسان را پهلوی احسانهای ديگر نهد و مثل تربتهای ديگر و درویش نوازيهای ديگر

ندانند [شتان بین حومل وجندل] که ایشان از غرایب و نوادر سرهای خدایند در زمین در هر پانصد سال چنین بنده یکی در زمین آید غنیمت باید داشتن چنین خاطر را [اذا احببت عبداً كنت له سمعاً وبصراً ولساناً حتى بي يسمع وبى يبصر وبى ينطق وبى يبطن] و ما علينا الا البلاغ المبین جاوید فرست خوب و راست ملك الوزرا که مؤیدست تأیید [المؤمن ينظر بنور الله] مدرك حقایق و دقایق و حدایق حکم آسمانی باد [ومن يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً] والسلام

( ۱۲۰ )

❦ الله مفتح الابواب ❦

جواهر دریای معرفت نثار روح سباح سیاح ملك الحكما افتحار الاطبا جالینوس الفضل افلاطون التدبیر نادره الزمان طالب الرحمان اکمل الحق والدين ادام الله علوه پیوسته باد در شاه راه [صراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم] مهدی وسابق و سابق و برادات و غنائم و ارباب روحانی لاحق بمحمد و آله سلام و دعا رسانیده می آید و حفظ الغیب و لطفها که می فرماید بیانی بدين داعی می رسد جزاء الله خیر ما جزاه محسناً

بیت:

[ هر که مارا کند بنیکی یاز یادش اندر جهان بنیکی باد ]

از دیوان [من جاء بالحسنة] که من ذکر کنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ومن ذکر کنی فی ماله ذکرته فی مالی ومن ذکر کنی علی ملاء ذکرته علی ملاء ان الدیان اجزی بالحسنة و عنی عن السيئة [ هر تخم پاک که می کارد و هر نهال خیر که می نشاند مستکمل و مثمر و مستوی باذ هر چند که از تواتر تصدیقات بدان ذات خوب صفات از حد گذشت و خجلم ولیکن [المشرب العذب کثیر الزحام اولی بالبذل والا کرام] عرض می رود که فرزند عزیز امیر عالم اسعد الله از لطف شما چشم می دارد که عنایتی و معنوی در باب معیشت او بفرمایند بحضرت ملك الامرا نظام الملك عدل اصف کفایت افتحار الایامن ناشر الاحسان شریف الافکار زکی الاسرار الغ علی همت خدا پرست جهان پناه پروانه بك ادام الله علوه و جعل عقباه خیراً من اولاه و آخرته خیراً من دنیاه ازین داعی شکرها و عذرها که داند عرض کند اگر چه آن در عرض نکنجد [ومالا يدرك كله لا يترك كله] توقعست که مهم امیر عالم بسعی مبارک شما و بدست

عطا بخش نواز ملك الامرا صاحب السعادتین مكين الدولتين ادام الله علوه كذارده  
 آيدكه معيل كشته است وخرجها بيشرت شده تا بفرغت در خلوات و صلوات دعای آن  
 دولت بفرغت بال می گوید [ الخلق عيال الله فافضلهم لعيله انفعهم لعيله ]

فريدون فرخ فرشته نبود زمشك وزعبر سرشته نبود  
 بداد ودهش يافت آن نيكويي توداد ودهش كن فريدون توي

[ السخاء شجرة في الجنة اغصانها متدلية في الدنيا فمن استمسك بعض من اغصانها  
 رفعه الى الجنة ] فاد زكوة الجاه واعم بانها كمثل زكوة المال تم نصابها [ اكرچه آن موالى را  
 احسان شعارست و اكرام دنار و بوصيت حاجت نيست  
 اشعر :

[ وليكن رأيت السيف من بعد سخذه الى الهز محتاجا وان كان ماضياً ]  
 سنه اينست في الحركات بركات [ وهزى اليك بجذع النخلة تساقط عليك رطباً جنياً ]  
 نذكر بالرقاع اذانسينا ونكتب حين يطلنا الكرام  
 فان الام ان لم ترضع غلاماً على الاشفاق مذسكت الغلام  
 ولهذا قال ربنا تعالى [ ادعوا ربكم تضرعاً وخفيه فلو لا اذ جاءهم بأسنا تضرعوا ] جاويد محسن باد

( ۱۲۱ )

الله مفتاح الابواب

سعادت و اقبال دو جهانی نثار روزگار امير محسن منعم مكرم خوب سيرت و اقبال  
 ياك اعتقاد خير اندیشه احسان يشه مجبر الفقرا معين المظلومين عزيز الملوك والسلطين  
 شمس الدين ادام الله علوه واحسن عاقبه وايدو بروح منه پيوسته باد و توفيق خيرات كه  
 بهترين سعادتها ست و على ترين كرامتها هر روز بر افزون سلام و دعا ازين داعي مخلص  
 مطالعه كند و سخت مشتاق داند [ سلام على من غاب شخصه و حضر ذكره بيت  
 [ سلامت كنم زانك در خاطرى كراز چشم دورى بدل حاضرى ]

بارى تبارك و تعالى كه جامع شتات و سامع اصوات و قاضى الحاجات است اسباب ملاقات را  
 على احسن الحال و اكرام الاتار مهيا و ميسر كرد اناد انه ولى الاجابه اعلام رود كه حامل  
 تحيت خواجه عزيز منعم مكرم تاج الدين فخر النجارة و تحته كر ادام الله علوه و صانه  
 عن مكاره الزمان الات روينه بدان طرف مى آرد اكر بخدمت آن شاهان ادام الله علوهم



واید هم ونضرهم فی الدارین قبول آید و بخزند توقعست که در رسانیدن بهای آن تمجیلی رود  
 تأخیر نرود سعی جمیل نمایی و کرم و لطف نمایی تا بهای آن زود تری تأخیر بذو رسد  
 تا بمراد باز آید و دعای آن دولت می گوید ازین طرف فرزندان همه سلام می رسانند  
 سلام ویرسان می باشند فرزندان عزیز شما سلامها بخوانند و آرزومندانند [ الله یجمع  
 بیننا و یرفع البعد عن بیننا و جعلنا اخواناً علی سرر متقابلین جمنا الله و ایا کم علی مواءد  
 الخلد خالدین  
 بیت :

جهد کن تا چومرک بشتابد بوی جانت بکوی او یابد  
 [ فن یعمل مثقال ذرة خیراً یره الدنیا مزرعة الآخرة ] هر که در هنگام کاشتن سستی  
 و کاهلی کند بوقت خرمن پشیمان شود و پشیمانی آنکه سود ندارد امروز که مهره بدست  
 کمزن و غنیمت دار که مردم تو کنجیست و کیمیایی است در ذکر حق و طاعت او خرج  
 کن چندانکه توانی و نومید مباش [ انه لایئیس من روح الله الا القوم الکافرین ] هر روز  
 روشنایی و دولت و توفیق افزون باد و السلام

( ۱۲۲ )

### الله مفتوح الابواب

زندگانی فرزند مخلص معتقد خوب سیرت پاک سریرت فخرالاولاد علم الدین دامت  
 سعادت و ایده روح منه در شانمانی و اشراح صدر و توفیق طاعت و صراط مستقیم مستدام  
 باد و سایه فضل الهی بر احوال هر دو جهان او گسترده باد سلام و دعا ازین داعی مطالعه  
 کند و آرزومند داند باری تعالی اسباب ملاقات و شرائط موافات علی احسن الحال و ایمن  
 الغال مرتبط و ملتفق کرد ناد انه ولی الاجابة علامه قبول الطاعات ان یستتبع الطاعات  
 الاخری و یستجذب الحرص فی الخیرات علی التوالی [ سارعوالی مغفرة من ربکم و جنة  
 عرضها السموات والارض ]

بیت :

زان پیش که دازه را اجل بستاند هراد که داد نیست می باید داد [  
 دنیا تیز بازار خیر است [ هل ادلکم علی تجارة تحیکم ] در بازار جهان آن فروش  
 و آن خر که ازان سوی بازار پشیمانی نباشد بازار کرم است هر که متاع خیر نخرید پشیمانی  
 و هر که بخرید پشیمان که چرا افزون نخریدم

[ درجهان شاهدهی ومافارغ در قدح جرعهٔ وما هشیار ]  
 زین سپس دست ما و دامن دوست زین سپس کوش ما و حلقهٔ یار ]  
 خیز تا زآب روی بنشایم باد این خاک تودهٔ غدار  
 ترك تازی کنیم و بر شکیم نفس رنکی مزاج را باز ار  
 والسلام علینا وعلیکم وعلی اهل نادیکم ومن حل یوماً بوادیکم [ آمین یارب العالمین

( ۱۲۳ )

❦ الله مفتح الابواب ❦

[ خیرالناس من ینفع الناس ] بر ناصیهٔ اقبال امیر اجل کبیر عالم عادل مؤید منصور  
 مجاهد فلان الدین ناصر الهدی والیقین ناشر الخیرات فی العالمین مربی العلما مونس الفقرا  
 قانع البغاة زعیم الجیوش والغزاة نصیر المجاهدین عضد الملوک والسلاطین هایون النع اعظم سوباشی  
 بک ادام الله علوه مکتوبست و بر دل مقدس مطهر موفق شما [ وکتب فی قلوبهم  
 الایمان ] نبشته است و موسم کرده لا جرم می دانند که این دولت دنیا آلت صید و شکار  
 آخرتست جهد می فرماید و شکار خیرات لیلأ و نهارأ نفسأ و مالأ بدست می آرد  
 خالصأ که و [ انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاءً ولا شکورا ] تا روزی که  
 منصب و مال که دام است از بوستانند حسرتش نباشد که دام رفت و شکار حاصل نکردم  
 لاشک طاعت بهترین خیرهاست و لکن آنچه عوض طاعت خواهی یافت بهترست از طاعت  
 [ من جاء بالحسنة فله خیر منها ] شبه بدهی دری بستانی فانی بدهی باقی بستانی مرده  
 بدهی زنده بستانی الحمد لله که بران یکنانهٔ عالم عنایت اعظم الهمی قرین و معین است  
 هر روز افزون باد ناطقان دعای شما می گویند و ضامنان دعای شما می گویند [ یقول  
 المال کنت فانیاً فابقیتی و کنت ضایعاً فأدیتنی ] مشرفهٔ شریف رسید و احسنانی که  
 فرموده سخت درخور وقت بود مقبول و مبرور باد آمین یارب العالمین.

( ۱۲۴ )

❦ الله مفتح الابواب ❦

قدم و اقدام و قدم و دم مبارک هایون امیر اجل صدر کبیر عالم عادل خدای  
 ترس عاقبت اندیش عالی همت شامل رحمت صاحب الالقاب الشریفه العالیه طالب الاوصاف  
 الباقیه الدائمه بحقیقت لقب نیک او دارد که بدان لقب باقی رودارد و از لقب فانی ننک

دارد برادران فلان فی الممالک مستوفی و ذوالفضل المستوفی ادام الله فضله و علوه هاره لیلای و نهارا بحیرات و باقیات الصالحات المارکات الطیبات معروف باذ تا آثار آن و ثمرات و نتایج آن خیرات تا ابد الابد کرد روح یا کشر طواف می کنند بخدمت که ای روح پاک دزان صورت تو بسیار بقدیم کرد ما طواف کردی و طالب ما بوذی مادرین صورت تا ابد حق آن خواهیم گذارد سلام مطالعه فرماید و از صحیفه کاغذ بک از صحیفه دل صاف خود که مسطر و رقم گاه [ کتب فی قلوبهم الایمان ] است و تقصیری که می رود در رسوم زیارت عالم الاسرار واقفست که از فراموشی و کاهلی نیست و حقوق پیشین فراموش نشده ( و ما کان ربک نسیا ) درین وقت خانقاه ضیاء الدین وزیر رحمة الله که بشیخ اجل کبیر امین القلوب جنید الزمان ولی الله حسام الحق والدین ادام الله برکته مفوض است و معلومست که خانقاه و خیرات که در عالم بنا کرده اند بر امید آن کرده اند که بنده حق نه بنده دق و یار خاصه نه یار کاسه و عاشق دیندار نه عاشق دینار و درویش جاندار نه درویش نان خوار باشد که روزی از اقبال اتفاقا درین عمارت گذر کنند کو طمع آن که مقیم شود اکنون این داعی را معلوم شد که ضیاء الدین مرحوم نیت او مقبول بوده است که آن خیر او چنین بنده مفوض شد و آنجا که روح او ست رب الارواح می داند که شاذست بدین و اگر بدانستی بجای هر خشتی خشت زر نهادی اکنون بعضی از قاصر نظران در انجا حکمی می کنند و محکم او راضی نیستند که ایشانرا طاقت معامله حکم او نباشد توقصست که چون فرمان را مطالعه فرماید برادرانه و دوستانه دست ایشان را ازان مرد حق کوتاه کند که آن مزوران باهل تزویر در ساخته بودند الله الله چنان کند دل او راضی و خشنود شود و این داعی در عهده است که ضیاء الدین و خدای ضیاء الدین ازان راضی خواهد بود تا برین داعی و جماعت اصحاب منت باشد و از حضرت سلطان وقت عظم الله دولته بران موجب فرمان شده آید و ثواب این همه شارا باشد و بر منتهای سابق منضم گردد و ذخیره روز جزا باشد ان شاء الله تعالی ،

( ۱۲۵ )

الله مفتوح الابواب

شرح الله صدر مولانا قاضی القضاة الذی استحق الصدریة بشرح الصدر و اشاعة الفضل و الخیر العالم الفاضل العادل المتقی البارع الورع منبع الحکمة قانع البدعة بحی السنة ادام الله علوه

و فضله و اتم مراده و قضا حوائجه و احسن عاقبه و اکرم فی الدارین منزلته [ و سلام علیه یوم ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا ] سلام و خدمت از این داعی قبول فرماید و الله که بیوسته آرزومندم که زیارت و استفادت بیایم بخدمت الاعذرهای این داعی مولانا را معلوم باشد [ تقلبها کیف یشاء و ماتسقط من ورقة الا یعلمها و لاجبة فی ظلمات الارض ان کل نفس لما علیها حافظ و ما یتزل الا بامر ربك له ما بین ایدینا و ما خلقتنا ] لکن حقا علی هذه اتلاق و الفراق دل از مهرش و زبان از ذکرش و دیده از خیال مبارکش خالی نیست و حقوق نم که پیش از این از عنایات و الطاف مخدومانه او رسیده است هیچ فراموش نیست باری تعالی ثواب و اجر و پاداش آن را باوفر الاعواض و الأجرور برساند [ و یزید من لدنه فضلاً عظیماً ]  
 آمین یارب العالمین و السلام

( ۱۲۶ )

الله مفتوح الابواب

صحت و عاقبت فلان خوب اخلاق فرشته صفات زنده دل روشن ضمیر فخر العباد زین الزهاد خدای شناس عاقبت بین معین الفقرا ادام الله عصمتها و زاد کرامتها می خواهیم از حضرت [ و اذا مرضت فهو یشفین ] جل جلاله تا از دار و خانه لطف لایزالی و از خزینة کرم و عطایای بی نهایت خداوندی خویش آن یگانه عزیز را شربت شفا و داروی صحت تن و دین و دل فرستد که وجود عزیز او مونس فقرا و مالمجا و درویشان و ارشاد سالکان راه راست بنصیحت و موعظت و یاری بدم و قدم و آنچه وسع او بوده است بیوسته درخیرات و طیات و صلوات و خلوات و مناجات کوشیده است بر حضرتی که یک دم و یک نفس بر آن حضرت ضایع نیست و مقال ذره بردرگاه او هرگز فراموش نشود و کم نشود و آن ذره نیکی را کوه گرداند و کوه تقصیر را ذره گرداند که می فرماید که من خلایق را از عدم بوجود آوردم و ایشان را عمر و عقل و اسباب دادم از بهر آن ندادم تا درین تجارت و زراعت اعمال صالحه و اعمال غیر صالحه من بریشان سود کنم که من از سود مزهمم بلک از بهر آن آفریدم تا ایشان بر من سود کنند و دولت گیرند و سعادت ابد یابند و بحمد الله این معالی بران خاتون یگانه روشن شده است و پیش چشم وی معاینه بی حجاب استاده است آنچه دیگران را تقلیدست و کمان از دولت آخرت او را تحقیق است و یقین الا چون رخت از تخته برون آرند و بر خداوند کاله عرض کنند خوشترش آید سبب نامه نا نوشتن شمارا معلوم است که مقادیر جمله بدست و فرمان حضرتست

بی دستوری حضرت یکدم و یک نفس ممکن نیست و مثال خلقان در دریای تقدیر همچون کشتیهای سرگرداندن مسخریاد را کننده بانگ می‌زنی که ای کشتی این سو بران کشتی بحکم حال جواب می‌گوید که ما محکوم باز دریایم تا از چپ آید یا از راست از پیش آید یا از پس و اگر باور نمی‌کنی عجز خود را بین که صدهزار کار تو بی‌مراد می‌رود از دریچه عجز خود عجز همه عالم را مطالعه کن و از دریچه عجزها قادر بر اطلاق را مطالعه کن زیرا شاه هر لحظه لکام اسب بدان می‌کشد تا اسب فهم کند که بر پشت او سوار است که بر سر وی لکام عجز نهاده است جاوید سدادی و صحت تن و صحت نظر باد والسلام

( ۱۲۷ )

حاشیاء الله مفتاح الابواب

سلام و دعا و شکر و ثنا بخوانند و آرزومندی غالب دانند و عذر قبول کنند که اگر نه عنان اختیار بدست تقدیر آسمانی بودی بخدم آمده شدی الا کشتیهای مرادات در میان دریا اسیر با دست و خرمها در صحرا منتظر باد

اگر محول حال جهانیان نه خداست [۱] چرا مجاری احوال برخلاف هواست [۲]  
 بلی خداست بهر نیک و بد عنان کش خلق ازین سبب [۳] همه تدبیرهای خلق خطاست  
 تقدیر آسمانی چگونه کردند چنان کرد که بدست مانیست الا ناله مشتاقانه و آه مجانه وصال فراق بحکم ملك خلافت و این معانی و این بند و کشاد و کون و فساد بر اغلب خلق پوشیده است احوال خود را می‌بینند و گرداننده حال خود را نمی‌بینند بی‌مرادی خود را می‌بینند و انکس را که ایشان را بی‌مراد می‌دارد نمی‌بینند باری کاشکی کجانی بر زندی [الایظن اولئك انهم مبعوثون] بحمد الله تعالی که بوی خوش این دانش و اثر این اعتقاد از خدمت بزرگوار عالی همت فرشته اخلاق می‌آید آن خداوند روشن دل منور جان حلیم کریم فخر الملوك و السلاطین ادام الله علوهم لقبی نمی‌بایم که آن خداوند را صفت کنیم که لقبها را ناکس و کس در نامها و مخاطبات دستمال و مستعمل کرده اند اگر چه بحقیقت دریا مستعمل کس نشود چنانک قائل گوید  
 بیت :

لطف تو تنک شکر طعنه خصمان مکسی

قیمت تنک شکر کی شکنند از مکسی

[۱] قضاست. [۲] رضا است. [۳] بدین دلیل.

دست در آن اقبال گاه قدیم و آستانه در زده است الله الله محکم دستکاه هیست محکم کیرد که هرگز نخواهد آن دستکاه باطل شدن هرک دست دران دستکاه زد دستش گرفتند بالا بردند دستگیری همه عالمش کردند آفرین بر همت باد و بر نظرت باد که درین عالم پرتشویش و درین دریای بی فریاد خود را بهر موج هوا و هوس نسپردی دست در کشتی نوح زدی و محکم گرفتی قوت بر قوت توفیق بر توفیق مدد بر مدد رحمت بر رحمت هر زمانت افزون باد این دعا بر ما فریضه است در عقب هر پنج نماز بلك کار ما از پنج وشش گذشت

[ بر مردم چشم گذرت بایستی . . . و ز کردش این دل خبرت بایستی ]

امینست که خبرت کنند زیرا که طالب آن خبری آن مطلوب هیچ طالب را محروم نکرد اندید تعالی و تقدس اگر کلمات ما فهم نشود تمام ترجمانش عشقت و کر ضمیر ما معلوم نشود غمازش چهره زرد و اشکیست ولیکن آن اشک را از رشک بهر دیده نمایند و آن شراب را بهر کله نیباند [ حرام دارم با مردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم ] سخن دراز کسی گوید که آنچه مقصود اوست بزبان نتواند آوردن و در کدام زبان و دهان کنجد آن سخن که در زمین و آسمان نکنجد که [ ماوسعنی سمائی ولا ارضی ] وقتی عزیز بد رختی رسید شاخ و برکی عجب دید و میوه عجب هر کرامی رسید که این چه درختیست این چه میوه است هیچ باغبانی فهم نکرد و نام آن ندانست و جنس آن نشان نداد گفت اگر فهم نمیکنم که این چه درخت است باری می دانم که تا نظرم برین درخت افتاده است دل و جانم تازه و سبز شده است بیا تا در سایه این درخت فرو آیم چه گویم و چه نویسم بر دعا اقتصار کنم و دعا را نیز پایان نیست زیرا دعا رحمت خواستن است چون رحمتهاش کونا کون است رنکارنک دلربا هر لحظه آن لطف دعای نو می انگیزد از میان جان دعا بی قرار است و دعا کویان بی قرارند [ وان الی ربك المنتهی ] کسی که آوازه منتهای بی منتهی شنیده باشد و در جان او نشسته چون نکرین در میان انکشتری همچون آن خداوند باشد پسران و جویان و نثار کنان [ ضاعف الله التوفیق انه کریم مجیب ] باقی را ضمیر روشن پادشاهانه او نا نوشته بخواند [ الرحمن علم القرآن ] سفر مبارک باد و باز کشتن از سفر مبارک تر و نافع تر مرادهای بسیار و کامهای دل میسر و آنچه او میدارد حاصل بی منت خلق از فضل حق و آنچه او میداند در خاطر شما نمیگذرد و آن را چشمی ندیده است و کوشی نشنیده است و وهم و فهم هیچ آفریده بدان نرسیده است

[ قلم اینجا رسید سر بشکست مرغ اینجا رسید پر بشکست ]

تا با تو فغان آشنایی ما را آشنایهای دیگران در نظر ما حقیر شده است و تا لطف وفای شما دیدیم

لطفها و وفاهای دوستان دیگر کاسد شد اعتقاد شما و یقین شما نور داد اعتقادهای دیگران هوس و بازیچه نمود آن فضیلت که خدای بخشید بشارت شما را که تمام خواهد کرد  
 [ و من يتوكل على الله فهو حسبه ان الله بالغ امره قد جعل الله لكل شيء قدراً ]  
 مشرفهای عزیز رسید و خوانده شد و شکرها گفته شد و بجای هیکل و تمویذ آمد اگرچه پیش از آن نامه‌های نا نوشته می رسید و منزل بمنزل از احوال مبارك شما بیغام می آورد که [من القلب الى القلب روزنة] حق تعالی ملاقات را سببی سازد خفیف انه کریم لطیف ملاقات لا ینقطع ابد الابدين کرمهاس تبارک و تعالی والسلام

( ۱۳۸ )

الله مفتح الابواب

[ سلام لاح کالبد السنی سلام فاح کالورد الطری

سلام رق نشرأ کالجرامی سلام طاب کالرطب الجنی ]

حق تعالی اعلام الغیوبست او را بکواهی می آوردم اگرچه دانم بوعده شهد الله که او بی کواه آوردن من خود کواهی می دهد بر هر چیزی بوقت خویش خاصه درکوش پرنور سمیع لطیف کامل العلم کامل العمل فی اقواله و افعاله و احواله السامع اللامع بیدار هشیار یابنده تابنده حلیم کریم شریف ظریف حاضر ناظر ابدی احدی هم فرزند مراهم پدر هم نور مراهم بصرهم منظور مراهم نظر حسام الحق والدين ادام الله برکته و متع العالمین بطول عمره و علو امره که صباحاً و مساءً منقطع نیست سلام و تحیت و عرض اشتیاق رؤیت بردست نسیم و صبا تبلیغ می رود بیت :

[ بخدایی که عرش از عظمت در فم آسمان نمی کنجد

که اشارات آرزومندی در بیان بنان نمی کنجد

الا این مرکب جسم پر علت کاهی بیمار و کاهی پلنک و کاهی خرنلک هیچ بر مراد دل هموار نمی رود کاهی لکلک و کاهی سکسک کاهی قبله و کاهی دبره نه می میرد نه صحت می پذیرد و خواهم که سلام مدام بفرستم و عذری که تو نو حادث می شود بنمایم ولیکن از طمع آنک باشد که فرصت یابم و از طبع رنجور خود دزدیده شبانکاهی یابکاهی بنفسه خود بیایم سلمه سلام خود آرم بنفس خود شعر :

[ وما غلظت رقاب الاسد حتی بانفسها تولت ما عناها ]

بمحمد الله تعالى که درآمدن و درسلام از آفت ایام و غیرت رب الانام صد تأخیر روز و هیچ تمهید عذر تعریف حال نکند ضمیر منبرش واقف است از ورای تقلید و ورای استدلال که بیوستگی و اتصال و امتزاج و اتحاد و اختلاط بی چون و بی چگونه ارواح ماورای بیوستگیهاست بفضل حق تعالی و اتقم که ذوالفقار مرکه که قاطع همه اسباب است آن اتصال را نبرد و تاریکی لحد بفضل احد نبوشاند و طوفان قیامت دران خلل نیفکند که [والباقیات الصالحاتش] لقب کرده است [خالق الاسماء و الالقاب] درین روزها شنیده باشید که مخلصی دعوتی می ساخت اگر چه آن عزیز از حضور دعوتها از نازکی و لطف مزاج محروس گریزانست لیکن نمی خواستم که بی حضور مبارکش باشد ه [لاصلوة الا بحضور القلب]

من بنده آنکسم که بی ماش خوش است      جفت غم آنکسم که تنه اش خوش است  
 کسیند و فاهاش چه لذت دارد      زانم خبری نیست جفاهاش خوش است

چه پای جفا ازان معدن صفا و وفا که تا قوت بود تن و جسمش را وفا می کرد شب و روز در معاونت این ضعیف بود و امروز که تن ضعیف شد و روح مبارکش قوت گرفت بدین صفت که قائل گوید

بیت :

[فصلیست چو وصل دوست فرخنده شده

و ز مردن تن چراغ دل زنده شده ]

بنآید روح قدس درباری و معاونت این ضعیف و لطفهای معاونت او می رسد [شکر النعم واجب] بهانها می کردم بصاحب دعوت و بفرداو پس فردا می انداختم بر امید قدوم مبارک شما تا بحضور صورت مبارک شاد شوند و آن دعوت که کوارنده آید بکلشکر و کوارش حضور و تبسم شما قسمت نبود و آن دفع و بهانه چون بسیار شد دل آن دوست شکستن گرفت و بهانها را متهم داشتن گرفت چون دراز شد بر خیال لطیف ظریف شریف آن عزیز بضرورت قناعت کردیم [رضینا بعض العیش حقیقت بزرگست ما بر خیال این خیال قناعت کردیم که باقی باذ این خیال ابد لا یقطع این چند حرف بی دل و بی دست نه هشیار نه مست نبشته آمد عذر خواستن حاجت نیست که در ضمیر مبارکش کسی دارم بی واسطه آنجا حاضر که عذر من می خواهد از من بهتر و فصیح تر و راست تر و بی تهمت تر باقی باد الله یجمع بیننا و رآء الجمع جمعا من عنده فعدده و رآء کل جمع جمع اعلى من الاول و اسنى و اعلى و احلى الى مالانهاية له و لاغایه آمین یارب العالمین اگر آفت تصدیع نبودى و خوف ملال بنوشتی احوال دل کداخته چون هلال اما نوشته فرو می خوان بنآید و نور سبحات وجه ذوالجلال که خوانا باش ابد



❦ الله مفتح الابواب ❦

بحضرت معالی خداوندم و بجان و دل پیوندم عرض می‌رود که دی ضعف تن عنان عزم را از مقصود بر تافت عزیمت مصمم بود موکد ولیکن [تجری الریاح بما لا تشهی الشفن] و معلومست که ناصیه هر مخلوق در قبضه خالقست [مامن دابة الا هو آخذ بناصيتها] در قبضه قدرتش هم عنان آفتاب هم عنان هر ذره بر مجاری ارادت تواند بودن و امروز نیز بر آن ضعف باقیست اما در مزاج مودت و جوهر محبت و مهر اتحاد و تعلق و امتزاج با آن ذات شریف طریف لطیف لازال ممتماً بالکرامات السواءة والعطاءة الالهية بحمد الله هیچ فتوری وضعفی نبوده‌است و نباشد که مغز و حقیقت چون محروس باشد از آفات هر ضعف که بر ظاهر آید از پرتو و قوت مغز زود آن ضعف بصحت باز آید اما مبادا که در صمیم حقیقت و ضمیر داعی که خانه مودت و محزن محبت آن محبوبست خللی در آید که بعد از آن حیات را نخواهم و جهان را نپذیرم

بیت :

[ مقصود ز عالم آدم آمد      مقصود ز آدم آن دم آمد ]

مقصود از جسم قوام روحست و مقصود از روح انتظام جوارح و حواس است و مقصود از جوارح و حواس کمال دلست و مقصود از دل مودت آن همدلست مدالله علوه و ضاعف سعاده و متع العالمین بطول بقائه و ببارک فی انفاسه و آنچه وصیت فرموده بود جهت پنهان داشتن اخبار از هر کس ممکن بود پنهان داشتن لازم دانم اما از آن کس که از من واقف ترست مکابره کردن او را کرم کردنت زیادتی پیدا کردن که جد کرد ظاهر کردن را یعنی بدان که واقف و بدانک از منست پنهان کردن ممکن نیست و پندارد که اگر سهل گیرد بی خبری بر و مقرر خواهد شدن و ندارد که برو خندیدند و از پنهان کردند و اغلب خلق در کارها مکاس کنند نه از بهر لکاس بلک از بهر آنک نامغلوب نباشد و مغبون عقل و زیرکی نباشند و این هم شح نفس است و ایشان خبر ندارند که عقل چیزی دیگر است که تا این عقل و زیرکی را نهلی آن عقل روی نماید تا بدین ابله نشوی بدان ابله باشی رای عالی را این معلومست اکنون این بسست جهت عذر و با شما کم ازین هم بسست که در ضمیر شما من کسی دارم که هم از اندرون به ازین عذر ها می‌خواهد و هر کرا در اندرون دوست عذر خواهی نبود مقیم و مراقب عذر برونش سود ندارد نمود بالله من ذلك جاوید محسن باد والسلام ،

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

فراغت دل تمام حاصل گشت و تشویش وقت و جمعیت خاطر تازه شد بلطفهای ملك الوزرا اعظم الله القابه که فرموده که غایت من باشماست از مکر و حسد دشمنان دل فارغ باشید واجب آمد بزبان دیگر و بنیاز دیگر دعای دولت دستور اعظم گفتن درخوات و صلوات آنچ نموده اند که داعی آنجا مقیم نیست با آنک چندین ملازمت که داعی کرده است درین مدت که اغلب ایام از چاشتگاه تا شهنکام در آنجا راقب بوده ام و وقت نماز دیگر نیز که برون می آمده ام هم از تشویش حسد و بغض نگرستن دوسه لقمه پرست که از لذت حق هیچ خبر ندارند و همه را همچون خود می دانند و می پندارند و بدان نظر بحقد می نگرند و آن ملازمات که کرده ام درین مدت ازان شیخان که دران مقام پیش از داعی بوده اند تا پرسند که کرده است یا بجم آن یاربع آن الا جوابشان جنس همدگر بودند هیچ ازین سخنها نبود با این همه داعی خود ملازم نباشد که در عالم هیچ کاری و مهمی ندارم مهم من بامنست [ و هو معکم اینما کتم ] و کان من بامنست و هر روز هر پنج نماز با جماعت و بیست ورود دیگر بگذارم و هم بینند که بهانه جویی کم نکنند و پنج پنج و ده ده مکر بر تراشند تا بدانید که ایشان را مقصود چیز دیگرست می خواهند که ایشان را پرستد و بندگان حق نتوانند ایشان را و غیر ایشان را پرستیدن [ الخسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء ] آن بی خبران خواهند که بندگان مرا بفریبند و با صحبت خود ملوث کنند ایشان را چون فریبند که من ایشان را فریفته ام بدولت ابد اگر مثلی می کنم بمقامی جهت جمعیت اهل اصلاح تا یاران خیر جمع باشند و همدگر را مدد باشند

بیت :

که چنین گفته اند هشیاران خانه را یار و راه را یاران  
هر چند که راه عظیمتر باشد همراه یش باید چنانک راه بادیه وحج عظیم تراست و صعبتر فافله  
زرک باید و همراه بسیار و امیر حاج پس تا بخانه خدا چنین همراهان تا بحضرت خداوند خانه که  
چندین حجابست و بیابانست و کوهست و رده زنتست چگونه یاران ببايد و هر پیغامبری با حق  
سروکار داشت فرمودند که پی روی یاران طلب خلوت را برشکن [ یا ایها المدثر قم فاندز ]  
و جهت این صلحت قلعها می گرفت و مکه را حصار می داد نه جهت حرص ملك آخر ملك  
آسمان بیشترست از ملك زمین و چندین بار بروعرضه کردند که قبول کن و ننگریست و نظر  
نیز نکرد که [ مازاغ البصر ] فرقت میان کسی که بقعه و کوشه طلبد از بهر طمع لقمه نان که

امروز بسقايه برد و فردا بکور و میان کسی که بقعه طلبد تا حلقه اهل خیر درو جمع آیند بقوت همدگر راه آخرت سپرند و از نان و جان برکزدند شرح این گفته شدی اگر خوف ملالت خاطر نبودی و این قدر هم با عماد کمال اعتقاد پاك و میل و نیاز و تشنگی صاحب اعظم باحوال اهل حق نوشته شد جاوید معین و مربی اهل حق باد والسلام

( ۱۳۱ )

الله مفتوح الابواب

رحمت و فضل عنایت ربانی قرین روزگار ملک الامرا و الخواص اتابك اعظم اب الملوك و السلاطين مغیث الاسلام و المسلمین ادام الله علوه باد چراغ هدایت و شمع رشاد خدای افکار و اندیشها و تدبیرهای مبادکش بان تا همه اندیشها و تدبیرهاش محمود العواقب مسعود الخواتم باشد سلام و خدمت ازین داعی مخلص قبول فرماید و عذر زحمتهای پذیرد ان شاء الله هر سعی و تعظیمی که می فرماید عن قریب ثمرات و میوه های آن بدولتش در رسد [لامقطوعة و لامنوعة] این داعی بوقی که رکاب همایون هنوز نرسیده بود از سفر انکوریه چنین شنیدم که مصاهر و خویشی و بیوندی فرمود ملک الامرا با حرم مرحوم شمس الدین بوتاش نعمدالله بر حتمه و بدان خبر عظیم شاد شدم که ایشان فرزند داعی اند و نسب و اصل ایشان پادشاهانه عادل بوده اند از رحمت الله و الاصل لا یخطی بحمدالله ایشان بران صفتها خوب محبوبند که ملک الامرا مراد دارد دوست دارد در عفت و پاك دامنی و خدای ترسی و بلند همتی و وفاداری و نیکامی و عقل و ترسکاری در صفت نیاید و هر که بخلاف آن از سر حسد سخنی گوید بچنان غرامت دارد خود دریا بدهان سبک نیالاید اما حسود هرگز از ان خود فرو نکذارد و اگر خود فرو گذشتی در حق انبیای مطهر چندان طعن نزدنی طعن زدند و انبیا را بچیزها منسوب کردند که ایشان از اد پاك بودند هر که با آسمان خدا سنک اندازد فرو نیاید الا بروی او لاجرم سرخویش را خوردند و سرخویش را سوختند چه جای پیغامبران که حسد بجایی رسید که خالق ذوالجلال را بچیزها افترا کردند بایندکانش را و طالبانش را بدکان کردند در حق خالق خویش و آن حسودان دونوعند یکی خالق ظاهر از بنی آدم که از زبانشان آتش برون می آید قومی دیگر پنهان [وسواس خناس الذی یوسوس فی صدور الناس] در دل اندیشهایی اندازند که دوستان دینی در حق همدیگر بدکان شوند حاشا از آرای علی ملک الامرای که از خدا خواسته ایم باللهام ملکی و عنایت ملکی روز شب که پاسبان دل و خاطر و چشم و گوش مبارک خیر اندیش طاعت پرور ملک الامرا باشد تا از همه و سوسها و راه زنان بیرونی و اندرونی در امان باشد ان شاء الله

تعالی و چون شنیدم که آن مصاهرت مبارک در تأخیر افتاد نمکین شدم که می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم [الحیر لایؤخر] زیرا در تأخیر آفاتست ملک المشایخ و الابدال بارع و ورع متقی مفخر الزهاد و العباد جنید الزمان جسام الملة و الدین ادام الله برکنه جهت تحقیق این خبر بخدمت می آید و این داعی با او خواست آمدن الا چون ملک الامرا داعی را قول کرد بارها از غایت تواضع و دین داری نخواهم که قدم رنجه کنی الا چون کاری بود مرا بخوانی و بدان حد بی ادبی هم نتوانستم کردن الا بارها بخدمت نموده ام که هر چه ملک المشایخ حسام الدین بگوید گفته منست و هر چه کند کرده منست لافرق هر که او را خوار داشته است یا عزیز داشت یا احسان کرده است حقیقت بی تکلف و بی رعنائی با این داعی کرده است اگر ملک الامرا بسمع قبول اشارتهای مبارکش را در هر باب استماع کند و آن را خیر اول و آخر دند و سبب سعادت هردو جهانی داند از حساب صدقات باشد که می فرماید و از حساب نمازها و مناجاتها باشد که می فرماید مصطفی صلی الله علیه و سلم [من خدم عبداً من عباد الله تعالی يوماً فکانما عبدالله سنة] تا سبب مزید دولت هردو جهانی و حصول امانی باشد و ملک الامرا مارا صادق و ناصح خویش و نیک اندیش دانسته باشد جاوید مؤید باد بنور توفیق آمین یارب العالمین

( ۱۳۲ )

﴿ الله مفتح الابواب ﴾

عنایت آسمانی و لطف ربانی نثار اتابك اعظم عمدة السلطنة عماد المملکه اب الملوك و السلاطین ناشر العدل فی العالمین ملاذ المظلومین مرئی الفقرا و المساکین فخر الدولة و الدین ادام الله علوه و اکرمه فی الدارین باد و سعادت و اقبال در کل احوال ملازم حضرت مبارکش باد دوستان دولتش مسرور بدخواهان دین و دنیا ش مقهور بخلق محمد و آله سلام و خدمت و دعا مطالعه فرماید و آرزو مند داند سبب تقصیر شمارا معلومست که تقدیر ربانی بر آرزو و خواست ما حاکم است و ما محکوم تقدیر فرق اینست که بعضی محکومان خود را محکوم نمی دانند اگر چه بزبان می گویند که ما محکومیم مرعی که خود را محکوم داند و گرفتار دام حکم داند احوال آن مرغ دران دام پیدا باشد از مرغان هوایی ترسیدن و فروماندگی که عجب آزاد کنند با در قفس کنند یا کجا برند هرگز نکوید مرغ گرفته که کجا روم و کجا برم الا کوید کجام برند باری تعالی که حاکم مطلق است بر مرغان ارواح بشر دوستان را بیزاری این دام و توفیق کرامت کنناذ انه رؤف بالعباد عرض می رود احوال فرزند عزیز جلیل حسیب نسیب هنرمند کافی يك اعتقاد قوام الدین حصل الله مراده که از محتاجان و مخلصان ملک الامراست و تابوده است شا کرو ذا کر کرم شایوده است پیش از انک رکاب هاون شما بدان

طرف رسید فرزند قوام الدین پیوسته در جمعها شکر و ثنای اخلاق ملک الامرا از دل و جان گفته است همگی امید و اعتماد بعد فضل الله تعالی برحمت و عاطفت و مظلوم پروری ملک الامرا زید علوا داشته است درین وقت نانیارهٔ او را فرکشوده اند ولیکن غم ندارد که اگر چه آن در بسنه شد در احسان و مرحمت و عنایت ملک الامرا پیوسته بازست بر محتاجان و محبان که [عدالتمک العادل یغنی الناس عن الخصب] می فرماید پیغامبر صلوات الله علیه و سلم که چون شاه عادل و رحیم باشد تنگی سال و قحط کندم خلق را زیان ندارد که رحمت پادشاه از ابرار بنده و زمین دخل آورنده خلق را نافع ترست باری تعالی آن رحمت را بر خلق باقی دارد و نصرت فرستد و تأیید بمنه و وجوده توقع از رحمت ملک الامرا آنست که در حق فرزند قوام الدین عنایت و مرحمت فرماید که آن خدمت که او کند و آن نصیحت و هنر و نیکو بندگی از ذکران نیاید خاصه که خویش سید المشایخ یکانه جهان امین القلوب خاصه الله فی الارض حسام الحق و الدین ادام الله فضله کتبه است آنچه در حق او فرماید در حق داعی مخلص فرموده باشد و بر منتهای احسانهای دیگر که فرموده است پیوسته کرد که فرزند قوام الدین را بسیار زینها شده است اگر چه از شرم بخندت عرضه نمی کند جاوید مغیث مظلومان باد آمین یارب العالمین

( ۱۳۳ )

### الله مفتاح الابواب

خیرات و صدقات و نیک اندیشی اتابک اعظم ملک الامرا امیر عالم عادل زاهد عابد خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم عاقبت اندیش مقوی اسلام پناه اسلامیان فخر الدولة والدین ادام الله علوه و احسن عاقبت و ایده بروح منه در حضرت [ من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ] مقبول و بند رفته باد و عنایت و نور بی نهایت راه نمای و بند کشای اندیشه و رای تدبیر مبارک او باز تا هر چیزی را بی غلط چنان بیند که حق است تا آخریشمانی پیش نیاید که چرا غلط دیدم چرا تلم نظر نکردم سلام و دعا می رسانم و می شنوم از دوستان لطفهای امیر دین دار که در حق این داعی می فرماید دانم که آن اطفالها و دلجوییها خاص برای رضای حق می فرماید حاجتها و مرادهای این جهانی و آن جهانی میسر و محصل باد این داعی هر جا که هست در خلوت و صلوات بدعای خیر مشغولست و پیش ازین التماس رفته که در حق فرزند عزیز مقبل کافی هنرمند متورع صدر الدین بلغه الله الدرجات عنایت فرماید که بی جرمی و بی تقصیر از وی جهت او را فروکشوده اند مدتی هست که منتظر رحمت شاهانه امیر دین دارست توقعست که جهت صدقهٔ جاه و دولت و جهت دوام امن و امان و ذخیرهٔ آخرت دل او را خوش گرداند تا منتهای بسیار داشته شود که نزد این داعی دیرین شهر

ازین ساعت تا ابد از ایشان عزیز تر و خویش تر و نزدیکتر نیست هر چه درباب ایشان فرماید یقین داند که خاص در حق این داعی می فرماید و آروز که این داعی آمد زیارت امیر دین دار ایده الله حقا که قاصد جهت این سپارش آمدم فرصت نیافتم الا همین قدر که کفتم که ایشان را کنار گیر که عزیز عزیز عزیزند امیر فرمود که چون دیدم دلم گواهی داد و اگر دل امیر منور نبود اولیای حق را کمان نبردی اکنون صد هزار رحمت بر دل امیر دین دار درویش پرور فرشته صفت باد که چنین گواهی داد که حق است توقعست که هر چه عرضه کند شیخ اجل اکمل عالم عارف جنید الوقت حسام الدین ولی الله فی العالمین ادام الله برکتی از احوال بازگوید یا پیغام کند آن نکتته و پیغام این داعی داند بلك گفته و پیغام حق داند تعالی و تقدس وداعی را درین گواهی هیچ غرضی نیست الا سعادت ملك الامرا ایده الله بانوار التوفیق و هر که خلاف این گوید بخدمت رده زنی دین کرده باشد از مایه حسد این ساعت امیر نایب حق است واجب کرد و اهل حق را بخدمتش تعریف کردن ناخدمت پوشیده نباشد که احسان کردن با اولیا چنانست که احسان کردن باخدای واسطه که حق تعالی این قوم را از میان خلق کزید و فرمود هر که شمارا دید مرا که خدایم دید هر که شمارا عزیز داشت مرا که خدایم عزیز داشت هر که شمارا خوار داشت مرا خوار داشت این کلمات در حق ملك الامرا نافع باد [والسلام علينا وعلى عبادالله الصالحین

بیت :

حرام دارم بامردمان سخن گفتن و چون حدیث تو آید سخن دراز کنم  
 من احب شیئا اکثر ذكره [ تشنه ذکر آب بسیار کند خاصه چنین آب حیات ابدی ازلی باقی  
 جان فرای بی نهایت که از دوستان حق منقطع نیست و کسانی که دست در دامن دوستان حق زنند  
 بدان اقبال برسند ان شاء الله تعالی ،

( ۱۳۴ )

الله مفتاح الابواب

سعادت و اقبال صاحب اعظم ملك الوزرا مشهور آفاق شریف الاخلاق طاهر الاعراق  
 ناشر الاحسان معدن الايثار والایقان كعبة الاقبال ولی الایادی والافضال مربی العلماء مونس  
 الفقرا مؤسس الخیرات مغیث الانام فخر خراسان تاج دولة والذین ادام الله علوه از چشم زخم  
 و نوایب عالم غدار مصوك و محروس باد اولیای دولت منصور و پیروز و مسرور و اعدای دولت و خائنان  
 و بدسکالان آن سعادت سرنگون و مخدول و مقهور بحق محمد وآله و القرآن و آیاته سلام و دعای خیر که

واجبست برداعی موظف می دارم و متنسم اخبار سار می باشم از صادر و وارد چون انظام آن دوات و مقهور شدن بدخواهان می شنوم شاذ می شوم شکر باری می گذارم جل جلاله که [ الشکر قید و صید النعمة اذا سمعت صوت الشکر تأهیت للمزید لئن شکرتم لازیدنکم ] تا باز آن سعادت برافزون باد و اعدا سرنکون و توفیق خیرات در همه اوقات که مقصود از مهلت عالم و تعقیب روز و شب و تواتر زمستان و تابستان غنیمت داشتن خیراتست و بجد کاشتن تخمهای خیر چنانک معلوم آن بزکست که دیده یقینش هر روز روشنتر باد تا دلی را مستغرق غم آخرت گرداند تا بی تکلفی مرادهای او حاصل شود که [ من جعل الهموم لها واحداً كفاه الله سائر همومه ] فرزند فلان متوجه خدمتست [ و المشرب العذب کثیر الزحام ] هر چند نیت می کنیم آن جناب عالی را بر قاعها زحمت ندهیم لیکن چون حق تعالی حسن خلق اروا و لطف پادشاهانه او را قبله حاجات کرده است مصلی را از توجه بقبله چاره نباشد چنانک مجنون را کفتند توبه کن و حلقه کعبه بگیر که درین مقام دعا مستجاب است کفت شما دستها بآمین بردارید تا من توبه خواهم و دعا کنم بعد ازان دستها برداشتند خویشان او مجنون کفت

[ الیک اتوب یا رحمن مما  
والا عن هوی لیلی و حی

جنیت فقد تکاثرت الذنوب  
زیادتها فانی لا اتوب

منادی امید می گوید بیت :

[ توبه من درست نیست خموش  
چهره نکهاست که آن شوخ چشم نامیزد  
بجز عز حذا کز بلاش نکریزم  
از من دل شکسته دست بدار  
که تا مکر دلم از مهر تو پرهیزد  
که هیچ تشنه ز آب حیات نکریزد ]

اعتقاد پاکش و صفای ادراکش به بنیان مرصوص است و برهان منصوص است هر روز در ره دین بتوفیق رب العالمین ثابت تر و موکد تر باذ آمین یارب العالمین [ ان الله لا یظلم مثقال ذرة ] شخص را کرک فرزندش را ربوده بود در آن آشوب درویشی آمد نان خواست نان کرک از تنور بر آورد در آن سال قحط بدرویش داد و آنکه بسوی کوه روی نهاد که از فرزندش از خوردن کرک استخوانی مانده باشد آن را جایی دفن کند و کوری سازد و نوحه گاهی کند چون پیشتر آمد دید فرزند خود را که از کوه فرود می آمد بسلامت نعره زد و بهوش شد فرزند پای پدر را مغمزی می کرد چون بهوش آمد احوال می پرسید کفت کرک مرا بر سر راه آورد و بنهانی بسلامت و کفت [ لقمه بلقمه ] و باز کشت و یقین است که هیچ ذره خیر در راه دین ضایع نیست خنک آنکس که ازین درگاه نا امید نشود چنانک عنصر پاک و عقل دراک آن امیر دین دار در کل احوال ساعی خیر باشد و السلام،

رایات جیوش اهل اسلام بعزم و حزم ملک الامرا فی العالم قبله الاکابر و الاعاظم نظام  
 الملك نادره الزمان عجبوبة الدوران ملجاء الحلايق مشرق الحقایق صاحب الدولتين جامع السعادتین  
 کامل العقل و العلم فی الدین معیت الضعفا و المساکین البحر الزاخر و الکنز الفاخر و السطود  
 الراسخ معین الدولة و الحق و الدین عامر ارکان الاسلام و المسلمین پروانه بک حفظ الله عن مکاره  
 الزمان و طوارق الحدثان و نصره علی اعدائه و ایده لاولیایه با انقراض زمان و طی بساط  
 جهان و افراشته و سرافراز و منصور باد دیده عقل و جان باشعه آفتاب عدل و مرحمتش مزین  
 و منور و مشام زمین و آسمان بفوایح لطف و مکر متشن مشرف و معطر آمین یارب العالمین  
 شعر : لازلت فی دولة عمت محاسنها : بین الانام و فی دین بلا خلل

تحف دعا و ثنا و با کوره بوستان خلوت سحرکاهی که در عرضه بهار سینه روید که از صرصر خزان  
 [ یوسوس فی صدور الناس ] مزه و میرا باشد بر دست بزیدسبک رودل که اورا جبال و فقار و بحار  
 مانع نکردد و فقدان زاد و مطیه حائل نیاید بدان حضرت معلما و عبه آسمان آسا فرستاده می آید:  
 بیت : [ مردان سفر کنند در آفاق همچو دل نی بستن منازل و بالان و اشتند ]

بر هر که های دل سایه اند از دنا چاران تاب آفتاب مصون و محروس بود داز عقاب مخلب عقاب  
 حوادث محروز باشد و از هر که دل صاحب دل اعراض نماید لاشک مقهور و منکوب گردد  
 زیرا حق جل جلاله بهشت و دورخ را از بر تو قهر و لطف دل هست گردانیده است و حدیث  
 مصطفوی بدین معنی ناطق است [ جز یا مؤمن فان نورك اطفأ ناری ] که همیشه اصل بر فرح  
 غالب و چیره است

بیت :

بهشت و دوزخ بآنست در باطن نکر تا تو سفرها در جکزیابی جنانها در جنان بینی

و درین دور ذاتی که موصوف باشد بمحبوبی اهل دل آن یوسف مصر بشریت و سلیمان بخت دین  
 و دولت است اید الله روح القدس و اعانه و حفظ شانه عما شانه شك نیست که چنین وجودی  
 در حوزة شرح و ضبط عقل نکند و وصفش بی نهایت باشد لاجرم بر مقتضای [ لایتم مدایحه  
 ابدا و لوجئنا بمتله مدداً ] اختصار رفت شعر :

[ عدوك مذموم نکل لسان وان کان من اعدائك القمران ]

الحمد لله که اهل اسلام بمودت رکاب میمون و موکب هایون شمشاد زمان کشتند و غبار آشوب  
 و فته از بساط روزگار بچاروب عدل و انصاف بر افشاندند شد :



[ملکی که پریشان شد از شومی شیطان شد

باز آن سلیمان شد تا باذ چنین باذا]

( ۱۳۶ )

الله مفتح الابواب

مسند دیوان وزارت و چار بالش ایوان سیادت باتکای صاحب اعظم دستور معظم ناشر الحیرات  
 مظهر الحسنت خاتم زمان بکرم خاتم وزرای مقدم معدن العدل والانصاف بحر المکارم والالطاف  
 آصف الدوران نظام الملك فخر الحق والدولة والدين اب الملوك والسلاطین ایدہ الله بتوفیق سرمدی  
 و عمر ابدی ودولة كاملة و حکمة شاملة چون دیده بنور وسینه بسرور پیوسته مشرف و مکرم  
 و مزین باد و شرب عذب احسان و کرشم که زمزم محرمان کعبه آمال و غیرت چشمه آب  
 زلال است از خشاک فتور تکدر قصور محروس و مقصور باد بحق محمد و عترته [انت الذی بالعالی  
 مفخر الامم فی العدل والالطف والاحسان والکرم] سلام و دعای بی پایان و تحیت و ثنای فراوان از عالم  
 دل و جان فی از سر زبان بدان معدن احسان و منبع دین و دولت بی نقصان فرستاده می آید و از حق  
 جل جلاله در خلا و ملا ترقی عظمت و بیاکاه و رفعت و جاه آن حضرت را مستدعی می باشد و فی الحقیقه  
 رفعت و عظمت آدمی را وقتی حاصل شود که طرف دین و اهل یقین را رعایت و حمایت کند و حجب و  
 انقباس و افعال و اخطار را در زمین خیر و طاعت باشد و با دوستانی باشد که لایق امتزاج و اختلاط  
 روحانی باشند قال النبی صلی الله علیه وسلم [عظمو العلماء و خالطوا الفقراء] تا وقت ربیع نادم  
 و خاسر نکرده و دست تحسر و لغابن نهاید و نکوید که [یالینتی لم اتخذ فلاناً خلیلاً] بحمد الله که  
 آن وجود پر جود و ذات شریف باین اوصاف صاف موصوفست و ممنوع و مبعوثست و بساط عقل  
 و کرم و دین پروری در بیسط جهان کسترانیده [هر تخم که کاشتی بروید این تخم بکار تا توانی]،

( ۱۳۷ )

الله مفتح الابواب

حرم با حرمت و قصر دین و دولت ملکه آفاق رفیع القدر و وسیع الصدر حلیم کریم المشتاق  
 الی لقاء ربها عالی همت عاقبت اندیش خدای ترس دین پرور فاطمة العصر خدیجه الدوران مریم  
 الزمان ادام الله علوها و زاء سموها و جعلها للخیرات قبة و للطاعة کعبه چون مسجد روحانیان  
 و قلعه آسمانیان از آسیب منجنیق حوادث زمان تا ابد الدهر در امان باد آمین یارب العالمین

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

خالق تبارك وتعالى که آفتاب اقبال در آسمان او [تلك الايام نداولها بين الناس] با امر وفرمان او می گردد در مشارق و مغارب [تعز من تشاء وتذل من تشاء] بر تقدم ادوار و تجدد اطوار قرین غزوات و غدوات و حزم و عزم و عنان رکاب هایون امیر سپاه سالار معظم موقر مظفر منصور مجاهد اصیل جمیل معدن السخاء و الکریم ولی الایادی و النعم سعدالدولة و الدین نظام الحق و الیقین الغ قتلغ بلکا عالی همت خدای ترس درویش پرور دیندار بک ادم الله علوه را ذوالفقار صمصام قهر اعدای دین محمدی و اعزاز و احراز ملت احسن الملل که [لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون] گرداناد مشرفه شریف و ملاطفه لطیف بدین داعی مخلص رسید هزاران ابتهاج و شادی فرود آرزومندی بلاقای مبارک هایونش کاشتیاق المریض الی الشفاء و السمک الی الماء و العاشق الی اللقاء صادق و غالب داند [الذمن الصهاء بللاء ذکره] [واحسن من یسیرتلقاه معدم] باری تبارک و تعالی که صانع و جامع [ایحسب الانسان ان لن نجتمع عظامه] که جامع شتات و حیات بنحش رمیم و رفات و ناشر و حاشر اوست که [انا نحن نحی الموتی] و پوشاننده خلعت تقدیس اوست جان و افیان را و ملبس لباس تدنیس اوست جان طاغیان را از بهر اظهار فضل و عدل که [كنت کنزاً مخفياً فاحببت ان اعرف] که هر که ذره دروفای او کوشد آن ذره را کوه قاف رحمت گرداند و صاحب آن ذره خیر را سیمرغ عالم پیمایا گرداند و بکوه قاف قرب رساند و هر که زهر و کفر و نفاق را بکمر پنهان دزدیده درمداهنه بشریت خود تعبیه کند تلخی آن زهر را عاقبت کلو کبیر او گرداند که [کلا اذا بلغت التراقي] تا عالمیان بدانند که نه ازان ذره احسان غافلیم و نه ازان بزه طغیان بی خبریم ولیکن مهلت داده ایم تا بندگان مخلص تمام هنرها نمایند و مغروران تمام بی انصافها بکنند که اگر پرده برداریم محسنان از شادی و مستی از احسان بمانند و طاغیان از هزیت و سیاست از بیدها باز مانند باری تبارک و تعالی دوستان و محبان شهرا آن جهان و این جهان دوستکام دارد

﴿ الله مفتاح الابواب ﴾

سعادتی که ورای صولت سعادت فانیست و اقبالی که باقی وجودانیست میسر و مقیض امیر اجل حسیب نسیب عالم عادل مقدم الجیوش اسد الوغا ذوالشرفین بدر الملة و الدین ضیاء

الاسلام والمسلمين ادام الله علوه باد وايزد تعالى وتقدس در همه مضايق ونوازل واخطار حافظ  
 وناصر وميسر ومسهل باد بحق محمد وآله واهل بيته الطيبين الطاهرين سلام ودعا از سرفرط  
 ولا و وفور هوا رسانيده مى آيد و آرزومندى غالبست صداقة الاباء قرابة الابناء از صدر اجل  
 سعيد شهيد نعمده الله برحمته مارا شما يادكار عزيزيد اين يادكار بر روى زمين سالهاى نامحصور  
 باقى باد در توفيق خيرات ونشر حسنات واستعداد يوم المعاد آمين يارب العالمين رافع تحيت فلان الدين  
 قضى الله حاجته از خدمت شكرهاى بسيار كفت از احسانهاى سابق كه در حق او فرموده ايد  
 وامروز مضطربست اميد مى دارد كه هم ازان مكر كه ابتدا دستگيرى فرمود و مرحمت كرد  
 در انتها نيز موهبت فرمايد كه آتمام المعروف خير من ابتدائه الخير يشرع فيه كل احد ولا يثمه الا  
 اللبوث ماه نواكر چه خوبست ومبارك و دراز و روشن وزيبا ومشار اليه وانكشت نما وسرمايه حساب  
 وليكن چون تمام شود وبدر كردد يكي هزار باشد و رونق عجب دارد وكار خير ومرحمت بر مثال  
 اينست كه آغاز او نزد حق تعالى با قدرست و عزيز ومشكور ومذكور وليكن چون تمام كند آن  
 خيرا چون بدرى باشد من بين يديه ومن خلفه يوم لا يكون نور الشمس ولا نور القمر ولا نور  
 السراج الا نور لعمل وخسف الشمس والقمر يقول الانسان يومئذ اين المفر ربنا اتم لنا نورنا  
 توقعست واميدست كه اين شفاعت مقبول ايد تا ثواب و ثنای بي حد مدخر كردد وبدين داعى متقى  
 عظيم باشد جاويد محسن باد آمين يارب العالمين

( ۱۴۰ )

### بِسْمِ اللَّهِ مِفْتَاحُ الْاَبْوَابِ

سلام وخدمت قبول فرمايد دعای دولتش ورد ساخته ام وبشكر ايدى وانعامش ميان  
 بسته شكر المنعم واجب خصوصا انعام واكرام كهتر نواز بي ملال مستمرش كه خالص است  
 لله تعالى لاجرم آنچه لله است دل آسمان صفوتش از تواتر تصديع وتكاثر عرض حوايج سير ملول  
 نشد و اثر ملالت پيش نياورد جزاه الله احسن ماجزاه محسنا وشكر سعيه و صار اقباله  
 وضاعف دولته واحسن عاقبه بفضله القديم تعالى وتقدس ونعم المسئول والمتمس برأى  
 حاجت رواى مشكل كشای عالم آرای ملك الوزرا صاحب اعظم مشيد الخيرات اعلى الله ذكره  
 عرضه كرده مى شود احوال رافع خدمت قره العيون فرزند مقبل هنرمند صدرالدين باغه الله  
 مناه فرزند فخر المشايخ جنيد الزمان ادين اسرار العرش حجة الحق على الخلق امام التقي حسام الحق  
 والدين شمس الهدى واليقين كه فضائلش از اين تعريف مستغنيست جل عمر وعن الطوق ادام الله

ظله و برکته و انفاسه که هماره بتفرید خلوت مشغول و بعلو همت و کوتاه دستی و آزادی از طلب  
 نصیبا و طلب مناصب عنان کشیده بوده است و درکنج قناعت و اعتزال [ ان اجری الاعلی الله ]  
 اینس طاعت و جلیس براعت بوده است باخلاص دین و بدعای دولت مشغول و از ان نکرده چنانک  
 سنت مشایخ سلف است رضی الله عنهم لیکن فرزند عزیز صدر الدین اتم الله رشده را که  
 درطاب تحصیل است و طالب علم را از کفایت چاره نیست بحمد الله امروز صغیر و کبیر جمله  
 در سایه احسان ملک الوزرا ضاعف الله علوه منالی و کفایتی یافته اند شاید که او نیز نواخت  
 آن عنایت یابد و مستظل گردد اگرچه آن ناپاره کنده می طلبد نسبت بدو اندکست الا چون بعنایت  
 ملک الوزرا منال یابد و مشرف شود آن بسیار شود [ قلیک لایقال له قلیل ] عطای نواله عنایت  
 اکبر از بهر شرف جوینده از بهر علف جاوید چون کرم و لطف باری قاضی الحاجات و قاسم  
 الارزاق باد آمین یارب العالمین.

( ۱۴۱ )

الله مفتح الابواب

خدای بنددکار و خدای بکشاید از مقالید السموات والارض یک نظر و صد هزار عنایت  
 منتظرم که وقت آن نظر آید مشرفه عزیز کریم فرزند مخلص فخر الامرا و الخواص الحسب النسیب  
 اسدالوظا زعیم الجیوش المجاهد فی سبیل الله سعدالدولة والدین ادام الله علوه رسید و معلومست  
 فرط دینداری و رحمت و شفقت آن یگانه [ ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء ] بنده نوازی  
 و رحمت و کهنه پروری در ذات شما و آبا و اجداد شما حق تعالی بعنایت خود سرشته است و ودیعت نهاده  
 و آن علامت سعادت و دولت آن جهانست که بنده را بر بندگان ضعیف رحمت دهد و رحمت  
 آن باشد که کنهان بزرگ را خوردینند از مجرمان و بندگی اندک و وفای اندک را بسیارینند

( ۱۴۲ )

الله مفتح الابواب

توفیق خیرات پذیرفته و حسنات مقبول میسر و مرغوب خاطر اشرف خیراندیش عالی نظر  
 امیر ملک النواب نظام الملك صاحب الدولتین المخصوص بخصایص الفضل و العدل و الاحسان  
 ادام الله علوه و تقبل حسناته باد و چون احوال لطیف و معدلت و خیر کستری و فرهنگ و تدبیر  
 اصلاح ملک جهت آسایش درویشان و دفع تشویشها از ضعیفان که [ کلکم راع و کلکم مسئول

عن رعیتہ [ هرسی و اندیشه و صحرا خسی که راعی کند جهت محافظت رعیت عند الله تعالی مقابل باشد بطاعات اهل خافین زیرا آن طاعت و ایمنی بسی ودب او و دفع دباب و طاغیان تواند کردن رنج آن اکابر ما درین سفر ودب محافظت ثغور و اطراف مقبول باد عند الله تعالی

( ۱۴۳ )

الله مفتوح الابواب

صدر و صدر زاده امیر اجل کبیر عالم عادل همت خدای شناس عاقبت بین مرئی الفقرا ملاذ الضعفا سد المستحفظین بدرالدولة والدين ادام الله علوه سلام و تحیت از این داعی مخلص و محب دیرینه که صداقة الاباء قرابة الابناء الحب يتوارث والبغض يتوارث قبول فرماید و آرزومندی غالب و باعث و صادق داند باری تعالی ملاقات را سببی سازد سریع انه محیب سمیع اخبار سار و سیرت خوب و احیای خصال خیر که سبب سعادت آن جهانی بدان باز بسته است و هو التعظیم لامر الله والشفقة علی خالق الله برتواتر می شنویم خیرات شہارا و الخبر لا یخفی [ انه ان تک فی صحرة فتکن فی الارض او فی السماء یات بها الله ان الله لا یظلم مثقال ذرة و ان تک حسنة یضاعفها ویوت من لذنہ اجراً عظیماً ] زاده الله توفیقه شاد می شویم بحصول آن توفیق بر شما افزون باد آرندۀ تحیت فرزند عزیز تاج الدین اعزه الله از هوا خواهان آن دولت و محبان آن حضرتست احرام کعبه کرم و احسان کرده است و داعی را وسیلت ساخت بدان جناب عالی املست که نظر عنایت و احسان و کھتر پروری و ضعیف نوازی که از اخلاق قدیم و جبات اصلی آن عزیزست درباره او مبذول فرماید چنانک برد کر صادران و واردان آن جناب می فرماید تا موجب ثواب جزیل و ثنای جمیل باشد ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء من ذی الذی یقرض الله قرضاً حسناً فیضاعفه له

مقصود ز عالم آدم آمد مقصود ز آدم آن دم آمد

مقصود ازین بازار دنیا نظاره تنهائست [ هل ادلکم علی تجارة تحببکم ] مقصود بازرگانست بمال و بنفس بذل کردن تا عوضهای شریف از مشتری ان الله اشتری در رسد بی نهایت و بدین داعی منت باشد فراوان و بر احسانهای ماضی منضم گردد که اتمام المعروف خیر من ابتداءه و الهلال وان کان انیقاً ولیکن اذا تم و کمل و صار بدراً کان احسن و اجل ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا هر روز امداد توفیق بر شما افزون تر باد و بر محبان شما آمین یارب العالمین

الله مفتوح الابواب

وصیت میکنم جهت رعایت شاهزاده و روشنائی دل و دیده ما و همه عالم که امروز در حاله و حواله آن فرزندست و کفله زکریا جهت امتحان عظیم امانت سپرده شد توقع آن است که آتش در بنیاد عذرها زند و یکدم و یکنفس نه قصد نه سهو حرکتی نکند و وظیفه مراقبتی را نکرده اند که در خاطر ایشان یکذره تشویش بیوفایی و ملالت درآید ایشان هیچ نکویند از پاك نوهی خود و عنصر شاهزادگی و صبر موروث بر رسته که

بیت : بجهت بط اگر چه دینه بود آب دریش تابینه بود

اما حذر از مرصاد و اشهاد و مشهود ارواح الهی که مراقبت ذریات طبیات ایشان است که الحقنا هم ذریاتهم الله الله الله الله الله الله الله الله و از بهر سید روی ابدی این پدر و ازان خود و ازان همه قبیله خاطر ایشان را عزیز عزیز دارد و هر روز را و هر شب را چون روز اول و شب کردکداند در صید کردن بدام دل و جان و پندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهب ظاهرینانست که [ يعلمون ظاهرا من الحیوة الدنيا ] که ایشان نه از عنصرند که کهنه شوند نصرت عنایت ازلی ازان و افرترست که در دیوار ایشان منور و معطر نباشد که [ والتین والزیتون و طور سنین ] که قسم بجماداتست که روی قدم ایشان بدانجا رسیده است تا مرتبه [ یا علی لورایت کبیدی یخبر علی الارض ایش تصنع به قال لا استطیع الجواب یا رسول الله اجعل جفن عینی مأواه وحشو فوادی متواہ واعد نفسی فیہ من المجرمین المقصرین فقال النبی صلی الله علیه وسلم فاطمة بضعة منی اولادنا اکبادنا تمشی علی الارض ] آزار آن ارواح يك آزار نیست و صد نه و هزارنی

بیت : برخاستن ازان جان و جهان مشکل نیست

مشکل ز سرکوی تو برخاستن است

ماذا الفراق فراق الوامق الکنمد هذا الفراق فراق الجسم والجسد

من خود دائم کز تو خطایی ناید

لیکن دل عاشقان بد اندیش بود

و این وصیت را مکتوم دارد و محفوظ و با هیچ کس نکوید والله اعلم

( ۱ )

الله مفتح الابواب

یاد می‌کنم خداوند دل خداوند اهل دل قطب الکوین صلاح الدین را مد الله ظله که شکایت میفرمود ازان ماده که درناخهای مبارکش متمکن شده است چندین گاه عافاك الله تعالى ففی معافاته معافات المؤمنین اجمعین

واحد کالالف ان امرعنی

ای سرو روان باد خزانت مرساد ای چشم جهان چشم بدانت مرساد

ای آنکه تو جان آسمانی و زمین جز رحمت و جز راحت جانت مرساد

خبرت بان بمرضی قد مرضا استأهل ان آکون عنه عوضا

اسألك الهی ان یکون المرضا برداً و سلاماً و نعیماً و رضاً

رنج تن دور از تو ای تو راحت جانهای ما

چشم بد دور از تو ای تو دیده بینای ما

صحت تو صحت جان و جهانست ای قر

صحت جسم تو بادا ای قر سپهای ما

عافیت بادا تنت را ای تن تو جان صفت

کم مبادا سایه لطف تو از بالای ما

کلشن رخسار تو سرسبز بادا تا ابد

کان چراگاه دلست و سبزه و سحرای ما

رنج تو بر جان ما بادا مبادا بر نت

تا بود آن رنج تو چون عقل جان آرای ما

تم

( ۲ )

صورت نامه که ملک یغان تکن رحمه الله جد خوارزم شاه را حضرت بهاء ولد فرستاده بود جهت شفاعت قاضی رومی که خبش کرده بودند .

بعد از سلام و دعا بر حضرت ملکی که ملک داریش را سعد و نحس انجم بکار ناید هیچ کاری کمال نکرد مگر نیکوکاری میل بغلبه و قوت نباید کردن که غلبه در حقیقت دین و تقوی راست که [ لیظهره علی الدین کله ] قاضی امام رومی یعرف به بدیانت و صلاح آراسته است و سعادت بمعاونت بر و تقوی باز بسته است که [ تعاونوا علی البر و التقوی ] والسلام علی من اتبع الهدی . تمت .

همان ساعت قاضی رومی را تشریف فرموده دلداریهها کرد  
از مناقب العارفين

( ۳ )

صورت عنایت نامه که از طرف برهان الدین چلبی بن امیر عادل اکبر چلبی بن اولو عارف چلبی بن سلطان ولد بن مولانا از دارالمیمنه ادرنه بشهر نیکده فرستاده بود جهت توظیف مشیخت حاجی ابراهیم بن انخی احمد بن انخی محمود \*

یاران و عاشقان و صادقان و محبان و مریدان و اعیان و شیوخان ولایت شهر نیکده حرسها الله تعالی بدانند و آگاه باشند که خدمت فخر الفقراء مقبول الاولیا حاجی ابراهیم ابن آخی احمد بن آخی محمود اعززه الله تعالی بعشق تام و اعتقاد تمام ارادت آورد و بخاندان حضرت خداوندگار اعظم قدسنا الله بسره المعظم کر خدمت را بجان و دل بیمان بست بیت :

هر که برآه حفظ ما دارد در زه قبا در بر و بحر اگر رود باشد زاد و محترم

بنابراین مقدمه این مکتوب را برسیل عنایت نامه داده شد چنانکه شرط زاویه داریست و خدمت بجا آرد و هیچ دقیقه مهمل نکذارد مذکور شیخ ابراهیم را ازما شمرند و کاشته اینجانب دانند هر که در رعایت و معاونت و طرفداری مذکور جد و جهد و کوششی نماید چنانست که بما و بخاندان ما نموده است مطالعه کنندگان این عنایت نامه امید آرند که برین نسق روند و اعتماد نمایند

کته فی عشر رجب الاصح بسنه سته وتسعين وسبعه مائه

فی ۱۰ رجب الاصح ۷۹۶ بمقام ادرنه

۴۴۴

\* این نامه درظهر کتاب ارسوم الرسائل ونجوم الفضائل یافته شد در کتابخانه حاجی سلیم آغا در اسکدار در فهرست نوربانو مقید بانمره ۱۲۲ یافته شد احمد رمزی



استدراك

وما وقع في المكتوبات من السهو والخطأ مع تصحيحه والعبارات كإحدى في مخطوطة المتحف قونية

صواب	خطا	سطر	صفحه
چو درد فراق	چو در فراق	7	3
طبعاً و طوعاً و عشقاً نسخه	طبعاً و عشقاً	16	3
نیکو نامی خود نباشد در بند کمال و نیکو نامی محبوب باشد نسخه	در بند کمال نیکو نامی محبوب باشد	4	4
نبوده است و وجه دیگر موجب شادی هر يك محب	نبود است دیگر موجب شادی هر يك محبت	7 10	4
تا در بی خبری شب نمونه حقیقتیست	تا در بی خبر شب نمونه خفیفست	11 15	5
قبل الفوت نسخه	قبل الموت	21	5
می خواندند »	می خوانند	1	6
ان نقول له	ان تقوله	1	7
پیدای من و تو و نهان من و تو »	خامی باشد که گویم آن من و تو	2	8
و از دعوتی که آن توقع	و از حقوقی که آن توقع	7 7	8
ز آن حلال تر ازان بنوشتن	ز آن حلال بر ازان بنوستن	10 11	8
و نهاراً متنسم اخبار تحریرض کنند	و نهاراً متنسم اخبار تحریرض کنید	12 13	8
چنانکه آهن مقدحه پس اجتماع خوشیها	چنانکه این مقدحه پس اجتماع خوشیها	2 10	9
مداداً الایه ولوتا ملت مایحقق به آمالنا	مداداً الا ولوتا ملت مایحقق آمالنا	13 16	9
معنوی را موقوف اجتماع ظاهر	معنوی را موقوف ظاهر	7	10

صواب	حطا	سطر	صفحه
زفت	رفت	19	10
الحب خيله نسخه	الحب خنده	6	11
تحت الشقايق.	تحت الشقايق	7	11
انت السلام ومنك السلام واليك نسخه	انت السلام واليك	10	11
اين يدروازان خود وازان همه قبيله نسخه	اين يدروازان همه قبيله	22	11
اكر خاطر فرزند عزيز قره العيون نسخه	اكر خاطر فرزند قره العيون	3	13
بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعه رحمة اكر اين رحمت محفى نبودى از آدمى ذكر آن بي فايده بودى جل المصطفى عن ذلك آخر مجمع نسخه	بقلب منشرح وعارض منفسح الجماعه رحمته جل المصطفى عن ذلك اكر اين رحمت محفى نبودى آخر مجمع	20, 21	13
لادى كتاباً في سطور كانها	لاذى كتاباً في سطور كانها	16	14
او وافقتست برين اتحاد لاجرم همه صداقت نه رنك صلحت نسخه	او وافقتست برين اتحاد لاجرم همه رنك صلحت.	6	15
پرتو آن	پرتو آن	8	15
صاحب	صاحت	11	17
اسلاميانست بفيض نور ربانى	اسلاميانست نور ربانى	19	17
وازان	وازان	2	18
فتنهارا	فهارا	4	18
علوه	علو	13	18
بخط خلود	بمفظ خلود	17	18
دارم زحمتش را از حضور	دارم زحمتش را حضور	20	18
والمودة كثر والكثير بالاخفاء اولى وان كانت الحبة لا تحتفى نسخه	والمودة كثر بالاخفاء اولى وان كانت الحبة لا تحتفى	6	19
شمل متفة	شمل متفة	15	19
فاسخ صفة	فاسخ صفت	20	19
مدخر الخير لانام	مدخر الخير لايام	24	19

صواب	خطا	سطن	صحيفه
بازالخطا	بازل الندى	1	20
باجسن	باجسان	1	20
مطية	مطية	4	20
المتفرغ	المفرغ	5	20
محمود الخلق مقبول الحق المختوم »	محمود الخلق المختوم	6	20
واولاد	واولاده	14	20
و يجل	و يجل	22	20
ماقيت	مايفيت	27	20
بنوشته	نبشته	3	21
مناسبت = مقتديست همه درد نسخه	مناسبت	9	21
المجبور	الجبور	18	21
من سعادة الدارين وكرامة المنزلين سلام و تحيت مطالعه فرمايد و آرزومندى و شوق الى لقاءه الذى هو روضة الانوار. نسخه	من سعادته الدارين وكرامه المنزلين روضة الانوار	18	21
غيبت	غيث	20	21
من	ان	21	21
مى كويند	ومى كويد	25	21
تحيي	يحيي	1	22
كرده آيد	كرده اند	2	22
فى الارض	فى الاض	4	22
فلاتنهر	ولاننهر	5	22
ميسر	مبشر	10	22
در دين	درين	15	22
داعيه	داعيه	15	22
ميسر	مشير	22	22
اصطفيته	اصفيته	11	23

صفحہ	سطر	حطا	صواب
23	13	چنانك جان آدمی بماند ،	چنانك جان آدمی از صورت آدمی فاضلترست وباقی تراست که صورت نماند وجان آدمی بماند وصورت نماز نماند نسخه
23	22	نمازطهارتست بآب و شرط جان نماز .	نمازطهارتست بآب و شرط نماز بآب و شرط جان نماز نسخه
23	26	نشست	نشست
24	4	بقبله بود چنانك حق تعالی .	بقبله کرده بودند و آن دو شخص که بخدمت شیخ نشسته بودند هر دو را روی بقبله بود چنانك حق تعالی نسخه
24	16	خبر	خبر
25	12	نصرت دهی دراین نا امیدى ..	نصرت دهی از طرف مبارک خیراندیش درویش پرور شما مغضوب علیه شده است و کستاختی رفته است که خاطر شریف شما از و رنجیده است این داعی مخلص که بحکم شفاعت بخدمت لایه می کند حسبہ لله و من بدأ حسناتکم وصیامکم وصلاتکم وصدقاتکم تقبلها الله قولاً حسناً آن احسان دیگر که سرهمه احسانهاست سیئل عیسی علیه السلام ما اشد الاشیا واصعبها واشقها قال غضب الله اشد الاشیا فقیل یا روح الله ما یحیننا من غضب الله قال عیسی علیه السلام ان تکفو غضبکم عند قدرتکم یکف الله غضبه عنکم وهل جزاء الاحسان الا الاحسان [ زان پیش که داده را اجل بستاند ] [ هر داد که داد نیست می باید داد ] فرزند نظام الدین محبت و هواخواه آن دولت دایما و رطب اللسان بوده است بذکر خیر شما اگر ذلتی رفته باشد العفو اولی بهر کیکی کلیم نتوان سوخت [ و اذا الحیب اتی بذنب واحد ] جأت محاسنه بالف شفیع [ ارحم من فی الارض یرحمک من فی السماء ارحم من هو دونک و یرحمک من هو فوقک از بهر روزی که امید دارید که قهار مطلق تقصیرهای شما را عفو کند در آن روزی که کسی را زهره شفاعت کردن نباشد ازین ضعیف امروز ذخیره سازد و جهت ان امید شفاعت این داعی قبول فرماید تا منت ها داشته آید و ثواب جزیل و ثنای جمیل حاصل آید جاوید محسن باد بمحمد و اله نسخه

صواب	خطا	سطر	صحيفه
بخوانيد	بخوانيد	18	25
پيش	پيش	22	25
و وقفه	وقفه	18	26
تو	و	6	28
بزرگوار	زوکوار	24	32
والقاب	والقلب	17	33
يا	تا	10	35
رسانيده	رسانيده	10	35
وبسبب	دبسبب	4	36
القضاء	القضاء	1	37
الربانيين	الربانيين	15	37
ازان	اذان	3	38
آغازش	آغارش	11	39
بينند	بينند	18	40
ورزند	و زند	3	49
نشسته	نشسته	5	49
تساقط	تساقط	24	49
حقايق	حقابن	26	52
دير	دپر	10	53
وجعلني	وجعلني	16	53
چاره	چاره	2	54
بينونت	بنوت	9	54
درقلم	دوقم	4	55
خبريست	خبريش	18	55
عدوه	دروه	27	56
نسخه	مجد الدولته والدين	23	58
	مجد الدولة والملة والدين		

صواب	خطا	سطر	صفحه
اعزاز نسخه	اعزاز	26	58
تحاله	تحاله	6	59
خیر را که طلب را دزد بر خود لازم می‌دانیم دعوات خیر تا آن طالب نسخه	خیر را که طالب	7	59
باز	باز	9	59
» سلام چنین ذاتی که پای آدمی	» سلام چنین آدمی	9	59
بخوایم نسخه	بخواهیم	10	59
خرقه پوشید	وخرقه پوشد	16	59
تشبث	بتشبث	2	60
کریندگان	کریندگان	6	60
مکان	مکافان	20	60
ندارد	مدارید	19	61
بگویند	بگویند	20	61
» عنایت کند بسبب شما براهل زمین	» عنایت کند براهل زمین	22, 21	61
» خدای ترس رعیت پرس حلیم کریم	» خدای ترس حلیم کریم	1	62
فاذا اتاهم	واذا اتاهم	19	62
وبندکی	وبندکی	22	62
منت‌دار	منت‌داری	23	62
» دولته و اقباله وحقق آماله	» دولته و حقق اماله	7	63
» برکنه = جهت	» برکه	10	63
» نزد مشتاق مشتاقان بی‌قرار	» نزد مشتاق بی‌قرار	13	63
آن یجمعنا	ان جمعنا	15	63
اجل بسی	اجل بس	17	63
بمزید	بمزید	23	63
تا ثواب	باثواب	25	63
الجنان	الجنات	8	64

صواب	خطا	سطر	صفحه
برو	بدو	19	64
بندکان	بیدکان	20	64
پناه‌دار دی	پناه‌داری	22	64
بخشیدم	بخشیدم	22	64
باشند	باشد	3	65
را	ا	8	65
افتند	افتد	14	65
صادق	صادق	24	65
لما رأیت من الهلال نموه	لما رأیت الهلال انموه	27	65
نسخه			
»	فامسک	6	66
»	ظفرت	6	66
مقصود ز آدم آن دم آمد دوستان فی الله ولله را	مقصود ز آدم آن دم آمد [الدنیا..]	11	66
نسخه			
برای [الدنیا ....]			
لولا الحبز	لولا الخیر	14	66
برپشت	زبشتت	15	66
الو تقی	الوتقی	22	66
»	می شود	23	66
»	فضاله	24	66
الفسا	الفلسا	7	67
بهر	بہزار	8	67
درین	دراین	10	67
خبر	خردی	15	67
»	از بی خریدی	16	67
مضطرب	منطصر	16	67
همچو	همچون	16	67
اعذار را	اعذار	21	67

صواب	خطا	سطر	صفحه
فرمايد	فرمايه	5	68
از	ز	6	68
واين طافه نه آن طافه اند که نسخه	واين طافه اند که	15	68
ولتعرّفهم	ولتعرّفهم	17	68
صالحاله في جوف الليل	صالحا في الليل	18	68
» ملك الامرا ولى الايادى	ملك الامرا	23	68
» پروانه بك ادم الله	پروانه بك مدالله	23	68
للقا الله	للقا والله	3	69
يبغى	تبغى	6	69
بالاحسان من ربه	بالاحسان من ربه	7	69
» مجازات	مجازات	13	69
آن صفرا.	آن ضمصرا	13	69
» بکشتن	بشستن	16	69
الله ميسر الاجتماع	بمخدایي که فیضه رحمت او...	21	69
» بمخدایي که فیض رحمت او			
» درحم	درهمه	21	69
» ارکان محبت که محبت آن برادر	ارکان محبت آن برادر	3	70
مقید می دارد	مقیدی دارد	5	70
بجدي می رانده	بجدي رانده	7	70
ظاهرة	ظاهرة	12	70
عودوا الى الوصل عودوا	عودوا الى الوصل عودا	16	70
» حضانة = بمعنى حضانة = پروردل	حضانة	16	70
نباشد جاويد محسن باد والسلام	باشد والسلام	3	71
» الهجر سنة تكاثر الاشواق	تكاثر الاشواق	6	71
المفرجة	المفرحة	11	71
في دولة صافيه ونعمة	في دولة ونعمة	19	71



صواب	خطا	سطر	صفحه
وینجون	وونجون	20	71
ولا بنون	ولا بتون	22	71
فسد الحلا	قد خلا	24	71
نسخه بجه خیت	بجه خیت	4	72
» شأن قوم ان صدوا	شنان ان بعدوا	8	72
» باتو	ازان	10	72
» خیر لکم	خبر لکم	13	72
» بنای	بینایی	15	72
» فلان همچین مبحث است	فلان مبحث است	16	72
» بسی	بستی	17	72
» عن الله تعالی وعن	عن الله وعن	17	72
» دارد و السلام کتبه و الده یعرف بلخی قوله	دارد و السلام	20	72
» خواهیم	خواهم	14	73
» داند	دند	24	73
» خدا	خد	1	74
» موافقت	مرافقت	2	74
» تریم	ربم	5	74
» نشود	نبود	8	74
» معینست	معیشت	14	74
» پاردر	بازدر	17	74
» باد امین یارب العالمین	باد	19	74
» نجمل	یجمل	24	74
» در کرده است	کرده است	2	75
» می نهند	نمی نهند	2	75
» عدوی	عدو	4	75
» کلاه الله	کلاه و الله	6	76
» موافات	مواخات	8	76
» حس	خس	15	76

صحیفه	سطر	خطا	صواب
76	16	ای زنده زادگان سرازین خاک برکنید.	جاویدشی باید و خوش مهتابی تا با تو غم تو گویم ازهر بابی
76	23	ونسیه لالتفهم.	ونسیه وال عاشق لایکفیه اشاره لانه یتکلم و یشیر لالتفهم
76	23	بدل	یدل
76	25	تنبه	تنیه
77	27	هاواتم	هاوتم
78	16	البدر التحریر	البدر المثیر الحبر التحریر
78	18	وحیاطه للحق	وحیاطته للحق
78	23	به محسناعلی احسانه فانه یجزیه	به محسنا عن فان الله الملك یجزاه
78	24	بسبع مائة و زیاده	بسبع مائة و ادانها زیاده
79	17	خیر فکری	خیر نکری
80	12	کار شما	کار شماست
80	13	می شود	می شنود
80	25	خدا برسید	خدا رسید
81	1	بارغری	باز غری
81	3	نسب	نسب
81	12	دائم	دائم
81	13	داند چند	داند که چند
81	21	رفت و مکانت	رفت کامرانی و مکانت
81	22	سلام و خدمت	سلام و دعا و خدمت
83	8	گاهی از غبار	گاهی که از غبار
83	9	بحتی	بحتی
84	2	المزاع	المزاع
84	4	متن	متن
84	12	نکند	نکند چه کند
85	12	را رنجاند	را می رنجاند
85	13	سید المشایخ	بمخاطر سید المشایخ
85	22	درو نجزا	در روز جزا

صحیفه	سطر	خطا	صواب
86	7	نشمرد خدای داند که	نشمرد که پیغامبران ببالانکران ندارند
			خدای داند که
86	11	معدلت امیر	معدلت گستری امیر
87	9	واجب	واجب
88	8	عقده	عقیده
88	16	پاکش منبت رقایق	پاکش منبت دقایق
89	5	اقباله و مجده	اقباله وزاد مجده
89	13	افکنند ثواب	افکنند باثواب
91	8	یر	ید
91	24	ض	ص
93	12	می کنم	می کنیم
93	22	تسد	نیست
94	2	لاجاه	للاجابه
94	9	چشم و	چشم جمال و
94	21	روری	رو روی
94	23	جواجه	خواجه
94	26	دسجد	مسجد
95	17	سیدالمدرسین می کند	سیدالمدرسین شمس الدین می کند
96	2	میان فرقی	میان ایشان فرقی
97	20	پادشاه	پادشاهانه
97	21	السيف	السیف
97	24	باشد	باشد که
98	11	تهیج لی البکا	فهیج لبکا
99	6	الفرع	الفرع
99	19	قاتر	قاتر
99	19	هم	هم
100	5	ما به جموعن	مایه جموعن
100	15	والامانات	والانفاق

صحیفه	سطر	خطا	صواب	نسخه
101	14	للقود	للقود	نسخه
102	20	قطر	نظر	
103	13	بیفترا	بیفزا	
106	7	بخدای که ملکش از عظمت	که زدوری و آرزومندی سختم	
		درختم آسمان نمی کنجد	بردهان وزیان نمی کنجد	»
106	15	آفتاب ووز و شب	آفتاب حسن روز و شب	»
106	19	الامرا	الا که مرا	
106	20	عشقیه	عشقیه	»
106	25	ورنمائم	ورنمائم	
107	19	الظالمون	الضالون	
108	13	نسیا ان تک	انها ان تک	
108	15	پیوندی	پیوستی	»
108	22	نیکهای	نیکهای	
108	25	بوده	بوده	
109	1	حق تعالی توفیق بر توفیق و جذب	حق تعالی توفیق بر توفیق و جذب و جذب	
		و دعوات و هدایت بر هدایت	و دعوات بر دعوت و هدایت بر هدایت	متتابع
		متتابع و افزون دارد	و افزون دارد	نسخه
109	13	برخوف	پر خوف	
109	22	شما که مجردید	شما که عقل مجردید	
109	26	من ربکم	من ربکم و هم ناعمون	»
110	5	جمله سلام	یک بیک سلام	»
110	22	اهمال	اثقال	
110	25	باز آورد	باز آورد	
111	1	افاحرف من جلك الحل عقده	اذا طرف جلك انحل عقده	»
111	3	ان الکبار بدایهتن صغار	ان الکبار بدایهن صغار	»
111	9	لسانا یشکر منک کان مقصرا	ینبت الشکر لقصراً	»
113	8	جال	جال	
113	12	مستفقد	متفقده	»

صحیفہ	سطر	خطا	صواب
114	3	اجتہاد	اجتہاد
114	11	کریم فایض	کریم درحق او فایض
114	14	ایزاد	ایراد
115	5	آزادی واز دلداری	آزادی نمود و از دلداری
116	4	خاکیست بازش	خاکیست کہ بازش
116	17	مجازات احسان	مجازات آن احسان
116	25	اخلاق و خدایرستی	اخلاق و حسن اشق و خدایرستی
116	27	مدارک ضمیر منیر بالہامات ربانی مقرون و منصور (مخدوف)	
117	3	مدارک ضمیر منیر بالہامات ربانی مقرون و مقصور (ابتداء مکتوب)	
			در سینہ ہمایون
117	6	اورا مدد از حضرت	ادرار مدار و از حضرت
117	10	است می	است و می
117	17	درین داعی	و برین داعی
117	21	بالقرب	بالقرب
117	26	میسر حضرت	حضرت میسر
118	2	خیر الناصرین	بحضرت خیر الناصرین
118	21	می فرسم	می فرستم
118	23	حرامات	حرامت
119	13	مجذور الحمام	مخدور الحمام
119	22	ولاخرأ	ولاضرأ
119	24	مکارم عنصری	مکارم اخلاق عنصری
119	25	میراث	بمیراث
120	1	دریاب	درباب
120	4	از غرامات بعنایات	از غرامات متواسلہ و مبدل کرد غرامات بعنایات
120	13	والکرم	والاکرام
120	22	درزخت	درخت
120	24	آن خیر بالای	آن کسی و آن خیر بالای
121	1	روی	روی

صحیفه	سطر	خطا	صواب
121	18	انى	اتى
121	22	چندا تک	چندانک
121	26	فذلك عنا	فذلك علينا
122	11	والاشفاق	والاشفاق محمدى الاخلاق
122	13	على الايام	على مر الايام
123	10	وان تثوت	ان لم تثوت
123	13	الفضلا	العلما
123	19	المتقون	المتقين
123	23	فلاقاً	تلاقاً
123	26	المتقن	المتقين
124	5	همراه کرده	همراه او کرده
124	15	ومدد	ومسدد
125	11	مهدى	مهتدى
125	16	[.....]	[من جاء بالحسنة له من ذكرنى فى نفسه ذكرته فى نفسى ومن ذكرنى فى ماله ذكرته فى مالى ومن ذكرنى فى ملاء ذكرته على ملاء خير منه انا الدين اجزى بالحسنة واعفو عن السيئة ]
125	20	كثير الزحام اولى	كثير الزحام وحاتم اولى
126	1	دریش	درویش
126	3	فافضلهم لعیاله	فافضلهم انفعهم لعیاله
126	25	فخر التجارة وتخته کر	فخر التجار ریخته کر
127	1	نصرهم	نصرهم
127	6	خالدين	خالدين يا ايها النفس المطمئنة ارجى الى ربك
			راضية مرضيه
			نسخه
127	20	سارعو الى	سارعوا الى
127	25	پشيانى	پشيان
128	4	رنكى	زنكى
128	20	واحسانى	واحسانى
130	12	عاقبت	عاقبت

صحیفه	سطر	خطا	صواب
131	7	سدادی	بیداری
131	17	می بیند وانکس را که	بیند وانکس که
131	24	خصمان	خلقان
132	1	دست در آن	دست بران
133	1	شد اعتقاد	شد تا اعتقاد
133	11	کالجزامی	کالجزامی
133	12	می آوردم	می آورم
133	14	پرنور سمیع لطیف	پرنور سمیع بیدار هشیار لطیف
133	21	کاهی پلنک	کاهی تیار کاهی پلنک
134	1	غیرت رب الانام	وازیغیرت رب الانام
134	4	واقتم	واقتم
134	16	شکر النعم واجب	شکر النعم واجب
134	21	رضینا بعض العیش حقیقت	رضینا بعض العیش ان عز که * و من لم یجد ماءً طهراً تیمماً * صورت شما خیال آن حقیقت فسخته
134	24	می خواهد	که خواهد
135	3	تشیهی	تشیهی
135	6	بر آن	اثر آن
135	14	مقصود داز	مقصود از
135	18	جد کرد	جد کرد
135	18	از منست	از منت
136	4	غایت	عنایت
136	4	فرموده	فرمود
136	7	راقب	مراقب
136	9	ملازمات	ملازمت
136	11	یایم	یایم
136	13	وکان	دکان
136	13	ورود	ورد
136	14	مکر بر	مکر دیگر بر
136	14	چیز	چیز نتوانند

صواب	خطا	سطر	صفحہ
حق ایشان	حق نتوانند ایشان	15	136
پرستند	پرستد	15	136
میلی	منلی	18	136
جمعیت	جمعیت	18	136
ممنوعه	منوعه	11	137
بوقتی	بوقق	12	137
مصاهرت و خویشی	مصاهر و خویشی	12	137
یوتاش	بوتاش	13	137
ونیکنامی	ونیکامی	16	137
بخدمت بارها نموده ام	بارها بخدمت نموده ام	6	138
و بر کتہ است	کنیہ است	10	139
و پذیرفته	ویندرفته	18	139
می فرماید	می فرماید	20	139
فرمود که هر که	فرمود هر که	12	140
والایقان آمال کعبه	والایقان کعبه	22	140
مصون	مصونک	25	140
نسخه و رایانہ و آلہ القران	و آلہ و القران	26	140
بدخواهان و خائنان می شنوم	بدخواهان می شنوم	2	141
تقلیب	تعقیب	4	141
می کنیم کہ آن	می کنیم آن	8	141
اورا	اروا	9	141
خود را کہ	خود را را کہ	24	141
والطود	والسطود	5	142
تا انقراض	با انقراض	7	142
بود و از	بود داز	15	142
سفرها	سفرها	20	142
سلیمان تخت	سلیمان بخت	21	142
بکل	نکل	25	142
و فتنہ	وفتنہ	27	142



صواب	خطا	سطر	صفیفة
بغان	بغان	2	150
کمر	کر	17	150
ست	سة	23	150
الرسوم	ارسوم	25	150
کاتب مجموعة الرسوم الرسائل یر محمد بن حاجی یعقوب بن موسی النکدی فی سنة ۸۷۹ .		26	150

### فهرس اسامی الرجال والبلاد

- ابراهیم ( حاجی بن اخى احمد از مشایخ مولویہ شهر نیکده ) 150  
 اتابک اعظم 138, 137  
 اخى محمد 103, 100  
 اخى کهرتاش ، 113 (بانی خانقاه)  
 اخى احمد بن اخى محمود 150  
 اختیار الدین ( امام مولوی ) 68  
 افصح الدین ( معید ) 95  
 اکمل الدین رئیس الحکماء السلجوقیه 20, 95, 125  
 امیر اکدشان سیواس ، 96 . [ انظر مجموعة بله تن لتورك تاريخ قورومی ، مقاله اسماعیل  
 حتى بك . صفحه 105 سنة 1937 « شهد بذلك جلبي بن امير  
 الاكادش باثى. » وكان يستعمل هذا العنوان في ممالك القرمآن خلال  
 اواسط القرن التاسع الهجرى. ]  
 امین الدین میکائل ، 65 ، [ نائب السلطان غیاث الدین کیخسرو الثالث ، درفتنه جری  
 لعین شهید افتاده شد. تربت او در قصبه سفری محصار از نواحی اسکیشهر  
 بود. انظر مقاله توحید بك در مجموعة معارف وکالتی و ابن بیبي IV  
 صفحه 310, 323, 326 —  
 25 [ مؤسس خاندان اینانج اوغوللری. انظر دیباجة کاتب هذه الحروف. ]  
 امیر بدر الدین ، 144, 147

34 سید محقق ترمذی. بهان الدین

150. بهان الدین چلبی، حفید اولو عارف چلبی

بهاء الدین (امام مولوی) 19

بهاء الدین (من اقرباء بیت مولانا) 71

بهاء ولد. (نام حضرت سلطان العلماء) 150

بهاء الدین (سلطان ولد) 16، 69، 84.

بهاء الدین (امیر السواحل) 116. در آسناى فتنه جری لعین در شهر قونیہ جام شہادت نوش

کرده بود سنة 676 هـ. خطی بغایت خوب و آوازی در نہایت

لطف داشت. رحمہ اللہ. ابن بیبی IV، ص 323-326.

104 .98 .89 .86 .83 .72 .68 .46 .35 .32 روانہ بک.

144 .125

100 .91 .80 .64 .63 .27. تاج الدین معتر امیر بن القاضی محی الدین الحوارزمی.

102 .111 .122 .140. ابن بیبی IV .295 .302

147 تاج الدین

114 .37 تاج الدین قاضی

126 تاج الدین نجار

112 جلال الدین (امام)

29 .87. (ای امیر کبیر قاراطای ؟)

66 .65 .6. جمال الدین (فخر الأئمة والمعدین)

108 .109. (جمال الدین فرخ لالا. بانی دار العافیة کنقری ؟)

113 جمال الدین شیخ

23 جمال الدین امیر احمد

53 حاجی امیر

73 .67 .44 .37 .31 .28 .21 .4. حسام الدین چلبی ابن اخى تورک قنوی.

.115 .105 .97 .95 .89 .86 .85 .84 .82 .75

.145 .140 .139 .138 .133 .129 .124

.122 .121 .101 .84 حسام‌الدین (امام مولوی)

72 حمیدالدین شیخ

خ

17 خرم چاوش

68 خواجه ابوبکر

126 » تاج‌الدین

79 (ازمشاهیر مالداران قونیہ، تربتس دردیہ خواجه جهان قونیہ).

114 » فخرالدین یوسف

60 » علی

72 » مجدالدین رمزی

ر

112 رکن‌الدین (صدرکبیر)

س

36 (وکان سراج‌الدین الارموی قاضی القضاة فی مدنیة قونیہ وکان مذهبه

شافعیاً وقد توفی فی سنة ۶۸۲)

8 .120 سراج‌الدین امام

77 .144 .146 (پندارم که امیر او سعدالدین خواجه یونس است.

انظر مختصر ابن بیی IV. ص. 327).

118 سعدالدین (مولوی)

128 سوباشی

30 .114 (برادر امیرکبیر جلال‌الدین قراطای ؟)

21 .52 سیف‌الدین

ش

69 .78 شرف‌الدین (سید)

69 (خواجه شرف‌الدین لالای سمرقندی. جد مادری سلطان ولد

وعلاءالدین چلی).

85 .100 .113 .126 شمس‌الدین امیر

- شمس‌الدین تبحار 96. ( ازبندگان مولانا نام و ذکرش در مناقب افلاکی بسیارست).
- شمس‌الدین الحجندی 91.
- « ماردینی 95. 96. (استاد الفضلاء والمدرس بمدرسة قاراطای)
- شمس‌الدین پسر محمد جمال ابن امیر احمد 22. 43. 104. 117. 118. 122.
- « یوتاش 137. [ امیر معروف سلجوقی ].
- شهاب‌الدین 32. [ فخرالتجار، داماد مولانا ].

### ص

- صدرالدین بن حسام‌الدین 5. 77. 86. 89. 91. 97. 124. 132. 139. 145. 146.
- « (فخرالمذکرین) 91.
- « شیخ 82.
- صلاح‌الدین (ملطی ازبندگان مولانا) 9. 69. [ این هم صلاح‌الدین زرکوب نیست ]
- « زرکوب قنوی 33. 34. 49. 61. 87. 149.

### ض

- ضیاء‌الدین 81. 129. ( وزیر سلجوقی ).

### ظ

- ظهیرالدین امیر 10.

### ع

- عالم امیر. چلی امیر عالم فرزند سوم مولانا. 21. 35. 59. 99. 116. 125.
- عزالدین 76. 78. قاضی مشهور قنوی،
- علاء‌الدین چلی. فرزند دوم مولانا. 36. 69.
- علم‌الدین امیر قیصر. 26. 127. بانی اول تربت مولانا جلال‌الدین. مختصر ابن بیبی IV.
- ص. 333.

- عماد‌الدین امام 45. 68.

### ف

- فخر آل داود 40. 42. 63. 94. 96. 104. 106. (خطاب سلاطین سلجوقیه).
- فخرالدین آرسلان‌دغمش 95. (وزیر سلجوقی).
- « خواجه یوسف 114.
- « صاحب آتاعلی. وزیر مشهور. 38. 90. 112. 138. 139. 143.
- فخرالحواتین 50.

76. 78. ( معلم چلي امير اولو عارف ).

فخر الدين

ق

91. ( وزير سلجوقى. تربت و كوى او درقونيه مشهوراست ).

قارا آرسلان

95. ( مدرسه مشهوره دارد درقونيه و عنوانش امير جلال الدين ).

قارطاي

138. 139. ( اشهر بن الحميد كه سر آمد اكابر جهان بود. تذكرة آفراني ).

قوام الدين

ك

44. ( صاحب السعادتين فى الحيوتين برهان السفارة فى الحضرتين )

كمال الدين

( برادر امير جلال الدين قراطاي ؟ ).

22.

كمال الدين

56. ( ابن بكتمور ؟ )

كريم الدين محمود

ل

93.

ليث الدين

م

45. 51. 71. 124. مجد الدين ( امام مولوى )

14. 16. 22. 58. 124. ( داماد معين الدين پروانه ) مجد الدين

» امير.

محمد بن الحسن الارزنجاني بانواع فضائل و آداب بحر در فنون حساب

نادره ايام بود خطى بفايت خوب و عبارتى در نهايت لطافت و مطلوب

داشت. ابن بيبى IV. ص. 308.

محمد بن محمد بن الحسين البلخي 85. نام مولانا جلال الدين است.

25. محمود سلطان غزنوى

129. ( جلال الدين محمود مستوفى ؟ )،

مستوفى المالك

121. ( امير عالم چلي ). فرزند سوم مولانا. انظر عالم چلي.

مظفر الدين

21. 32. 39. 66. 87. 101. 103. 117. 119. 142.

معين الدين پروانه.

امير مشهور الافاق. ديللى الاصل. از يد خذلان مغول مقتول شد. 676 هـ.

صاحب ديوان اعظم شمس الدين ابن دو بيت انشاد فرمود:

لما رايت خروج الترك من سبا مغافضا مالهم عقل ولا دين

انشدت مكتئبا ما قيل فى قدم مضى سليمان وانحل الشياطين

ويقصد بكلمة الترك الموحودة فى هذا الشعر المغول والحوارج.

117. [ انظر ابن بيبى IV. 219. 238. 239. 243. 248.

مهذب الدولة والدين

270. 272.

22. (نام امير ميكائل است)

17. 4 . 27 . 28 . 29 . 31 . 34 . 48 . 49 . 57 . 64 . 98

115. 154. [طغرائى وخطاط مولوى. نسخة ديوان سلطان ولد كه

بخط وى نوشته شده است. محفوظست در كتبخانه ولد چلبى ايزبوداق.]

نجم الدين اميرسپهسالار. 3. 4. [از خواص سلطان ركن الدين بود. ابن بيبى IV. ص. 291].

» ابن خرم چاوش 17.

نصرة الدين. شيخ خانقاه 73.

بور الدين امير. 29. 31. 57. والى قيرشهر. تربت و مدرسه مشهوره او در قصبه

قيرشهر زيارت مشرف كشم. عمارت رصين و بقعه مزين بود. در بالاي

دروازه مدرسه اين كتابه محكوك است :

1 — بسم الله . امر بعمارة هذه المدرسة المباركة الميمونة في ايام دولة السلطان الاعظم شاهنشاه

المعظم مالك رقاب الامم سيد سلاطين العرب والعجم سلطان البرين والبحرين

غياث الدنيا والدنيا

2 — الرحمن الرحيم . معين الاسلام والمسلمين سيد الملوك والسلاطين ابو الفتح كيخسرو بن قليج

آرسلان خلد الله دولته العبد المحتاج الى رحمة الله ومغفرته جبرئيل بن ججا

تقربا الى الله ومرضاته في شهور سنة احد وسبعين وستائه 671 = 1272

شيدت هذه المنارة من قبل ابو الحرب نور الدين جبرئيل بن ججا

المؤسسة في مدينة اسكيشهر بتاريخ ٦٦٠ ويوجد في قاعدة المنارة العبارات الآتية :

» بسم الله الرحمن الرحيم عمر هذه المنارة المباركة في ايام دولة السلطان الاعظم

غياث الدنيا والدين ابو الفتح كيخسرو بن قليج آرسلان برهان امير المؤمنين على

يد العبد الضعيف الداعي الى رحمة ربه اللطيف ابو الحرب جبرئيل بن ججا ادام

الله دولته في شهر المبارك ذى الحجة من شهور سنة ستين وستائه ٦٦٠. » [انظر

المجموعة الاركئولوجية الوكالت المعارف الجمهورية سنة ١٩٣٤ رقم II، ص 263]

بور الدين 43.

114. 115. (الغ قتلغ سيف الدولة والدين).

والى بك

150. (جد خوارزمشاه).

يفان تكين

150.	سرحد اسلام و شهر مشهور است. سنه فتح : دارالميمنة ٧٧٦.	ادرنه
137.	مقر جمهوريت توركيه حالا حرسها الله من الافات والبلايا.	انكوريه = آنقره
32.		سيواس
67.		قونيه
75.		كاروانسرای ضيا
150.		نيكده

«هذا وقد بذلنا الجهد في تحقيق اسامى الرجال والبلاد على قدر الامكان لان الترسلات واسعة الموضوع كثيرة الفروغ والانسان في موضع الضعف. وما العصمة الا الله وحده»  
 آنقره 1937 ح. شفائى القووى

## Katğı:

Basılması bir yılı geçen mektublar sona erdi, yoksulun iş-  
 lerim dolayısıyla gezgin olmaklığım, araştırma yapmaktığımız  
 onun yayımını geciktirdi. Basımı yeniden okuyunca Mukaddimede  
 birkaç eksik buldum, onları yazıyorum:

Sayfa 11 sa. 4 Şeref Arife olacaktır. Sultan Veledin iki  
 kızı vardı. Muttahire Abide, Şeref Arife. Birinciyi Germiyen oğlu  
 Süleyman Şaha, diğerini Konyalı Emir Bedreddine gelin ettiler.  
 Sayfa 11, sa. 5 sağlığında, Alaeddin Çelebinin sağlığında olacak.  
 Sayfa 13, sa. 8 Emiri İgdişan. tabirini M. İbni Bibi IV. S. 325.

بهاءالدين ملك السواحل مرتبة شهادت رسانيدند و چون از كار نايب فارغ شدند بشهر آمدند  
 و اكدشان و اعيان شهر را بر مباحث سلطنت جمرى سو كند دادند .

şeklinde okumaktayız. Sayfa 13. sa. 19 Mütehawil, Mütemewil  
 olacaktır, birizki zengin demektir. Sf. 19. sa. 19 Mehmedin babası  
 Seyfeddin Alishir değil belki Yakubdur, yani Mehmedin dedesi  
 Alishirdir. Sf. 20 Çengırı Çankırı olacaktır. Sf. 22. sa. 28 Kâtip  
 zade Hekim Refi efendi Nushasının yılı 778 değil 896 dır. Sf. 26.  
 sa. 13. Turhallı Yusuf hakkında şu bilgiyi bulduk. Celâleddin  
 Yusuf meğer Sultan Veledin Mesnevilerini 739 yılında yazmış,  
 hem de kendisi Mevlevî imiş. Süleymaniyyede A. Nafiz pasa kü-  
 tüphanesinde saklı Yazmanın ketebesini şudur:

تمت كتاب المتنوى الولدى على يد اضعف خلق الله تعالى الفقير يوسف بن عيسى المولى التروخالى  
 ا حمد الله عواقب اموره ليلة الخميس الثانى و العشرين من شهر المبارك شعبان سنة تسع و ثلثين و سبعمائة  
 و الحمد لوليه ولم . ٢٣ شعبان ٧٣٩ .

Sayfa 25. Sa. 10. İstanbul Üniversitesi Kütüphanesindeki Yazmaları sıralarken yanlış söylemişim. 1). 2070-42. Işkodralı Hasan Hakkı paşanın yazması 51 varak, 27 satır imiş. Yalnız mektuplardır. Paşa Konyada 1270 yılında Vali imiş. Yazılış yılı belli deyil. 2). 1916-28. Resail ve mektubatı Mevlâna. 99 varak, 27 satırdır.

1275 de Akşehirli Yusuf İzzet yazmış. İlk kısmında Mecalisi Seba 34 varak, mektuplar 35 den başlayıp 99 da sona eriyor.

Kişi ve yer adları:

Mevlânanın mektuplarında adları geçen büyük kişilerin heca harfleriyle sıralanan isimleri karşısında bildiğimiz, bulduğumuz şeyleri yazdık. Baktığımız Bitikler Tat ve Tacik dilinde düzül-müş olduğundan bizde sözlerimizi tatca ve tacikce dizdik, öz dilimizi pek severiz, saygımız yücedir, ancak sözlerde ilâçlara benzer: Kalb hastalığının değerli emi Digitalis i yazarken Hekim Nativelle Fabrikası müstahzaratını Reçetesine işaret eder, hiç kimse ona yerlisini yaz diyemez. Umarım ki bizi — Reçetemizdeki başka illerin sözünü yazmış diye— kınamazlar.

Mevlânanın Biti (Biti Mektup, Bitimek Yazmak demektir) lerini Türk dilinde basmak yaymak sevinçlerinden bizi alıkoyan kâğıt pahalılığına bilmem ne demeli. 5,5 liraya topunu aldığımız ekme kadar gerekli nesne 8,5 liraya fırladı, lâkin yine yolumuzdan dönmedik.

Gün bize yar olursa şimdi İran giyimini kuşanmış Horsa-nanlı Türk güzeline, yüzü güneşten yanık Anadolu çocuğuna millî kostümümüzü giydireceğiz.

Kardeş ve komşu İranda Mevlânanın kitapları üstüne büyük alâka görüyoruz, şu kitapları basarken alkış okuyan sesler duyduk, Ankarada çarpan Kalbi Tahrandaki Nabizle anlamak siyaset sahasında değil Bilgi alânında dahi büyük ilerileyiştir.

Eksiklerimizi Yahşi kişiler bütünler diye umuyoruz.

Londra dan son gelen bir kitap katalogunda sevinçle gördük: Mister R. A. Nicholson cenapları Mesnevinin 1. 2. ci cildlerine şerh yazmış, رسالة تحقیق احوال و زندکان مولانا مشهور مولوی adıyla Farsca resimli Mevlânanın Biographisi basılmış, hemen ısmarladık.

Ankara, Londra, Tahran, Büyük Türk Mütefekkeri Mevlânanın yaşayışı, fikirleri ile uğraşanlara maliktir.

**M. F. N. UZLUK**





Konyadaki mukabeleyi, müzenin pek değerli, alim memurlarından Veli Sabri ile yaptık. Netekim bastırduğumuz Mecalisi Seb'ai Mevlânayı da o mukabele etmişti. Teşekkür ederim.

Mecmuayı günlerce tetkikimize terkeden Konya Müzesi Müdürlüğüne Teşekkür ederiz. Mektupları, Paskal Baharî Efendinin «Sebat» matbaasında Mamas Kolankas Efendi tertip etti. Ahmed Mithat Efendinin yetiştirmelerinden bu ihtiyar mürettip bizim harsımızı ne güzel kavramış . .

Bu Kitabın ve bundan sonrakilerin tashihine dikkat ve himmet sarfeden Farsça üstadım, zamanımızın varlığıyla öğündüğü fazılardan Ahmed Remzi Akyürek hazretlerine sonsuz şükranlarımı alenen sunarım. Onun yorulmak bilmiyen aşkı, Gençleri imrendiren şevki, çalışkanlığı her türlü ögmeye yaraşır. Her hususta teşvik ve yardımlarını gördüğüm amcam üstadımız Veled Çelebi İzbudak hazretlerine takdimi teşekkürat eylerim.

Sözüme son verirken, Batıya çevirilerek, Londra Doğu dilleri âlimlerini, bilhassa Mister Gibb vakfını pek alimane, mahirane, vakıfane idare eden bilgiçlere hitap etmek istiyorum.

Mevlânanın 6 büyük cilt Mesnevîsini, en eski metinleri tetkik ve mukabele ederek benzersiz şekilde basan, İngilizceye tercüme ederek Doğuyu Batıya tanıtan Reynold A. Nicholson Cenaplarına bilhassa teşekkür etmek vazifemdir.

İngiliz kavmi ile Türk milletini biribirine yaklaştırmanın ilk adımını bilgi sahipleri, alimler atmış oluyorlar. 1925 te başlayan Mesnevi tab'ı 1933 te sona ermiş, 1936 da siyaset sahasında iki millet daha iyi anlaşmıştır.

Böyle kutlu, mutlu bir işe Mevlânanın kitapları, fikirleri vesile oluyor. Onun yüksek, feyyaz, cuşacuş nağmeleri, gönülleri, dimağları kendine çekiyor.

Büyük Mevlânanın en küçük hurmetkârı, dünyanın tanımadığı şu mühim kitapları ortaya koyarken yıllardanberi beslediği dileğin yerine geldiğini görerek seviniyor.

و چون حدیث تو آید سخن دراز کم  
حرام دارم بامردمان سخن گفتن

Ankara Yenişehir, İkincikânun 1937.

M. F. NAFİZ UZLUK.

- ١ — تمت المجالس بمحمدالله المحمود بكل مكان والمذكور بكل لسان،  
 ٢ — يوم الثلاثاء في اوائل ربيع الاخر سنة ثلث وخمسين وسبعمئة 753=19-5-1352  
 ٣ — والصلوة على نبيه محمد المرسل عن عدن عدنان وعلى صحابته الجواد الحسان الطاهرين  
 ٤ — عن شوايب الحسنان انه كريم منان.

İkinci tarih 308 varaktadır ve şöyledir:

- ١ — اتمام شد اختيارات اين لطائف غريب ومعارف عجب او اخر ذى لحجة اربع وخمسين  
 و سبعمئة از نسخه که از کتب يار زمانى حلال الدين يوسف 754 = 2 / 8 / 1353  
 ٢ — ترو خالى ايده الله بيور عنايته مختار بود بعون الله وحسن معنونه والحمد لله رب  
 العالمين والصلوة على نبيه محمد وآله اجمعين  
 ٣ — هم از حواشى از کتب که بدستخط مبارك خداوندگار بود قدس الله سره العزيز نقل  
 افتاد بدین ترتيب تفسير حديث معارف لطائف وغيره

Demekki bulunmaz yazılar ve zevkli bilgiler, yarizemanı Turhalli Celâleddin Yusufun kütüphanesindeki nüshadan Zilhicce sonu 754 de bulunup alınmış, Turhalli Celâleddin Yuşufun kitaplarına esas olan nüsha ise bizzat Mevlânanın el yazısı imiş. Yani böylelikle bu mecmuanın en sahih ve doğru bir kaynaktan alındığını anlatmak istiyor.

Basdığımız nüsha ile Mevlânanın huzurundaki nüsha 1-20 mektupta sıra tertibile at başı bir gidiyor. Fakat 21 inci mektuptan 52 inci mektuba kadar bizim nüsha fazla, huzurdaki yazmada eksiktir.

Biz de 137 inci mektupta sona eriyor. Halbuki Konyada daha 6 mektup fazla bulunuyor. Şu halde bizim mektupların sayısı yeni 6 ile 143, huzurdaki nüshanın bütün mektup sayıları 112 dir.

Bu sebeple bizim 52 inci mektup Konya nüshasında 21 olmuş oluyor. Bu Mektuplar arasında bizimkinde (54) Konya nüshasında (23) Eflâkide dahi vardır. Hattâ bu mektuptan önce Sülтан Velede yazılmış bir tane daha vardırki şimdi onu 144 olarak gösterdik. Şeyh Salâhaddin'in hastalığında Mevlânamızın yazdığı bir mektup ile, Sultanülulemanın Yağan Tekine (ceddi Harezumşah) yazdığı bir rik'ayı en sona koyarak, « bu kaidedir sonra gelir bezme ekâbir » meseline uyuyoruz.

Konya nushasile matbuu sonradan mukabele ederek yanlış doğru cetveli ve bunlar arasında nusha farkları gösterdik. nusha alâmatı Konyadakine işarettir.

Konyalı tabibin kitabını kopya ettirdik. İntikadı şekilde tabe-  
deceğiz.

Mektubatin tab'ına esas tuttuğumuz yazma İstanbul Yenikapı  
Mevlevihanesi içerisindeki Maliye Nazırı Abdürrahman Nafız pa-  
şa kütüphanesinde bulunmaktadır. Kütüphane halen Süleymaniye-  
dedir. Numara 1055 dir. Yazanı yazılış tarihi belli değildir yazı-  
sından, kâğıdından eski bir nüsha olduğu görülmektedir. 82 varak  
27 satır eb'adı 17-25 zahrında (mektubatı Hazreti Mevlâna kude-  
dese sırreh) yazılıdır.

İstanbulda Darülfünun kütüphanesinde 2070 numarada dahi  
yazma bir nüsha vardırki meşhur Şeyhulislâm Hasan Fehmi  
efendinin çırağlarından İzzet yazmıştır. Bu nüsha vaktile Konya  
Valisi İškodralı Hasan Hakkı paşanın temellükünde imiş. Lâkin  
noksan ve yanlıştır. Diğer eski bir nüshası Konyada Mevlâna  
dergâhında bulunmakta idi. Şimdi müzesinde 1102-52 numarada  
kayıtlıdır. 352 varak, beher varak 32 satırdır. İnce şikeste  
talik ile yazılmıştır. Büyük bir mecmuadır.

#### İçindekiler:

#### Başladığı varak

1 — Maarifi Sultanül'ulema	1	
2 — Fihi Mafihî Mevlâna	35	
3 — Namei Sultan İzzettin	123	Bu mektubatin adıdır. 55. varak = 108 sayfadır.
4 — Mecalisi sab'ai Mevlâna	144	sonundaki tarih 453 rebi- ulâhırdır.
5 — Makalati Seyid Bürhanettin	219	
6 — Esrari Şemsettinî Tibrîzi	309	sonundaki tarih 754 dür.
7 — Maarif Sultanülulemadan	346	

bir kısım

Kitapta tezhib yoktur. Nüsha, 1155 tarihinde Çelebi Zade  
İsmail Asım efendinin imiş, müşarüleyh tarafından Konyaya  
Çelebi efendilere vakfedilmiş ve şu talik mühür basılmıştır.  
(وقف شده این نسخه عبد آثم چلبی زاده اسماعیل عاصم ۱۱۶۲) yazma, ( Mehmed  
Saidi Hemdem 1222-1275) Çelebinin el yazısını, torunu Abdül-  
halim Çelebi 1291-1343)in haşiyesini, Mehmed Bahaddin Veled  
Çelebi İzbudakın tashihlerini havidir.

Hattatın adı belli değildir. Ancak Mecalis seb'a sonunda şu  
ibare vardır.

- 17 Mâkbul bir delikanlı olan talisiz Behâeddin nasıl oldu da işleri bırakıp ansızın aralıkta kayboldu
- 18 Nerede o fesahatler, o yazılar, nerde o sözler, nerde o kifa-yetler ve o mansıp, o makam,
- 19 O bando mızıka ile bayraklar nereye gitti ve üzerlerinde ejdeha resimleri olan kumaşlar acaba ne oldu?
- 20 Sahibin iki oğlu - vezir zadeler - neden yüz çevirdiler, cana kıyan felekte her ikisinden de eser yok
- 21 O harp ve darp, o işret meclislerle ay gibi güzel yüzlü köleler nerede, o kıymetli elbiseler ve o zengin hazineler acaba ne oldu?
- 22 Güçte kuvvette kükriyen arslana benziyen o tacgir - pâdişah - dostlar tarafından bile anılmaz oldu.
- 23 O harekâtı askeriye ve bıyık burmalar acaba nerede, o tur-nakırı güzel atlar, o doğan kuşlarla o tantana, o debdebe o gürz o ok atışlar ne oldu?
- 24 Nerede o Hatîr Oğlu Şerefeddin ki rif'atte ferkadan yıldızının üstüne çıkmış ve hatta geçmişti bile
- 25 Büyüklükte bir mertebeye yetişmişti ki yedi kat gök anın derecesi altında zannedilirdi
- 26 Zamannı beylerbeyi Anadolu ülkesinin sahib Kıranı idi ki diğer beyler onun huzurunda çocuk kalırdı
- 27 Suallerime zemanе cevap vererek onlara hepsi ecel badesile sarhoş olduğundan hayat meclisinden çekilip gittiler,
- 28 Onlar bir müddet âmali cihanı kucaklamışlarken nihayet inliyerek sefer edip aradan kayboldular.
- 29 Cihanda kimsenin daimi kalmasına imkân yoktur. Çünkü cihanın temelini kuran böyle kurmuştur,
- 30 Onlardan öncede muradlarına nail olmuş ne Beyler ve ordu-lara malik ne muteazzım Padişahlar vardı.
- 31 Onlar ki yer yüzünü tutmuş, zengine müflise kocaya, gence karşı tahakküm sürmüşlerdi
- 32 Lâkin o saltanatlar o servet o azametler kuru şeylerdir, Ölüm kapısı kendilerine açılınca hepsi saltanat tahtından baş aşağı geldi.
- 33 Ölüm okuna karşı hiç bir kalkanın yardımı olamaz, ölüm kılıcına karşı gelecek zırh ve kaftan bile hasara uğrar.

- 3 O azametli Pervane acaba nereye gitmiştir. O büyüklük o haşmet kudret şimdi nerede?
- 4 O binicilik o at koşturması ve büyüklerin kendi arzularile arkasından önünden gitmesi nerede?
- 5 O beylik, o kumanda, o vakar nerede; o ucu bucağı bulunmayan hazineler ne oldu?
- 6 Pervanenin o heybeti nerede ki bütün Anadolu ülkesindeki kurdların ağzı koyun etinden mahrum kalmış, zalimler pusuştı,
- 7 O askere kumanda, o usul-ü nizam ve intizam nerede, o fesahat ve elfaz o dil - tatlı söz - nerede,
- 8 Erkenden konağının kapısında dizilen Beylerden şimdi hiç kimse görülüyor.
- 9 Nerede bir müfsit, bir yolkesen, dir hırsız varsa anın (Pervanenin) kılıcı korkusundan zebun kalmıştı
- 10 Anadolu ülkesi hariciler, fesat, fitnecilerle dolmuş iken onun kılıcı sayesinde cennet bahçesine donmuştu
- 11 Şimdi onun nazenin vücudünün yokluğundan bilistifade memleket yılan ve akreplerle dolu olan cehenneme dönmüştür.
- 12 Asrın güzide ve emsalsiz kumandanı olan o zat nasıl oldu da gözlerden kayboldu?
- 13 Nerde o rezanet, nerde o sebat ve kumanda, nerde o büyüklük ve o kavim ve kabile
- 14 Yıllarca toplayıp biriktirdiği mallar nerede o etrafını alan kölelerle o tertip o hanedanlık nerede
- 15 Zavallı yunus hoca acaba nereye gitmiştir, o emsalsiz sürur o taze yiğit bey ne oldu,
- 16 Nerde o büyüklük, nerde o saltanat ve o izzü naz, nerede o kaza gibi sahillere hükmediş,

Bekrin el yazısıdır. Maalesef aralarından varaklar zayi olmuştur. No. 126 edebiyat faslında, tarihi remazan sonu 677 dir. (1) numaradaki müstensah ile mukabele, nüsha farkları gösterilmiştir. Mersiye, işte bu müellif yazmasının sonundaki yine kendi destihattı ilâveler arasındadır.

3 — Esat Efendi, 3295. İbtidasında (کنز الانشا) ortasında (روضة) vardır. Ravza 58 varak, satır 17, hacmi orta dır. Nihayetdeki ketebe Ankaradaki müellif yazmasının aynıdır. Yalnız :

۸۷۸ قوبل و صحیح فی مدینة مغنيسا فی منتصف شهر الحماذی الاخره سنة ثمانی و سبعین و ثمانمائة ۸۷۸.

- ۱۹ - وان طبل و بوق و کوس و علمها کجاشند  
 ۲۰ - دو پور صاحب از چه سبب روکشیده اند  
 ۲۱ - آن رزم و زم کو و غلامان همچو ماه  
 ۲۲ - وان تاج کبر بنیرو چون شیر شمرزه بود  
 ۲۳ - کو آن سپه کشیدن و آن سبلیت و پروت  
 ۲۴ - ابن الحطیر کوشرف الدین که رفعتش  
 ۲۵ - جایی رسیده بود که از غایت علو  
 ۲۶ - بکبر بک زمانه و صاحب قران روم  
 ۲۷ - گفتا که جمله مست شراب اجل شدند  
 ۲۸ - یکچند شان مراد جهان درکنار بود  
 ۲۹ - چون این نهاده اند اساس جهانیان  
 ۳۰ - بودند پیش از ایشان میران کامکار  
 ۳۱ - روی زمین گرفته و فرمان روا شده  
 ۳۲ - لکن خوشست مرک برایشان کشاده شد  
 ۳۳ - باتیر مرک هیچ سیر دستگیر نیست
- وان ازدها نکاشته بد روی پرنیان  
 کز هر دویست اثر درین دهر جانستان  
 وان جامهای فاخر و نیز کنج شایگان  
 آواز او بریده شد از جمع دوستان  
 وان بوز و باز وطنطنه وان کرز وان سنان  
 بگذشته بود و بر شده تا فرق فرقدان  
 پنداشت زیر رتبت او هفت آسمان  
 میران پیش حضرت او همچو کودکان  
 و ز مجلس حیوة برقتند بر کران  
 و اخر بزار رخت بستند از میان  
 در دهر هیچ کس نتوان یافت جا و دان  
 شاهان با تکبر و با لشکر کران  
 بر مالدار و مفلس و بر پیر و بر جوان  
 جمله نکون شدند ازان تحت خسروان  
 باتیغ مرک جوشن و خفتان کند زیان

## Mersiyenin Tercümesi

**Bu mersiye bilumum Anadolu ülkesi Beyleri hakkında 676 tarihinde onların eyyamı devleti inkrazile hitama erdiğinde kaleme alınmıştı (1)**

- 1 Rum ülkesinin büyükleri acaba bu cihandan ne gördüler de nereye gittiler diye zamaneden sordum.
- 2 Geçen sene ben onları şanlı, şöhretli bırakmışım; bu gün ne adları kalmış, ne sanları.

روضة الكتاب وحديقة الالباب فارسى فى الانشا لابی بكر ابن الزكى المتطبب القنوی الملقب بالصدر. (1)  
 المتوفى سنة ۷۹۴. كشف الظنون لحاجی خليفة ج ۱، ص ۵۸۷. طبع اسلامبول.

Bu tarihin doğrusu 694 olsagerektir.

Görebildiğimiz yazmalar :

1 — Darülfünun Kütüphanesinde Rıza Paşa kitapları arasında No. 1316. tarihi 778 dır. Hekimbaşı Kâtipzade Refi' Efendiye aittir. Bu kitabın tâbi'i istinsah ettirmiştir.

2 — Ankarada Maarif Vekâleti Kütüphanesindedir. Bizzat müellif Ebi



این مرثیه بر سیل عموم در حق امرای روم که ایام دولتشان در شهر  
سنه ست و سبین و ستمانه باقر اض انجامید در قلم آمد

- |                                       |   |
|---------------------------------------|---|
| کوی کجا شدند و چه دیدند از این جهان   | ۱ - بر سیدم از زمانه که این سروران روم  |
| وامروز نیست زیشان نه نام و نه هم نشان | ۲ - من یارشان بغایت شهرت گذاشتم         |
| کو آن همه بزرگی و آن حشمت و توان      | ۳ - پروانه معظم کوی کجا شدست            |
| و آن سروران بطبع پس ویش او دوان       | ۴ - کو آن سوارکشتن و آن اسب تاختن       |
| کو آن همه خزائن و آن کنج بی کران      | ۵ - کو آن همه امارت و آن حکم و آن وقار  |
| کز گوشت میش کز فرو بسته بد دهان       | ۶ - کو هیتش که روم چنان کشته بود ازو    |
| کو آن همه فصاحت و آن لفظ و آن زبان    | ۷ - کو آن سپه کشیدن و آیین و برک و ساز  |
| یک کس بدید نیست ازیشان درین زمان      | ۸ - میران که صف زدندی بردر کفش بجان     |
| از یم تیغ او همه بودند نا توان        | ۹ - هر جا که مفسدی و حرامی و دزد بود    |
| کشت از نهیب تیغش چون روضه جنان        | ۱۰ - رومی که بر خوارچ و آشوب و فتنه بود |
| چون دوزخست پر شده ماران و کژدمان      | ۱۱ - وامروز نازنین چو وجودش بدید نیست   |
| کوی چه گونه کشتست از دیدها نهان       | ۱۲ - و آن نائب یکانه که میر گزیده بود   |
| کو آن همه بزرگی و آن جمله خان و مان   | ۱۳ - کو آن همه رزانت و آن حکم و آن ثبات |
| و آن حلقه غلام و آیین و خاندان        | ۱۴ - و آن مالها که جمع همی کرد سالها    |
| و آن سرور یکانه و آن میر نوجوان       | ۱۵ - بیچاره خواجه یونس کوی کجا شده است  |
| و آن حکم در سواحل همچو قضا روان       | ۱۶ - کو آن همه تکبر و شاهی و عز و ناز   |
| چون از میان کار برون رفت نا کهان      | ۱۷ - مسکین بهاء دین که جوانی کزیده بود  |
| کو آن همه کفایت و آن جاه و آن مکان    | ۱۸ - کو آن همه فصاحت و آن خط و آن سخن   |



Biz Mevlânamızın, Şeyh Sadrettinden ders okumadığını kuvvetle iddia etmiştik. Gerek şu isimler arasında müşarileyh Mevlânanın adı geçmemesi, gerek diğer cüzülerdeki isimler arasında bulunmaması bizim kanaatimizi kuvvetlendiriyor.

Şeyh Sadrettinin okuttuğu 11 cilt hadis mecmuası, ilk son sayfalarındaki Selçukî ümera ve ulema isimleri noktasından tetkike ve neşre şayandır. Biz burada ilk defa ilim alimine haber vermekle iktifa ediyoruz.



Konyalı tabip Ebu Bekirin yazdığı mersiye-yi ehemmiyeti dolayısıyla buraya koyuyoruz. Büyük münşi, ağıt ağlarken bizi de yasına ortak ediyor. Moğulların söndürdüğü bey konaklarının ocakları, kendileriyle beraber, bir çokta bilgi ve ince san'at erlerinin, hünerverlerinin evlerini yıktı.

Mersiye-yi karşıki sahifeye koyduk. Üst başındaki Resim agzı hiddet halinde açık duran Ejdehadır, yani Selçukilerin Resmî armasıdır. Bu Relief Konya surlarından bir kapı üstünde imiş, şimdi Konya Müzesinde dir.

Mersiye-yi üstad A. Remzi tercüme etti, Türk dilini iyi bilen âlim üstadın edebî yazısı pek güzeldir. Anadolunun talisiz çocuklarının ölümü okuyanı ağlatacak. Başda Pervane olarak yigit beylerin adlarını saygı ile analım.

Konya Müzesinde, taş üstünde diğer bir Relief daha vardır ki onu büyük yılana benzetiyoruz. Çengırı, Kastamunu Darüşşifaları kapıları üzerinde daha büyük yılan kabartmaları vardır. Relief fotoğraflarını bize gönderen Mimar Şehabeddin Uzluk'a, klişesini yaptıran Dr. Süheyl Ünver'e teşekkür ederim.

en sözü geçgin veziridir. Mevlânaya büyük saygı ve sevgisi vardır.

Üstad Ahmet Remzi, Muineddini, Mahmud II zamanındaki Halet efendiye benzetiyor. Mevleviliğe candan bağlı Halet efendinin ahval ve harekâtı, Şani zade ve Cevdet tarihlerinde yazılıdır.

Pervane 676 da boğdurulmuştur. Tarihlerde yazılıdır. İstiyenler okurlar.

5 — Mecdeddin, Muineddinin kızı, Aynı Hayat Hanımın kocasıdır. Künyesi Ebu-l-Mehâmid, adı Mehmed, babasının adı Hasandır. Atabek diye şöret almıştır. Eflâkide ismi çok geçer.

6 — Celâleddin Mahmud Müstevfi yani maliye nazırıdır. Künyesi Ebussena, babası Emir Elhacdır. Mektuplarındaki 81 Emir Hacı ile bu Emir Elhac arasında bir münasebet var mıdır ?

8 — Emir Nizameddin Evhat, Hatir oğlu Şerafettin Mes'udun oğludur. Hatir oğlu Mes'udun Niğdede Alâaddin camii karşısında çeşmesi ve üstünde kitabesi vardır. Halil Ethem beyin Niğde klavuzunda camiinin resmi, çeşme kitabesinin resmi, biz de kitabelerin asılları vardır.

9 — Seyfettin Alişiri bin Yakup. Kütahyadaki Germiyan oğulları hükûmetinin beyi Muhammedin babasıdır. Yakup adında oğlu olup bunun kızını, Ulu Arif Çelebiye getirdiğini Eflâki menakibinde yazmaktadır.

Alişir karşılığı Anadoluda (Aslan Ali) sözü vardır.

10 — Şerafettin musîli, Mevlânanın muarızı, Şerafettin olacak. Şamda gözleri kör olarak ölmüştür.

11 — Mecdedtin, camiulusul mürettibinin ( 606 ölümü ) Torunu olacak.

Son şayfadaki adlar :

4 — Zeyneddin Razi, Eflâkide adı geçer. Mevlânanın hürmet-kârlarındandır.

14 — Kadi Zezneddin Kalemşah bini Habeşi. (Eflâki Fransızca C 2, S 422, hikâye 743. Taceddin Kalemşah adına tesadüf ederiz.

İbni Betuta seyahatnamesinin Konya faslında, Kadı Kalemşahın Ahı zaviyesine müsafir edildiğini yazar. Şu halde İbni Habeşi denilen Kalemşahlar Konyanın ilim hanedanındandır.

Şimdi Konyada Gazi Alemşah mahallesi vardır ki yanılmıyorsa bunun doğrusu Kadı Kalemşah olmalıdır.



- ٤ — سيد العالما قدوة الفضلا محي السنة ناصر الشريعه زين الدين ابو عبدالله محمد بن ابى بكر بن
- ٥ — عبد القادر الرازى مدالله حياته والمولى الامام العالم العامل الفاضل تقى الدين احمد بن الاسعد السنجارى
- ٦ — ادام الله بركته والمولى والامام العالم العامل الفاضل رضى الدين يوسف بن اسمعيل بن ابراهيم التلعفرى كانت بركته
- ٧ — والمولى الامام العالم الفاضل نجم الدين يعقوب بن يوسف القرآجى المولى الامام الفقيه العالم
- ٨ — شمس الدين محمد بن عمر القونوى والمولى الامام العالم الفاضل الحافظ شهاب الدين ابو بكر بن محمد الهمدانى ابوه
- ٩ — والمولى الامام العالم الفاضل جمال الدين محمد بن على بن ابى نصر الاصفهانى ابوه والمولى الامام العالم الحافظ
- ١٠ — زين الدين محمد بن مسعود القونوى والفقيه الفاضل العالم معين الدين والمولى الامام العالم زين الدين خالد بن ابى خالد الحرراوى والمولى الامام
- ١١ — الحافظ شرف الدين اسحق بن على القونوى والمولى الامام الفاضل كمال الدين على بن عبدالعزيز بن محمد القونوى
- ١٢ — و ولدء ايضاً عبد الغفار بن على المذكور والمولى الامام الحافظ الحاج محي الدين محمد بن الحاج محمود القونوى
- ١٣ — والمولى الامام الحافظ امين الدين عبدالله الصوفى والمولى الفقيه الامام شمس الدين محمد بن يعقوب السيواسى
- ١٤ — والمولى الامام الفاضل ركن الدين مسعود بن محمد القونوى المولى والمولى الفقيه زين الدين قلمشاه بن حبشى والشيخ عبدالله بن عبداللطيف
- ١٥ — والمولى الامام الفاضل خادم الشيخ المسمع ادام الله ظله نجم الدين عمر بن الاسعد بن عمر كانت بركته .
- ١٦ — بقرأة كاتب الطيفه اضعف خلق الله آصف بن عبدالله عفا الله عنه و وقفه لقرا يأتى الكتاب رسول الله.

Bu adlar üzerene izahlar :

3 - 4 — Dünya ve din ehlinin muini, Muineddin Süleyman Pervane beydir. 3 ncü Gıyaseddin Keyhusrev zamanının en nüfuzlu,

١ — سمع هذه المجلدة . من اولها الى اخرها على مولانا و سيدنا و شيخنا الامام العالم  
الراسخ الوارث الكامل

٢ — امام أئمة العلماء الراسخين وارث الانبيا و المرسلين صدرالملة والدين ابى المعالى محمد  
ابن اسحق بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله

٣ — المولى ملك الامرا مربى الملوك والوزرا جامع فضيلتى العلم و العلم حبيب العصر  
حسنة الدهر معين اهل دنيا والدين ركن الاسلام والمسلمين

٤ — سلمين بن على بن محمد راد الله سعاده و توفيقه و نصر به حزب الحق و فرقه  
وسمع معه ايضاً المولى ملك الصدور

٥ — والفضلا مجدالدولة والدين ذخرالاسلام والمسلمين عضد الملوك والسلاطين ابوالحماد  
محمد بن الحسن والمولى ملك الصدور

٦ — والاماتل محرز الفضائل جلال الدولة والدين عون الاسلام والمسلمين ابوالثنا محمود  
بن اميرالحاج والمولى الامام العالم

٧ — سيد الدولة رضى الملة يوسف بن اسماعيل والشيخ الكبير الفاضل تاج الدين ابوالعباس  
احمد ابن اسكندر الاردبيلي

٨ — والامام الحافظ الفاضل كمال الدين احمد بن يوسف والامير نظام الدين اوحد بن  
الامير الكبير شرف الدين مسعود بن الخطير

٩ — وسمع مع الجماعة المذكورة ايضاً سيف الدين عليشير بن يعقوب ايضاً مع فوات وكان  
السمع يقره المولى الامام

١٠ — العالم سيد الفصلا ملك الصدور شرف الدين محمد بن على الموصلى ابن اخى الشيخ  
الامام العالم العلامة قدوة

١١ — المحدثين مجدالملة والدين ابى السعادات المبارك بن محمد بن عبدالكريم رحمة الله عليه.

Aynı cüzün. sonunda, ilk sahifedeki yazı ile muharrerdir :

١ — سمع جمع هذه المجلدة من اولها الى آخرها على مولانا و سيدنا الشيخ الامام العالم  
العامل الراسخ

٢ — الكامل قدوة اكابر المحققين امام أئمة العلماء الراسخين صدرالملة والدين ابى المعالى  
محمد بن اسحق

٣ — بن محمد بن يوسف بن على ادام الله ظله و اعاده على المسلمين بركته المولى الشيخ  
الامام العالم الفاضل

« اوغورلو اولوغ قوتلوغ الكا ، بلكا ، دلکا » Mektuplardaki elkap arasında « الكا بلكا دلکا » tabiri nazarı dikkati çekse lâyıktır. Mevlânamızın « الكا بلكا دلکا » okuduğu ve yazdirdığı bu sözler, bu gün kullandığımız veya kullanmadığımız (eline, beline, diline) sözleridir. Halbuki bu üç sözü gûya Bektaşılara malederlerdi. Mevlânamızın zamanında Bektaşî cenabı pek gençti, her halde bu üç söz ki bir insan için muhakkak elzemdir. Bunlarsız olmaz, ta Orta Asyada atalarımızın kullandığı kelimelerdir. Zaten Mevlânada, Mevlevilikte Horasanı ve atalarımızın töresini aynen buluyoruz.

Subaşı, Vâli bey, Çavuş, Yedek gibi Türkçe sözler, Konya Sivas, Engüri gibi şehir adları ve Şücaeddin İnanç, Nureddin Cace, Sahip Ata Fahreddin Âli, Emineddin Mikâil, Celâleddin Karatay, kardeşi Seyfeddin, Pervane ve damadı Mecdüddin, Taceddin Mutez, Kadı Sarraceddin, Kadı İzzeddinleri haklarında pek şaşa'alı lâkaplarla okumaktayız.

Bu eserdeki mektupların bir çoğunda kime hitap edildiği tasrih edilmiyor. Ancak yazılış tarzından anlaşılıyor. Hele hiç birisinde tarih yoktur. Pek tabi'î olarak bunlar, Mevlânamız tarafından âdeti veçle dikte = imla suretile vücuda getirilmiştir, zarfın üstünde adresi varmışdır. Lâkin sonradan toplanmış ve hatta bazılarında « آرندة تحت فلان » diye isim bile açık bırakılmıştır.

Mektuplar arasında tavsiye ettiği simalardan hoca Şahabeddin, damadıdır. Nızameddin, hattat Şeyh Salâhaddinın kızı Hediye hatunun kocasıdır, yani Sultan veled Hazretleriyle bacanakdır. Bu zatın evlenmesi hakkında Eflâkide bir hikâyeye mevlanamızın güzel bir de gazeli vardır.



Eflâkî menakibi, Selçukî tarihleri, kitabeler vasıtasile mektuplardaki isimleri kısmen halledeceğiz. Biz böyle bir tecrübeyi, Selçukî tarihile ciddî uğraşan âlimlere bırakmağı daha doğru daha ilmî bulduk. Esasen şu izahat bile ancak okurlara umumî fikir vermek maksadile yazıldı.

Konyada Şeyh Sadreddin Konevî zaviyesinde mevkuf olup şimdi Konya müzesinde bulunan kitaplar arasında, müşarünileyhin okuttuğu « جامع الاصول في حديث الرسول » isimli, « ابوالسعادات مبارك ابن محمد بن عبد » « الكريم غفرله و ابائه » in 11 cilt eserinin cüz 2 ve cüz 3 ünün ilk sahifesinde şunlar yazılıyor :

5 – Kidvet elashap Çelebi Celâleddin ki Sipehsalar Ođlu diye anılır, ashabın âriflerinden ve yerli Emir Ođullarındandı, hikâyet ette ki, bir gün hazreti Mevlâna beni bir kaç yar ile Kayseriyeye Pervanenin yanına haberci gönderdi. Bir mektup dikte ettirdi, Hazreti Çelebi Hüsameddin yazdı. Mektubun zımında güfteniha güfte, dürer meanii süfte idiler. Mübarek mektubu el üstüne koyup Hudavendigârın mübarek ayaklarını birkaç defa öptüm, ve, eđer benden haber sorarlarsa ne söyleyim dedim. Sen orada ağız açtığıında biz diyeceđi deriz buyurdu. Çelebi, Pervaneye ve ümeraya vasıl olup Mevlânanın selâmını tebliğ eylediđimde hepsi ayađ üstüne kalkıp, büyük ikram gösterdiler. [Evvelleri Konyada makamda bulunan Çelebi efendinin mektuplarını alan Mevlâna bendeleri de ayađa kalkarlar, mektubu öptükten sonra otururlardı. bu doğuya mahsus bir terbiyedir. Nezaket ve terbiyenin zamanı mekânı, modası olmaz. Yalnız asırların deđişmesile kısmen şeklini deđiştirir. **Nafız**] ve ayakta durup Pervane mektubu şirin ifade ile okudu, herbir yerinde âferinler söyledi, matlûbumuza icazet verüp; mübarek mizacı nasıldır diye azameti Hudavendigârdan sordu. Bir o kadar hakaik ve dekaik demişim ki bihnd oldum. Pervane ve ümera ağladılar ve niçin o Hazretten uzak sohbetlerinden ayrı düştük diye acındılar. Sonra Pervane, Çelebi Celâleddin Sipehsalar Ođlu kaç kerreler gelmişti, lâkin bu defakine benzer marifet ve meani dolusu görmemiştik diye benden sordu. Ben de hikâyeyi anlattım. Hepsi ittifakla baş koydular, tahsinler okudular, bir çok nimetler, armağanlar gönderdiler.

Eflâkî Fransızca C. 1, S. 315.

Evet şu 144 mektubu okuyunuz. Elkaplardaki haşmeti, ifade-deki sadeliđi, tahkiye kudretini derhal anlarsınız. Mevlâna, bilhassa çocuklarına yazdığı mektuplarda daha samimidir, daha içlidir ve daha hissidir.

Malûmdür ki, bir şahsın bilhassa hususî mektupları onun lâşuuri dediđimiz âleminin bir makesi mesabesinde dir.

Mevlânamız mektuplarında, çok mütevazı ve fevkalâde kibardır. Elbete, Horasanın en kibar ailesine, saraya mensup ve temamen nezih, kibar insanlar arasında yetişmiş bir Prens in, başka şekilde yazmasına imkân varmıdır.



Hazreti Mevlâna cevabında, fakat kanlıya «Ezrail oğlu» diyorlar; eğer kan dökmesin insan öldürmesin de ne yapsın buyurdu. Pervane çok memnun oldu, onu serbest bıraktılar ve hasımlarını hoşnut edip kan bahası verdi C. 1, hikâye 125.

2 — Müderris Oğlu Çelebi Şemseddin rivayet etti ki Bir gün Konyada hâil bir vak'a vâki olmuştu. Muinüddin Pervanenin önüne (huzuruna) şefaata eylesin diye bir inayetname yazdı. Bütün Konya ahalisi Hazreti Mevlânanın yanına geldiler ve Hazreti Sultan Velede şefi tuttular, Hazreti Mevlânaya arzyledikte istifa ve şefaatterlikte bir mektup irsal buyurdu. Pervane rikayı açıp okudukta bu mühümmün Velede sad yüz taalükü vardır o dahi hazır olsun buyurdu, Pervanenin rikası cevabında, dervişanın maksudu odur ki bir yüz ne ola ve bu mananın sad yüzü vardır, diye yazmalarını buyurdu. Pervane rikayı gözlerine sürüp şehir ahalisini halas eyledi. O vâkiada halk, on bin altın verüp o sıkıntılardan kurtulmak isterlerdi. Bir mübarek mektupla halkı bir belâdan kurtardı (Eflâkî fransızca C. 1, S. 198).

3— Kezalik anlatırlar ki, Mevlânanın sevgililerinden bir âmil = Agent de tresor, mali mirinin ifasında ziyan gördü ve iki, üç bin altuna yakın borçlu olup onu ödemeğe takati kalmadı. Kalktı iyâlû evlâdı ile Hazreti mevlânaya gelip hasbeten lillahi taalâ bu bapta Pervaneye bir inayet ve şefaata mektubu yazınız, bir emrile geri göndereler ya bir mühlet versin diye mübarek ayağına düştü. Hazreti Mevlâna hakikaten bir rika gönderüp şefaata eyledi. Pervane bu kaziyenin divana taalükü vardır demiş. Cevabında haşa haşa divan, Süleymanın hükmüedir, o değil ki yani Süleyman divanın hükmüyle değildir diye yine cevap yazdı. Pervanenin adı Süleyman imiş çok sevinip zevkler eyledi ve rikayı okuyup âmilin zimmetini o borçtan kurtardı. Kendi hassasından divana cevap verdi. Hazreti mevlâna da dualar edip Muinüddin Pervanenin alında Süleymanî bir nur vardır ki eğer kasdeylese mağrip ve meşrik mülkünü zapteyler buyurdu. Eflâkî fransızca C. 1, S. 199.

4 — Ediplerin meliki Mevlâna Malatyalı Salâheddin buyurdu ki, Hazreti Mevlânaya mürid olduğumda gördüm ki bir günde Pervaneye ve gayrisine 12 rika gönderip mesakin ve hacat ehline reva olurdu ve hiç biri hata eylemezdi Fransızca Eflâkî C. 1, S. 182, Hikâye 176.

«Rüsum ürresail Nücum el fezail» kitabının kısmı evvelinin aslı evveli [der marifeti tertibi elkabı ashabı menasib] olup; خطاب مخدرات سلاطين، خطاب ملوك، خطاب سلاطين diye 20 kadar hitaptan sonra ikinci tabakaya başlıyor;

خطاب نائب، خطاب والى، خطاب مشرف، خطاب ناظر، خطاب امير اكدشان .

Hitabı emiri iğdişandaki elkap şöyledir :

مجلس شريف امير موقر ممكن مختار مجتبي مجد الاعيان والمشاهير زين الامراء والاماجد جامع المحامد فلان الدين شمس الاسلام صفى الحضرة عزيز الملوك والسلاطين الغناينام خاص امير الاكادشه ادام الله شرفه .

Bürhanı Kati tercümesinde ise, başka başka iki nutfenin birleşmesile hâsıl olan insana derler. Meselâ : biri hindli, biri türk olan karı kocadan doğan çocuğa, ve biri arap, biri türk olan iki attan hasıl olan tay gibi, buna bozat derlermiş, diyor.

[Ahmet Remzi Akyürek Notu.]

Eflâkî menakıbında Sivastaki Emiri İğdişandan bahis geçmektedir. Sultan Veled anlatıyor : Bir gün ashab ile medresenin kapusunda oturuyorduk. Emir Ârif bir öküz kemigini ipe bağlamış sürüyordu. Emir Ârif bu eylediğin ne haldir diye sordum, Emir اركدك başıdır dedi, ki Sultanın nüvvabındandı, Sıvasda bir medrese yapmıştır, o mütehavvil ve fuzul bir merddi, ve bittabi dun uttav, hanedanımızın münkiri idi. Üçüncü günden sonra onu katleylediler ve hanımanını yağmâ ettiler, henüz Ârif beş yaşında idi.

Eflâkî fransızca S. 22. 303

Cl. Huart bu ismi Orcoud şeklinde okuyor. Acaba nushada iğdiş şeklide olduğundan mı böyle okudu, fakirdeki nushada dahi karışık yazılmıştır. Fakat mektup mündericatı bu isme uygundur.



### Mektuplar ve Eflâkî Menakibi :

Derç ve tabedilen mektuplardan 56 ve 144 Eflakide bulunduğu gibi mektuplardan bahis kısımlar da vardır. Eflâkinin anlattığı hikâyeler şunlardır :

1 — Naklederler ki bir gün Hazreti Mevlâna, Pervaneye bir şahsın şefatindeki — kan dökmüş ve bir yarın hanesine saklanmışdı — bir rik'a göndermişti. Pervane rik'anın cevabında bu kaziye başka kaziyelere benzemiyor, kan meselesidir diye yazmış.



Mevlânamız, Seraçeddine yazdığı mektupta, Alâaddin Çelebi terekesini, yetimleri arasında taksim edilmesini rica etmektedirki bu, Çelebinin bir kaç çocuğu olduğuna işarettir. Hakikaten Eflâkide Ulu Arif Çelebi zamanında bunlardan birisinin hayatta olduğunu anlatmaktadır.

Alâaddin Çelebi zadeleri bugün Anadolu da tanımak imkânı çok yazıkki yoktur. Vaktile Ahmed Tevhid Bey üstadımız, Konya Akşehirindeki Sahibiye medresesinde bu çocukların müderrislik ettiklerini, hattâ kabirlerinin bile orada olduğunu ağızdan bize söylemişti, tahkik edemedim.

Kır şehrindeki kabir taşlarını kısmen araştırdım bir şey bulamadım. Talihsiz Alâaddin Çelebiye acıyorum. Tanrı rahmet etsin.



Mektuplar arasında (14), (91), (120) numar ile gösterilenler Selçukî devletinin sıhhat nazırı demek olan hâkimbaşısına hitaben yazılmıştır. Burada baş tabiplere ne gibi lâkaplar verildiği öğrenmekteyiz.

Tabib Ekmelüddin Konyada « بك حكيم » adında mescidi ve içerisinde kendisinin kabri vardır. Bizim çocukluğumuzda mihrabı ve kapı söğeleri güzel Selçukî çinisi ile süslü idi. Şimdi pek haraptır.

Tabib Ekmelüddinden Mevlevî men'balarına ve diğer eserlere müracaatla hazırladığımız tetkiki ileride neşredeceğiz.

Mevlânın imzası, mektuplardan (65) de « كتبه والده يعرف بلخي لولده » huzurdaki nüshada vardır, (78) de ise « المقتخر بدعاه محمد بن محمد بن الحسين البلخي » şeklinde yazılıdır.



Mektuplardan (92) deki emirin adı belli değildir. Yalnız Emiri igdişan denilmektedir. “Igdış „ diye taşacağı burulmuş erkek ata denilir. Bu ameliyeye castration yani « اخصا » tabir edilir. Eski den saraylardaki siyah ağalara “ tavaşı, hadım ağası derlerdi ve hepsi “ Evnuque „ yani husiyeleri çıkarılmış erkeklerdi.

Şu halde Selçukîler zamanında bunlara igdiş deniliyormuş. hatta Emiri igdişan bir mesnet imiş, ıstablî âmire, Emîri âhurluk payesi kapucu başlık gibi.

2 — بن محمد شاه از داماد ذی وفا او

3 — لاد مولانا قدس الله سره العزیز

4 — در تاریخ هفتم ربیع الاخر سنة اثنی وتسعين سنه 692

Bu Emir Şemseddin sultan Veled'in kızı Şerefe âbide hatu-uun kocasıdır. Sağlığında Hazreti Şemisle muarızası vardı. Ebediyet arkadaşının ismi Şemistir. Bu, muhakkak ki garip bir tesadüftür. Çelebinin kabir arkadaşının yanında daha büyük bir kabir varki üstünde kitabesi yoktur. Şemsin makamı diye gösterilmektedir. Eflâkide dahi bu kabir Şems makamı diye işaret edilmiştir. Eflâkî Fransızca C. 2, S. 184, hikâye 588.



Mevlânamız, genç ölen oğlu hakkında Saraceddine yazdığı mektupta, şefkatli bir dil kullanılmıştır. Eflâkiden şu hikâyeyi dinliyelim :

O ediblerin meliki Mevlâna Fahreddin muallim (tanrı ona rahmet etsin) rivayet ettiki, Hazreti Mevlâna bir gün büyük Bahaddin (Sultanül'ulema)nın türbesini ziyaretine gelmişti. Namaz kıılıp evrad okuduktan sonra bir saat iyi murakip oldu, benden divit ve kalem istedi. Getirdigimde kalktı, oğlu Alâaddin Çelebinin başı üzere gelip محمص کرده (محمص کرده = sıvalı demektir) türbe (yani kabrin) üstüne bir beyit yazdı, o beyit budur :

ان کان لایرجوک الا محسن      فینم یلوز و بستجیر المحرم

متنوی : پس کجا زارد کجا نالدئیم      کرتو نپذیری مجزینیک ای کریم

Filhal rahmet eyledi, ve buyurduki, âlemi kayıpta gördümki hudavendim Mevlâna Şemseddin Tebrizi, Çelebi Alâaddin ile sulh eyledi, ve ona bağışlayıp şefaata buyurdu, ta cümle merhumandan oldu. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 48 hikâye 404.



Bu son Konya ziyaretimde tekrar Alâaddin Çelebi kabrini dikkatle gözden geçirmiş isemde maalesef geçen 700 yıl içerisinde bu mühim beyit oradan silinmiştir. Mevlânamız, böyle kalın kalemle duvara, kapı üstlerine yazı yazmak itiyadında idi. Şu halde el yazısı güzelmiş demek olur.



Alâaddin Çelebi Şemisle kavga yaptığında pek genç ve toy bir çocuktur. O zaman belki 20 yaşında idi. Şemsin gaybubetinden sonra daha 15 yıl yaşadı. Nihayet bir hastalığa yakalandı. Marazının alâmetleri yazılı olsa birşey denilebilir. «تب محرقه و علت عجيب» peyda olup ondan öldü. Eflâki, Mevlânanın, teessür ve infialinden cenazesinde bulunmayıp bağlar cihetine gittiğini yazıyor. Fransızca Eflâkî C. 2, S. 177.

Bu belki Kara hümma = Typho veya Malaria Tropica dır. Alâaddin Çelebiyi, büyük babası 'Sultanül'ulemanın yanına gömdüler. Alçı sıvalı kabri başında şu kitabe vardır :

- 1 — الله الباقي هذه تربة
- 2 — الصدر المرحوم علا الدين محمد بن شيخ المشايخ
- 3 — سلطان العلماء والعارفين جلال الحق والدين محمد
- 4 — بن محمد بن الحسين البلخي افاض الله بركاته
- 5 — على المسلمين وخصص ولده بمزيد كل عنايته
- 6 — اواخر شوال سنة ستين وسمائة 660 = 7 تشرين اول 1261

Sultan Veled kardeşine şu yankı rubaileri söyliyerek ağıt ağhyor:

در سوک علا ماه سیه چادر کرد      خورشید و سپهر خاک ده بر سر کرد  
 پیوسته شنیده ام علی جر کردی      این سفله جهان بین که علارا جر کرد  
 وله قدس الله سرهم

در فضل و هنر علاء دین یکتا بود      در عالم ارواح دلش بینا بود  
 موج اجل از ساحل خاکش بر بود      زیرا ز ازل کوه آن دریا بود

«دیوان سلطان ولد»

O zamanlar, müderrislere «الصدر الكبير» denilirdi. Kabri kitabesindeki «الصدر» tabiri ve fazlu hünerde Alâaddin biricikdi denmesi yine onun ilmen büyüklüğünü gösteriyor.



Alâaddin Çelebinin kabrine bitişik alçı sıvalı bir kabir vardır ki kitabesi budur ;

1 — ربة امير شمس الدين بن يحيى

Sipehsalar, bu vakaları pek yakından bilen Sultan Veled, şu mühim ve dikkati çeken enteresan vaka hakkında sükût ediyorlar. Bize de susmak düşer.



Şamda kardeşile ilim tahsil eden Alâaddin Çelebi ne iş görüyordu? Veled Çelebi İzbudak, «muhtasar Mevlevî menakıbı» adlı basılmış kitabında, onun sarayda perde çavuşu yani hacip olduğundan bahsediyor, fakat melhaz vermiyor.

Halbuki mektubattan 7 numaralı, kuvvetle tahmin ediyorumki Alâaddin Çelebiye karşıdır :

1 — Daha ilk satırında aftan bahsediyor. Alâaddin Çelebiye babası, Şemsin kaybolmasına sebebiyet verdiğinden dolayı pek tabîî olarak darğındı, onu bağışlıyor.

2 — Bağdan şehre göçmesini istiyor. Alâaddin Çelebinin bağda oturduğunu yukarıda Eflâkinin sözleriyle meydana koyduk.

3 — Çelebiyi talebenin beklediğini ve daha ilk satırda müderrislerin Mefhari oğlum diye başlaması, Sultan Veledin, Alâaddin'in ölümünde yazdığı iki rubaî - aşağıda aynen yazıyorum - Alâaddin Çelebinin kabri kitabesindeki : « هذه تربة الصدر المرحوم » unvanlarını gözönünde tutarak Alâaddin Çelebinin de dedeleri, babası ve ağabeyi gibi müderris olduğu fikrindeyim.



Eflâkî menakibinde, Alâaddin Çelebinin Alâaddin Kırşehirli diye gösterilmesini anlayamadım. Bu belki Çelebinin orada bir müddet oturmasından veya karısının oralı olmasından yahut, çocuklarının Kırşehirinde bulunmalarından ileri gelir.

Eflâkiden hikâye: Haber verenler böyle anlatıyorlarki, bir gün çocukluk çağında sultan Velidin bir kaç altını kaybordu. Bütün evi aradılar, bir eser bulamadılar. O altınların hepsi nihayet kardeşi Alâaddin Çelebinin kitapları arasında bulundu. Bunun üzerine sultan Veled, Alâaddin Çelebiye bağırıp çağırmağa ve fena söylemeğe başladı. Hazreti Mevlâna buyurdu ki: Bahaaddin! yani (Sultan Veled) «على» değilmi ki «حرف جر» dir, eğer «على» cer eylemesinde ne yapsın. İkisi de memnun oldu. (Eflâkî, Fransızca C. 1, S. 353, hikâye 321.

Mevlânamız, iki genç kardeşi yine ilim yolundan sözle barıştırmış oldu.



güzel, namuslu bir kadındı. Bir gün, Şemsden izin almadan Sultan Veledin büyük annesi ile gezmek için Kerra hatunun bağına götürdüler. Ansızın Mevlâna Şemseddin eve gelip Kimyayı sordu, Sultan Veledin büyük annesi ve kadınlar onu gezmeğe götürdüler, dediler çok darıldı, canı sıkıldı, Kimya hatun eve gelince «(1) درد کردن» tutup kuru deynek gibi hareketsiz kaldı. Feryad ederek üç günden sonra öldü. Şems yedinci gicesinde yani 644 senesi Şaban ayında Şam cihetine gitti. Şaban 644 — Birinci kânun 1246.

Sipehsaların ifadesi, Eflâkinin iki hikâyesi birbirine tevafuk ediyor.

Eflâkiyi Fransızcaya çeviren Cl. Huart ın «درد کردن» tabirini «Torticolis» diye tercüme etmesi elbette yanlıştır. درد کردن tabirinden sonra kuru deynek gibi hareketsiz kaldı sözü ve mevsimin kış başlangıcı olması vakanın mükemmel bir sahaya iltihabı (Meningitis) olduğunu ap açık gösteriyor. Hatta Almanlar hastalığın şu pek aşikâr alâmetini, göz önünde tutarak Genicks-tarre yani ense sertliği diye at vermişlerdir. Sahaya iltihabının böyle yıldırım şekilleri vardır ve ekserya öldürücüdür.

Şemsin bu ikinci gidişinden sonra Mevlânamız tekrar mütes-sir olmuş, onun ayrılığına yanıp yakılmış, pek hazin şiirler, gazeller söylemiştir. Nihayet büyük oğlu Sultan Veledi daha bazı kimselerle birlikte ve bol para ile Şama yollamıştır. Şevval ayı içerisinde giden Sultan Veled Şemle pirlikte 645 senesinin Muharrem başında yani 8 Mayıs 1247de Konyaya gelmiş, bu son gelişinde parlak bir istikbal ile karşılanmıştır.

Bu şemsin üçüncü ve son gelişidir. Şems bu kere de ancak recep 645 - teşrinisani 1244 tarihine kadar 7 ay kalabilmiş, Şemsi sevmiyenler, çekemiyenler, Alâaddin Çelebinin başı altında toplanarak büyük Sofiya bir suikast hazırlamışlardır. Onu şehit-mi ettiler, yoksa ölümle korkuttular da o başını aldı bir yere mi gitti burası bugüne kadar belli değildir. Hülâsa Şemsin hayatı gibi ölümü de meçhuller içerisinde.

Yazdıklarını, gördükleri üstüne, kendi sözile:

«درویش سخن ز دیده گوید      عامی سخن از شنیده گوید»

Yani derviş gördüklerinden, halk işittiklerinden bahseder diyen

eserde bulunan 62 inci mektup, çocukların, büyük babalarına itaat etmeleri hakkındadır.

Tahsillerini tamamlayan gençler Konyaya geldikten sonra Sultan Veled babasının yanında kalmış, Alâeddin yine büyük anne ve babasının evine gitmiştir. Biraz sonra anlatacağımız vakalar bu kanaatımızı tekit etmektedir.

Tebrizli Şems ilk defa 26 Cemadi ül ahir 642=29 İkinciteşrin 1244 tarihinde gelmiş, 21 Şevval 643=14 Mart 1246 tarihinde Şama gitmiştir.

Mevlânanın gönderdiği rica ve niyaz mektupları üstüne Şamdan 644 غرة محرم 19 Mayıs 1246 tarihinde tekrar Konyaya gelmiş, Mevlânanın evinde büyüyen « Kimya » adındaki genç kızı kendisine nikâh etmişlerdir. 644 غرة ربيع الاول 19 Temmuz 1246.

Sipehsaların anlattığına göre kış mevsiminde, Medresenin tabhanesini perde ile bölmek sureti ile yeni evlilere bir kısım ayırılmıştır. İşte Âlâeddin, babasının elini öpmek üzere eve geldiğinde Şemsin sert ihtarına maruz kalmıştır; bu eve gelirken biraz daha ihtiyatlı olunuz demiştir. Farsça metni okuyunuz: [1]

Eflâkide ise, Kimyanın bir defa Şemse darılarak meram bağlarına gittiğini, Şemsin kendisini çok sevdiğini, Mevlânanın medresenin kadınlarına, gidiniz bağdan Kimyanın gönlünü yaparak eve getiriniz dediğini Sultan Veledden naklen yazmaktadır. Eflâki Fransızcası, C. 22, sahife 134.

Yine Eflâki : C. 2, S. 137, hikâye 515:

Naklederler ki, Mevlâna Şemseddinin nikâhlısı Kimya hatun

---

[ ۱ ] حضرت مولانا شمس الدین رضی اللہ عنہ بعد از مدتی مدید «کیما» نام دختری را که پرورده حرم حضرت خداوندگار بود التماس نمود که در قید نکاح آورد خداوندگار ملتمس ایشان را بخرمی هرچه تمامتر مبذول فرمودند و خطاب ایشان را بخطبه مقرون کردند چون زمستان بود و خداوندگار در تاب خانہ در صفہ خراکاهی ترتیب فرمودند که حضرت مولانا شمس الدین آنجا زفاف فرموده آن زمستان آنجا وثاق ساخت.

بندگی چلبی علاء الدین که فرزند متوسط مولانا خداوندگار بود و در حسن و لطافت و علم و فضل نازنین جهان هرگاه که بدستبوس والد و والده می آمد و از سخن صفا عبور می فرمود و بتابخانه می رفت مولانا شمس الدین را غیرت ولایت در جوش می آمد تا چند نوبت برسیل شفقت و نصیحت بدیشان فرمود : « ای نور دیده ! هر چند آراسته بآداب ظاهری و باطنی اما باید که بعد ازین درین خانه تردد بحساب فرمایی ». سه سالار متن فارسی. ص ۶۸.

halâ eski gözle görüyor.buraya girilmez demiş.) Hazreti Mevlâna hal ucundan bir naara vurdu, hanikahdan yalın ayak dışarı çıktı. Her nekadar büyükler, şeyhler arkasından seğırtmişlerse de mümkün olmamış. Ahi Ahmed mezmumu merdut ve matrut eyleyüp büyüklerin ve emirlerin şefaatile bendeliğe kabul buyurmadı ve cevabında ; «o cinsimizden değildir» buyurdu. Ve o havaliden o biçare yanı (Ahi Ahmet Anud) aslâ geçmedi ve o bedbahtlık ve kötülükle helâk oldu. Onun civanları, rünudu, oğulları bende ve mürit oldular.

Meğer, Mevlevî hanedanının muhibleri, Ahi Ahmedin terbiyesizliğini Selçuki padişahının kulağına iriştirmişler. Hükümdar onu öldürtmek istemişse de, Hazreti Mevlâna müsaade etmedi. Ve büyüklerin toplantılarında, mahfillerinde artık onu bulundurmazlar.

Ahi Ahmedin ve Ahi Alinin oğulları ki Konyanın gürbüzlerinden idi. (Bu كرز tabiri ahiblikce bir sıfat olmalı — Nafiz). tamam ihlâs ile Sultan Velidin müridi olup makbuler cümlesinden oldular. Akıbet Çelebi Hüsameddin hem ziyaiye hanikahında ve hem Lâlâ hanikahında (Bedreddin Gühertaş Lâlâ Sultanı hankahı olmalı — Nafiz) Tam istiklâl ile şeyh oldu. Ve bir kemal ve bir mekâne erişti ki meleki mukarrip ve resûlü mükerrermin hal-leri ve dereceleri üstüne imrenirdi. (Eflâki Fr. T. II, P 237. h, 603).



Mektuplar arasında ( No. 32 ) Mevlânanın ortanca oğlu Çelebi Alâaddin Mehmedin ölümü üstüne, terekesinin yetimleri arasında hükümet adamları vasıtasile bölünmesi hakkında Konya kazıyül kuzatı Saraceddin Ermeviye yazılmıştır ki mühim bir hakikatı meydana konacağından son derece kıymetlidir.

Biliyoruz ki Mevlâna, Karamanda, Semerkandlı Şerafeddin Lâlânın kızı Gevher hatunla evlenmiş, önce Sultan Veled, iki yıl sonra da Âlâaddin Çelebi doğmuş, bir zaman geçince de bu hanım ölmüştür.

Âlâaddin Çelebi, belki de süt emerken anasını kaybettiğinden anne annesi كرای زرك onu yanına alarak büyütmeğe başlamış ve menakiblerin ifadesinden çocuk orada yetişmiştir.

Mevlâna, oğullarını, okuyup yazdırmış, yüksek tahsillerini bitirmek üzere, anne babaları Şerafeddin ile Şama yollamıştır. Bu

girdi. آخی تورک (Hüsameddin çelebinin mensup olduğu aile) ve آخی بشره nin (Ahi Başara mühim bir şahsiyettir. Geçen yaz Kırşehirine gittiğimde mühim bir tomar gördüm. Kırşehirde yatan (آخی اوران ولی) mütevellileri elinde bulunan bu tomar 780 tarihli olup Farsçadır. O devirdeki ünlü, şanlı bütün ahilerin adları yazılıdır. Yazısı, tezhibi pek güzeldir. Ahi Başara ismi orada vardır. Eflâkinin şu tabiri de onun pek mühim bir sima olduğunu gösteriyor. Bir de vezir Zeynüddin Başara bey bin Abdullah vardır. Nafiz) Aba ve ecdadı hanedanına mensub olan Ahi Kayser, Ahi Çoban, ve Ahi Mehmet Seyitvari gibi muteber Ahiler şimsire ve bıçağa sarıldılar, mürit olan emirler رنود un müridlerini öldürmeğe kast eyleyerek fitne ortalığı aldı. Bir çok ince gönüllü dervişler, hal dili ile «الفتنة اشد» kelimesini okudular ve «الفتنة نائمة لعن الله من يقضها» hükmü ile kıyamet koptu. Hazreti Mevlâna hiç buyurmadı. Sonra buyurdu ki bu خردم niçin nîmete kûfran eyleyor, binikmet olan nîmetin şükründen gafildir, bilgisizlik, tehevür, kibir, ve benlik ücundan karşı geliyor, canlarının evlerini «مخربون» ayeti üzere kendi elile kendi üzerine harap eyliyorlar ve cüret ediyorlar. Yakındır ki bu taassuplar sürmeyecektir, hepsi pesmandekâr, payimali ruzigâr olacaklardır, bizim tarikimiz bütün tariklerin (İçtimaî teşekküllerin) pişüvası olacaktır, nitekim dedi :

کر آخر آمد عشق تو کردد ز اولها فزون  
نیوشت توقیت خدا کالاکرون السابقون

(Bundan sonra Hazreti Mevlâna mutadî veçhile bir hikâye anlatarak Semerkandlı «ابولیت» adı dünyaya şan saldıktan sonra Hicazdan mêmleketine gitmiş, abdest almak için şehrin kenarındaki suya yaklaşınca kadınlar çamaşır yıkarlarınımış. İhtiyar birisi Ebuleysi tanıyarak «بولینک» gelmiş, haydi gidin komşulara haber verin demiş. (ک) tasgir manasında anası babası tarafından söylenirmiş. Üstat bundan hâkâret manası anlayarak geri dönmüş, eşyanın toplanarak şehire girmeden ayrılmasını yanındaki adamlarına, talebesine, hizmetkârlarına söylemiş. Onlarda günlerce süren yolculuktan sonra bu ayrılışa şaşmışlar, bu halk bizi



zifesi bu sebeple açık kalıyor. Oraya bizi bilmiyen, tanımayan, bizim taifemize kıskançlık, düşmanlık eden birisi tayin edilirse — çocuklarımızın maişeti Karatay medresesinden te'min edildiğinden — bu husus güçleşecek, esasen bizim cemaatimizden olan «Efsaheddin» buraya tayin edilsin.

« Mecalisi Sebai Mevlâna » mükaddimesindeki menakibde, Mevlânanın küçük Karatay medresesinde oturduğunu işaret etmiştik. Şu mektup o fikrimizi teyit eden değerli vesikadır.

Yine mektuplardan (N° 124)ü ehemmiyetlidir. Konyada o tarihte vezir Ziyaeddin Hanıkahi varmış. Yerini ben bilmiyorum. Belki de kimse bilmez. Buranın şeyhi — Eflâkinin anlattığına göre — mevlevilerin düşmanlarından birisidir. Şeyh dünyasını değiştiriyor. Hanikah şeyhliğine, Hüsameddin Çelebinin tayin edilmesi için Maliye nazırına yazılan name, Mevlânanın sağlığında Hüsameddin Çelebinin Hanikah şeyhi olduğunu göstermektedir.

Eflâkî menakibinde Ziyaiye Hanikalı şeyhliği için şu kayıt vardır, ehemmiyetine binaen olduğu gibi yazıyorum :

Dostların eyilerinden Sivahlı Nefisüddin böyle anlatıyor ki : Mevlânanın zamanında büyük bir şeyh vardı. (İsmi yazılı değil) ve iki Hanikahda posta oturmuştu, kazara o derviş bu âlemde geçti. Büyük Emir ، تاج الدين معتز ، Ziyaeddin vezir hanikahının Takriri Çelebi Hüsameddinin adına yazılsın diye sultandan (yani Selçukî hükümdarından) ferman almağa teşebbüs etti. Yarlğ çıktıktan sonra emir Taceddin büyük cemiyet yaparak benzersiz bir posta oturma ziyafeti yaptı. Ziyaeddin vezir hanıkahi, Hüsameddin çelebiye verildi diye Mevlânaya haber verdiler.

Hazreti Hudavendigâr bütün yaran ile kalktı, yola çıktı. Nefisüddin dedi ki, Çelebinin seccadesini ben omuzuma almıştım, derhal Hazreti Mevlâna benden alıp kendi mubarek omuzuna koydu. Hanikaha girdiklerinde, seccadeyi sofanın en başına sermelerini buyurdu. Ahi Ahmet vardı ki rindanın ser defteri ve zamanın cebabiresinden idi. ( Adı Eflâkide احمد عنود diye anılır. Münasibetsizin birisidir.) Posta oturma töreninde o da vardı. Taassup ve kıskançlık yüzünden, Çelebi Hüsameddinin o hanikahda şeyh olmasını istemezdi. Ayağa kalktı, biz anı (yani Hüsameddin Çelebiyi) bu yörede şeyhliğe kabul eylemeyiz diye seccadeyi toplayıp birinin eline verdi. Derhal oradaki kalabalık bir birine

adları, yaptırınları, nihayet kitabe, mahalle, yöre ve türbeler bazan karanlıkların derinliğinde kalmaktadır, değil projektör, hatta İspirmeçet mumu ışığına bile mühtaç olunan anlar ve zamanlar vardır. İşte şu 144 mektup, 3 lâhika bir hayli ihtimalleri çözebilecek materyel ile zengindir. Edebî dili pek güzeldir ve tam manasile Anadolu'da münevverler arasında geçen farsçadır.

Elkap cihetinden ise vezirlere, büyük Emirlere, Vali ve Su-başılara, Kadılara, Müderrislere, ahilere, mu'idlere ve Hüküm-darlara nasıl çağırıldığını anlatmaktadır.

Burada bir nokta üstüne okurların gözünü çekmek istiyorum: Mevlâna Selçuki hükümdarlarına hitab ederken daima «فخر آل داود» sözlerini söylemektedir. Fahri Âli Selçuk demiyor, Selçukileri ku-ran zatin babasına izafe ediyor. Mevlâna zamanında Selçukî ailesine «Âli Davud» sözü alem imiş. Netekim Ali Osman, Ali Karaman, Ali Ramazan ve Ali Germiyan denildiği gibi.

Hatta bir mektubunda : «اعملوا آل داود شكراً وقليل من عبادي الشكور» ayetini yazarak pek zarif bir cinas yapmaktadır.

Mektupları dikkatle okumağa başladığımızda bazı mühim ha-kikatlar, yeni bilgiler bulmaktayız. Meselâ (29) numaralı mek-tupta «سيد المشايخ ابايزيد الوقت جيد الزمان : شيخ صلاح الدين زرکوب قونوی» خضر القدم مسیح الانفاس نورمشی به فی الناس صلاح الحق والدين که فرزند جان و دل سيد برهان الدين المحقق و خليفه اوست باستقلال . Halbuki Sipehsalar bu hususta sükût eder. Eflâkîde Seyid Burhan-eddin muhakkakî Tirmizinin [قال خود را بخدمت مولانا جلال الدين دادم چه او را حالات وافر است و حال خود را بخدمت شيخ صلاح الدين بخشيدم که او را هيچ گونه ] dediğini söyler geçer.

Mevlevilik tarihi, küçük Asyadaki tarikatlerin inkişafı, seyri bakımından şu malûmat kıymetlidir.

Yine mektuplar arasında (91) numara da ehemmiyetlidir. Selçukî devletinin baş tabibi yani sıhhat nazırı olan tabip Ekmelüddine hitaben yazılan mektupta deniyor ki :

Selçukî ümerasından Emir Fahreddin arslan doğmuş yeni bir medrese açıyor. Buranın müderrisliğine, Fazıllardan üstat Şemsed-dini Mardinî tayin ediyor.

Karatayi Kebir Medresesinin müderrisi olan Şemseddinin va-

İşte bu sebebden o devreye ait kitaplar ve muharrerat, müverrihlerin birinci derecede ehemmiyet verdikleri eserler arasına girmiştir.

Bu hususta ki malûm tarihlerden başka Selçukiler zamanı hakkında en kıymetli bilgileri Mevlevî kitaplarında aramak, bulmak imkânı vardır.

Mesnevîhan, Selanikli Esad dedenin himmetile Hindistanda لشہور şehirinde 1901 = 1319 yılında basılan «Sipehsalar menakibi», ve bunun Türkçeye tercümesi memleketimizde ve Avrupada sevinçle karşılanmıştır.

Fakat Sipehsalar, nihayet Mevlânanın menkıbelerinden bahseder, tasavvuf neşesi galibdir. Lâkin asıl Mevlâna zamanında bizzat onun ağzından çıkmış sözler elbette ve elbette büyük bir kıymeti, pek tabii olarak fevkalâde ehemmiyeti haizdir.

Bu husus, Mevlânanın tabedilmiş bulunan Mesnevî, Divan ve rubaiyyatından kısmen istifade edilir bir hale konulmuş ise de tarih ilmi bakımından hiç birisi bugün size takdim ettiğimiz Mektubat ayarında değildir. Mevlânanın basılmış, ortaya çıkarılmış kitaplarında ya hikâyelerle ahlâkî akideler veya da sırf ilâhî aşkla söylenmiş garamî şiirler vardır.

Mektubat ise böyle değildir, muhtelif ve beşerî zaruretlerin ilcasile muhabere dediğimiz şekildeki muharrerattan ibarettir. Cümlelerde, kelimelerde, remz, kinaye, telmih ve belki hakikat ifade edilmektedir.

\* \* \*

Selçukiler Anadoluyu pek severlermiş, en başta hükümdardan, en küçük millet ferdine kadar hepsi bu kutlu ülke için canlarını feda etmişlerdir. İnsan ömrünün kısalığını pek iyi sezen atalarımız, bu topraklarda öyle medenî bir dünya yaratmışlar ki yüz ve yüz yılların bütün tabiat şiddetlerine, bunların fevkinde biz oğullarının lâkayt ve ihmallerine göğüs geren taştan, tuğladan, çini ve nakıştan hendesi âbideler hâlâ bakanları hayran etmektedir.

Avrupalıların bu eserlere verdikleri kıymet, hattâ Anadolu yerlilerinden olup Avrupaya gidenlere falân şehirdeki falân âbide, falân taş, şu türbe, o imaret ne haldedir diye soran, bizi hayretten hacaletе düşüren muharirler, aşıklar vardır.

Ünlü dedelerimizin bıraktıkları şu taş ve ölümsüz binaların

# Mevlânanın Mektupları

ve

## Anadolu Selçukîleri Tarihi Bakımından Değeri

Büyük Mevlânanın dünyaca tanınmıyan eserlerinden «ترسلات» ı irfan cihanına yeni yıl armağanı olarak sunuyoruz. Mesnevî ib-dakârının kitaplarını sıralayan — Şarkta, Garpta yazılmış — te-liflerde bu mühim eserle, yine tarafımızdan bastırılmış, neşir sahasına konulmuş «Mecalisi sebai Mevlâna» tamamen meçhûldür. İstanbul Üniversitesinde «Türk Edebiyatı tarihi» Profesörü Bay Mehmet Fuadın 1918 — 1919 yılında Devlet hesabına basılan «Türk edebiyatında ilk mütasavvıflar» adlı eserin sahife 258 inde: «Mevlâna Celâleddini Ruminin «فیصافی» namında Muinüddini Per-vaneye ithafen yazılmış mühim bir mensür risalesi ve daha sair bir çok kelimat ve akvali varsa da bunlardan bahsedecek değiliz» denilmektedir.

Şark Edebiyatı Tarihi meselelerinde salâhiyetdar tanılan Bay Fuadın 1919 da şu mühim iki eserden haberi olmadığı kendi söz-lerinden gayet aşikâr anlaşılmaktadır. Çünkü akval ve kelimat başka, müdevven eser büsbütün başkadır.

Avrupa müsteşriklerine gelince, onlar daha ziyade doğu kaynaklarına baş vururlar. Meşhur müsteşriklerin himmetile meydana konulan «Muhit-al-islâm=Enzyelopédie des İslam» daki Mevlâna makalesi pek sathidir.

Mevlânanın torunları, onu sevenler ise bu kitapları çoktan tanımakta idiler. Yanılmayorsak bu eserlerden ilk defa İkdam gazetesinde «Mevlevi tabibler» başlığı altında yoksul muharrir bahsettim.

\*  
\* \*

Türk tarihinin bizi en çok alâkadar eden kısımlarından birisi hiç şüphe yok ki Anadolu Selçukileridir. Halbuki bu devletin iki buçuk asırlık zamanı hakkında yazılmış vesikalar azlığıyla meş-hurdur. Hele resmî makamların einri haricindeki müelliflerin yazıları cüz'îdir.

İşte Aktabı Mevleviyenin fihristi kabilinden saydığım eserleri bunlardan ibarettir. Bu eserler müelliflerinin meşrepleri ile kitapların tarzı tahriri ve münderecatı bir nebze tafsil olursa bile müstakil bir kitap tutar. Hele Ricali Mevleviyenin âsar u telifatı ve ulûmu diniye ve tasavvuf ve edebiyata ve musikiye ve sanayii nefiseye ve salıkların terbiyesine ait âlemi islâma hizmetleri cihanın malûmu olup bu tâifei celile âlemi islâmda çok nâfi ve mühim bir zümre olmuşlardır.

İşbu **Mecalisi Seb'a** ile **Mektubat** tarihi islâm ve Mevlevilik tarihi ve maarifi islâmiye ve edebiyat ve ârif ve zarif ve nüktedan insan yetiştirmek bakımından insaniyete çok nâfi eserlerdendir. Dua edelim de bu genç edib ve zarif ve Hekim olan **Feridun** oğlumuz burada sayılıp dökülen ve henüz neşrolunmıyan âsarı mevleviyenin de neşrine hizmetle bütün insanlara büyük hizmetlere muvaffak olsun.

18 Mayıs 1936

VELİD ÇELEBİ İZBUDAK

mübahasesi, hatta münazaası çıkardığı gibi diğer bazı berraniler de Mevlevilik âleminde meşhur Kasidei Devriye ve Müstezadı Sagır ve Kebir ve Kasaidi Aleviyeli ve mahlâsları Şemsi Mevlâna'nın bir takım kimlerin yazdığı meçhul olan gazellerden bir mecmua vücûda getirerek Mavlâna'nın **Divanı Kebir**'ine karşı bazı nâpuhte yâran bunu bir (Divânı Sagır) olarak gösterirlerdi. Hatta hemen bir asır evvelindenberi Meleviliği : filan kolu falan kolu, diye ikiye ayırırlardı. Gûya altı cilt **Mesnevi** ile koca **Divânı Kebir** onların kasdettiği yüksek hakayıkı söylememiş de yedinci cilt dedikleri kısım (1) ile Divanı Sagır tesmiye eyledikleri mecmua bu sırrı ayan etmiş imiş. Bunu ancak kendi kyflerine gelen bazı yüksek âşıklar anlarmış!..

Arzettğim eserlerinden başka Cenâbı Pîre (Aşkname—Tıraşname) adlı iki küçük manzum risale isnad edilmiştir. Hatta bazıları (Aşkname)yi Sultan Veled Hazretlerine isnad etmiştir. Fakirin zannımca her ikisi de Hazreti Mevlâna ve Sultan Veled'den sonra yazılmıştır. Mümkündür ki bazı âşıkânı mevleviyyenin eseri olan ; hatta sonunda Sultan Veled Hazretlerinin İbtidânâmesinden de iki beyt irat eylemiştir. Tabîî Sultan Veled, hatta Mevlâna isim tasrih ederek, sonunda : « nitekim Sultan Veled İbtidânâmesinde şu beyitleri buyurmuştur » diye yazmaz.

Yine (Afak ve Enfüs) isimli bir eseri merâtibi sülûke ait bir iki sahî-felik mesnevî bir eseri Mevlâna'ya isnad eylemişlerdir ki enfası Mevlâna'ya vâkıf olanlar bunun Mevlâna eseri olmadığını derhal anlar. Maazalik saydığım eserlerin hiç biri dine, tarikete sarahaten muhalif sayılamazlar.

Şu kadar var ki bunlar Enfası Mevleviyyeden değildir. Ezan cümle gerek cildi sâbi'de, gerek o gazeller mecmuasında gulûv derecesinde bir Alevilik vardır ki Cenâbı Mevlâna Hazreti Ali'nin Cenabı Peygambere yüksek ve yegâne nisbetini ve herkesin fevkinde çok derin mazhariyetini pek âlâ bilmekle ve diğer eserlerinde yazmakla beraber meşrebi âlileri öyle Alevilik yeya Nusaybîlik ve saire gibi ehli suret dedikodularından çok yüksektir. Ve Cenabı Şahı Velâyet'e ihtisasları bambaşkadır.

İşte Mevlâna eserleri hakkında pek muhtasar maruzatım bundan ibarettir. bundan başka aktabı Mevleviyyeden Sultan-ül-Ulema Hazretlerinin üç cilt mensur **Maarif**'leri, keçalık Seyyid Bürhaneddini Muhakkik Hazretlerinin bir cilt **Maarif**'i vardır. Hazreti Şems'in dahi bir cilt mensur (Maarif) olup balâda söylediğim yâran buna da (Hırka) diye ayrı bir ad koyup kendilerine ayırdıkları (Divanı Sagır) ve saire idadında havasa ait sayarlar. Sultan Veled Hazretleri'nin de üç cilt **İbtidaname — İntihaname, Rûbabname** adlı mesneviyatıyla Divanı ve mensur bir **Maarif**'i vardır.

(1) Bu (cildi sâbi) aleyhinde vaktiyle « Esseyf-ul-Katı' Firreddi alel-Cildissâbi' » adlı bir eser yazmıştım. Bu vesile ile hayli malûmat dercedilmiştir.

Ancak **Mesnevî** ye gelince : gerçi Acem edipleri türlü vadide, türlü yollara sâlik olarak mesneviyat vücûda getirmişler, esatini eazım «hamse» ler söylemişlerse de hiç biri **Mesnevî** nin seri pâyine irişememiş, zaten o meşrepte yaratılmadıklarından Mevlânayı tanzire, Mevlâna pîrevliğine özenmemişlerdir.

Mevlâna nasıl bir lisan kullanmış ; ne yolda bir ifadede bulunmuştur. Başkaları bu lisâna malik değiller miydi, bu ifadeye kadir olamamışlar mıydı? Bu suale nefi ile cevap vereceğim. Hâkikaten bir küçük bendesi Şeyb Galib'in « Bir başka lisan tekellüm ettim » dediği gibi Mevlâna'nın da **Mesnevî**deki gerek lisanı, gerek beyanı bambaşkadır. Bu bapta ayrıca bir risale yazdığım cihetle burada uzun uzadı maruzatta bulunmayacağım. Ancak **Mesnevî** ile meşgul olan bütün ekâbiri urefâ maruzatımı söylemiş olmaları benimçin kâfi delildir.

**Fîhi mâfih** ile **Mecalisi Seb'a** nın lisanı birdir. Arifane bir lisanla talibanı âşıkını irşad için türlü delil ve câzip ifade ile Âyetli, Hadisli delilli, şahidli beyanattan ibarettir. Bunlarda da ince bir fark aranırsa **Fîhi mâfih** âşıkını dervişana hitab eylediği cihetle maarif neşesi galibdir. **Mecalisi Seb'a** halka dahi şamil olmağla biraz mav'izaâmizdir. **Mektubat**'a gelince : Bunlar tanıdığı her kısım zevata yazdığı şuna buna ait tavsiyeler ile birkaç tane de evlâd u yâranına gönderdiği mektuplardır. Meşrebi âlilerinden, hatta bazı mektupları mefadından dahi anlaşıldığı veçhile hiç kimseye yüzü tutmadığı cihetle herkim gelip sızlanırsa onun işini görmesi için bazan pek büyük zata tavsiye yazmış, hem de iltizamkârane lisan kullanmıştır. Bu iyiliklerin maddî, manevî ne kadar çok faidesi olacağını saymış dökmüş, bir çok Âyet, Hadis, akvâli ekâbir, fıkârat, hikemiyat, eş'ar yazmıştır. Âdi cer hocasına tavsiye verdiği bile vardır. Bu meyanda Şam'da tahsilde bulunan oğulları Sultan Veleđ Bahaeddin ile Çelebi Alâeddin'e yazdığı mektup şahî eseridir.

İşte şu mukaddemeyi yazmağa badi olan da Hazreti Mevlâna'ya nisbeti nesabiyesiyle müftehir bulunan oğlumuz Hekîmi şifai mahlâs "Bay Feridun Nâfiz,, cediti pâkine fartı nisbeti alâimi maddiyesinden olmak üzere, **Mecalisi Seb'a** ve **Mektubat**'ı tabettirmesidir. Ötedenberi kendileri bu kemter fakire büyük bir teveccüh gösteregelmekte olmalarıle işbu eseri hayırlarına bir mukaddime yazmaklığı fakirden talep eylediklerinden şu birkaç satırı karaladım.

Bunların pek de haricinde sayılmayan ve fakat ferâğı kalbim olmadığı cihetle onları da sayıp dökerek kocaman bir risale yazmağa her nedense neşatım bulunmadığından dolayı fihris kabilinden burada zikirle iktifa edeceğim :

En meşhur altı cild **Mesnevî** ye her hangi bir zavallı bir cilt ilâve ederek ortaya ve Mevlevilik âlemine bir vakit bir (yedinci cilt Mesnevî)

# Düstûr yâ Nur

Hazreti Mevlâna'nın kendisi kadar sıyıtı cihanı dolduran eserlerinden son telifi olan **Mesnevî Şirif** dir ki hakikaten irfan âleminde bunun kadar bir kitap vücûda gelmemiştir. Bazı teliflerimde bunu akıl ve ihatam nisbetinde bastettim; Hatta bu bapta müstakil bir risalem de vardır. Ondan sonra diğer en büyük eseri burufu haca adedince müstakil birer büyük divanın mecmuu olan **Divanı Kebîr** dir ki ebyatı milyona balıdır. Mevlâna'nın şairliği hakkında da **Mecma-ul Fusaha** sahibi en büyük asaleti beyanı ile "fusahâi Acemde en birinci gazelserâ olan Mevlâna'dır," diyor. Ve **Divanı Kebîr** den, büyük bir kısmını delil olarak irad ettikten sonra başka bir mahalde yine bu mevzua avdetle misaller iradı için mufassal bir divan kit'asında yine muhtarafını yazar. Mevlâna'nın bu iki eseri âlilerinden sonra âşıkânı arîfân meyânında şöhret-yab olan **Fihî mâfih** risalesidir. Bu da memleketimizde bazı muhibban tarafından terceme edilmiştir. Bunlardan başka Cenabı Pîr Efendimizin **Mecalisi Seb'a** adlı yedi mav'izadan mürekkep bir eseri vardır. Bir de ekâbir ü eazıma ve muhibbanı âşıkana ve evlâd ü yâranına yazdığı mektupları hâvî **Mektubat** unvanlı bir müdevven kitabı da vardır.

Diyebilirim ki Mevlâna'nın eserlerinde lisan ve beyan, mevzuuna göre biraz değişiklik gösterir. **Divanı Kebîr** i mütalea edenler görürler ki âşıkane bir lisanla tam «gazel» kelimesinin medlûlüne muvafık bir âşıkın cânânı tavsifi, onunla muâşekası, ona derdini dökmesi, derdi aşkla neler çektiği ve saire ve saire her gazelde mükemmel surette müzeyyen, parlak, derin bir lisanla ifade edilmiştir. Tabii emsâli şuaranın mafevkında olmakla beraber görülür ki edebî bir divandır. Yine görülür ki Mevlâna gazelsera olmadan evel ve bütün gazeller yazdığı hengâmda Arabın edebiyatını ve meşhur yüksek ediblerinin divanını okumuştur. Bazı mahallerde onların mazmunları, nadir nükteleri daha rengin tasarrufla irad edildiği gibi bazan da aynen bir meşhur mısraları, beyitleri tazmin edilmiştir. Kezalik edebiyatı Fârsiyede de aynen en büyük şairlerin divanlarını serâpa okuduğu bu iki lisan edebiyatını, tarihi edebiyatını tettebbu edenlere güneş gibi zahir olur. Gerçi **Mecma-ul-Fusaha** sahibinin dediği gibi Fârsî lisanında tam «gazel» tabirine müstahak olarak gazelseralık kapısını Mevlâna açmış ve her vadide birer divan denilecek kadar yüzlerce, binlerce gazel inşadiyle kocaman bir **Divanı Kebîr** vücûda getirmişse de kendinden sonra gelenler — aşağı yukarı herkesin meşrebi kendine göre az çok taayyün eylemek şartıyla — onlar da Mevlâna isrine salık olmuşlardır.







**SEBAT BASIMEVI**  
**Istanbul, Ebüssuud caddesi No. 5**  
**1 9 3 7**

Anadolu Selçukileri gününde

**Mevlevî Bitikleri**

2

# MEVLÂNÂNIN MEKTUBLARI

Kastamonu Saylavı Veled İzbudak'ın Mukaddimesi, Nafiz Uzluk'un  
Önsözü, bir Levha, bir Resimle birlikte.

**D ü z e l t e n**

**AHMED REMZİ AKYÖREK**

**M. F. Nafiz Uzluk yönünden bastırıldı.**

